تتبع و نگارش : محمد معروف فروغگر

واکنون چه باید کرد؟

۱- نهضت اسلام وداعیهٔ آن درمصر:

تاریخ نهضت اسلامی مصر مشحون است ازرجال بزرگ دعوت ،مبارزه وجهاد که بعدازصدراسلام وبالخصوص درقرن بیستم ،شایدتاریخ نظیرایشان راکم نشان داده باشد ،سرگذشت جنبش اسلامی درمصر ، حکایت غم انگیزی است که مقاومت طاغوت رابا اسلام بیادانسان میاورد ،این سرگذشت ،سرگذشت خون وشهادت است ،سرگذشت مراثهای جهادومبارزه است، سرگذشت درگیری موسی بافرعون است ، سرگذشت کناره ها ،کرانه هاو امواج آرام ولی فرعون خورورودنیل است سرگذشتی ،قصه یی،حکایتی است اززبان تاریخ که هنوزازسلسله های نیرومندحکایت شبهای دراز - شکنجه ها وتعذیب ها پیدا است که مردان بزرگ دعوت ومبارزه وجهاددرپشت پنجره های آهنین زندانهای طاغوت بسرمیبرند ،شکنجه میشوند ،تعذیب میبینند ،بپای دارمیروند ،شهید میشوندوهنوزچشمان

اقربا ودوستان شان دراندوه جدایی شان تراست که حکم ضبط

اموال شان صادرمیشود ،اما ازماندهٔ گان بااعزت پولادین واستوار میراث اسلامی شان راحفظ میکنندو درآزمونگاه قربانی دریکاپیش کامرهٔ تلویزیونی حساس تاریخ حاضر میشوند میرزمندومیرزمندوشهید میشوندومطمئن هستند که آیندهٔ شان آیندهٔ درخشان پیروزی بر طاغوت یکبار دیگردربرابرحق به زانو درآمده پوزه اش برزمین مالیده شود.

بنای این نهضت به ادامهٔ نهضت های فراموش شدهٔ روزگاران،هنگامی پی ریزی شد ،که جامعهٔ درحالت رمق مصرخصوصاً ،وجهان اسلام عموماً ،در مرداب مادیت وعیاشی وبی بندوباری وغلامی وذلت (اجانب کافرکیش) دست وپا میزدودرهمان روزگاران طاغوت انگلیس که ازیکسوبه اسلحهٔ برّان استعمارمسلح بودوازسوی به لطائف الحیل ادیان منسوخ ،محجر ، بااشغال ممالک مسلمان نشین وخطه های اسلامی وگسیل مبشرین سری این ادیان به زمینها وقاره ها سرگرم بود وطوری ملل مسلمان رادرگیرذلت وبدبختی نموده بودکه ازیکسوبه ترویج فحشاء ،عیاشی،بی بندوباری وبی تفاوتی دراراده ها وایمان شان خلل ضعف میانداخت وازطرفی هیئت های مادی ومعنوی ایشان راهضم و

نابود مینمود درازای این طاغوت مسلط وحاکم برجوامع اسلامی و در فضای مختنق وگندیدهٔ ارمغان انگلیس ،جرثومه های مارکسیزم لینیزم و دریک سخن کمونیزم وسوسیالیزم نمو مینمود ومراحل رشدش را به حداعظمی پیمودن میگرفت این هم به چندعلت:

۱- وضع نابسامان اقتصادی ودرمضقه قراردادن ملتها ، که البته دراین جرم دولت وافرادمتنفذ متمول شریک میباشند .

۲ - عدم بصیرت وشناخت دین،که در این صورت مبلغین کمونستی براذهان عامه غالب میایندونزدعامهٔ مردم نظربه بعضی عوامل جواب کافی و شافی دینی دررد ادله کمونستها نمیداشته نمیباشند،حرم این فاجعه مستقیماً متوجه علماء ودانشمندان واهل خرهٔ دینی میباشد .

۳- بسا اداره های حکومتی حکومتی که به دادمظلوم نمیرسد ،حق را به حق دار نمیسپارد ، جلورشوت واختلاس را نمی گیرد ، جلوکنزمال را نمیگیرد ،حامی ناموس مردم نمیشود ، ازحمایهٔ اروی جامعه شانه خالی میکند ،مردم برای دادرسی شان به داعیه کمونیزم لبیک میگویند !!!

۴ - فسادقوانین وضعی وعدم اجرای قوانین سماوی ...

۵ - عداوت توده ها با غرب استعمار گر ...

۶- عدم جلوگیری از اشاعه پراگندگی های کمونستها ...

۷- عدم شناخت نسبت به نظام وفلسفه کمونستی ... و ...

شخصیت ها ورجال دلسوزدینی این وضع اسف انگیزرا ،نمیتوانستند تا دیده بگیرند ، ودست زیرزنخ نشسته و"ببینیم چه میشود"گفته ، تماشاکنند رویهمرفته به تلاشهای فردی خود گاه به گاه مردم را ازعواقب وخیم استعمارانگلیس ودرپهلوی آن رشد فساد به قواره وفورم جدیدکمونیزم آگاه میگردند ،مدارس دینی بشکل - فرمایشی تمام عیار ،زیرسانسور انگلیس ها دم آرام نمیزد ، جامع الازهر نیزدرهمینطورشرایطی درگیر بود ، باانهم حرکت نهانی ولی بشکل فردی وبعضی اوقات علنی جریان داشت ، مگرهرجریان حرکت وجنبشی که درقالب نیایدوازکورهٔ وحدت نبرآید ، چندان نتیجه یی نمیدهد ، روی همرفته ضرورتی به وحدت نهضت احساس میشد ،همان بودکه جوان نورسی که هنوز (۲۱) بهاری از عمرش را پشت سرگذاشته بود ،نظربا پشتکارش درراه احیاء وتشکیل نهضت وپس منظر درخشان مبارزه اش که تقریباً دوازده ویا سیزده سال داشت که درمبارزات ضداستعماری وضد کفروفساد اشتراک میورزیدوبه لهجه رسا وآبیاری شده ازایمانش مردم را به حقایق میخواند ، وتماسهای ممتد وپی همی که باعلماء ودانشمندان دینی داشت وباآنها درباره اوضاع مسلط وجوحاکم برجامعه بحثهای طولانی

مینمود، سرانجام درذیقعده ۱۳۴۷ که درخانه این جوان با درد، پرشور مدبر، وانقلابی آزموده، بنای تحریک اسلامی مصرگذاشته شد... بانی این تحریک که شخصیت برجسته وسرشناس جهان اسلام است "حسن البناء" است که پدردانشمندش احمدبن عبدالرحمن البناء میباشدکه درقصبه محمودیه مربوط ولایت بوهیره که درفاصله ۴۴ کیلومتری شمال مغرب قاهره قرار داردسکونت داشت...

داستان تشکیل تحریک اسلامی، مصر را خودحسن البناء بیان میدارد که: "درذیقعده ۱۳۴۷ تا آنجاکه به خاطر دارم، شش تن از برادران ارجمندی که درسها وکنفرانسهای من درایشان سخت موثرگشته بودبخانه بدیدنم آمدند:

حافظ عبدالمجید، احمدحصری، فواد ابراهیم، عبدالرحمن، حسب الله، اسماعیل عزوذکی مغربی، نشستند و باچشمان درخشنده چهره نمودار قدرت اراده وایمان، بالحنی محکم گفتند:

درسها راشنیدیم وفراگرفتیم ودرک کردیم ودرما موثرشد، برای نیرومندی اسلام وبهروزی مسلمانان نه میدانیم چه بایدکرد؟ ازاین زندگی مذلتبار واسیروار به تنگ آمده ایم خودت شاهدی که مسلمانان این دیار نه منزلتی دارندونه احترام وعزتی، آنان مزدوران دنباله رواین بیگانگان بیش نیستند، ما هم چیزی نداریم جزاین خون که ازگرمی و الاگرایی وافتخارحویی دررگهای بدن من روان است، واین روحی که هردم برمیاریم پرتوی ازایمان وبزرگ منشی میتابد، ویک مشت پولیکه از غذای بچه های مان کاسته واندوخته ایم، ولی آنطوریکه توراه مبارزه را بلدنیستیم ونمیدانیم برای خدمت به میهن ودین وملت مان چه باید بکنیم؟ مقصودما الان این است که هرچه داریم بادودست پیشت آوریم وآماده گی خویش را برای انجام خدمت اعلام داریم، تابارمسئولیتی که درپیشگاه خدا (ج) بردوش فرونهاده باشیم ومسئوولیت وظائف ماوآنچه بگردن ما است بدوش توانفتدهرجمعیتی که بانیت پاک باخدا (ج) عهدبندد که برای دینش زنده گانی کندودرراه اوجان سپاردوجزرضایش هیچ نخواهد بیگمان درخورآن است که پیروزی رسد، هرچندشمارشان کم باشدوابزار شان اندک!

این سخن گرم پیرایه، سخت درمن اثر کرد. ازپذیرش مسئوولیت رهبری مبارزه یی که خودبان میخواندم وبدان پرداخته بودم ومردم رابخاطرش فراهم میاوردم، سرباز نزدم، تا ثمرعمیق گفتم "خدا (ج) ازشما خوشنود شود وبرنیت پاک تان فزونی بخشدوهمه مان رادرخدمت بمردم وآنچه مایه رضای اواست موفق گرداند، از ما فعالیت ازخدا (ج) موفقیت باید باخدا (ج) بیعت کنیدکه سرباز نهضت

اسلامی باشیم ... وبیعتی صورت گرفت .. وسوگندیادکردیم تازنده‌ایم برادربکدیگرباشیم ودرحال فعالیت برای اسلام ومبارزه درراه آن .

یکی گفت : اسم مان راچه بگذاریم ؟ "جمعیت" ، "انجمن" ، "فرقه" یا "اتحادیه" تارسمیت پیداکنیم ؟

گفتم "نه این ونه آن !" .ظاهرسازی وتشریفات ورسمیت پیداکردن راکنار بگذاریم ،نخستین سنگ بنای اجتماع مان وشالوده اش فکراست و معنویات است وفعالیت است .ما یک عده برادریم درخدمت اسلام ،بنابراین ما "برادران مسلمان" هستیم . فی البداهه به ذهنم رسید ...وعنوان گشت ...

ونخستین هستهٔ تشکیلاتی تحریک اسلامی اخوان المسلمین بوجود آمد ازهمین شش نفر ، درباره همین فکر ، بهمین صورت وبهمین نام .

این بودتصویری ازیک رخ قضیه ، مساله متوجه میشودبه خوانندگان ارجمند ، آن این که :ایشان فکر نکنندکه تحریک اسلامی وداعیهٔ آن که همانا وحدت مسلمین ،تزکیه ، تطهیر ، ومستدشدن آنان راحتوا نموده ودربرمیگیرداین قدربسیط بودکه فقط طی گردهم آیی کوچکی آن هم فقط یکبارودریک ملاقات ودربین یک اطاق سروصورت گرفت و درجامعه عرض اندام کردوآغازبه حیات سیاسی نمود... این طورنیست طوریکه قبلا"هم اشاره شدکه این شورای کوچک که درواقع خیلی بزرگ وپرارزش بودوهست وخواهدبود ، از یک پشتوانه نیرومندوقوی یی که یک عمرمجاهدتها ومبارزات پیهم علمای دین ودرراس آنهاامام شهید حسن البناء قرارداشت برخورداربود.

مولیناسیدابوالحسن علی ندوی دربابت وضعیکه درجامعه مصر حکمفرمابودودرآن روزگاران امام حسن البناء باآن وضع خودرادوچار میدیدوبان مبارزه میکرد ،چنین ابراز نظرمیکند :"درکشورپنهاور مصرتوطیه وسازش منظمی برضداسلام جریان داشت ،ژورنالیستها ،نویسندگان ومبلغین همه وهمه درسنگر و جبههٔ متحدی علیه دین میرزمیدند و همانندپرچمداران انقلاب فرانسه جامعه سرتاسری مصررا موردهجوم انفجارات "ادب مترقی" (۱)خیالات شک اندازودلهره انگیزوبیانات طنزامیز"وسخریه آفرین خویش قرار داده بودند ."

دوری ازدین وخاتمه روح جهاد ، این دوامرطوری پلان شده پیش میرفت که فرهنگ وادبیات ،جامعه وزنده‌گی خلاصه اینکه گوشه وشعبه یی اززنده‌گی نبودکه درآن رجحانات غیراسلامی غالب نبودواثرات منفی اوحتی به جامع الازهروبعضی دانشمندان اونیزنرسیده بود... "

این انگیزه ها بودکه تلاش علمای دلسوز ودردمندراتشدیدبخشیده تا جامعهٔ بی سروسامان شان راازحلقوم

اژدهای بی دینی بیرون کنند و یا دست کم مسیر کشتی توفانزده جامعه مصر را در بحر متلاطم عصیان و سرکشی منحرف سازند، امام حسن البناء همین طور تلاشهای دوامدار و ملاقاتهای پی درپی با علماء و دانشمندان مسلمان مصر با پشت سرگذاشتن یک عمر کار و پیکار و جهاد و مبارزه پیروز شد، که تحریک اسلامی مصر را بنیان گذارد...

او خود میگوید: بسیار اتفاق افتاده است که بابزرگان مصر و اهل خبره آن درباره ضرورت اقدام عملی و تعمیری مفاهمه نموده‌ام، ولی بعضی اوقات مطلق ناامیدم کرده اند، گاهی اندکی کمر همت بسته اند و گاهی هم مشوره توقف داده اند!!!

ولی چیزی را که میخواستم در عمل پیاده شود و در جهت مبارزهٔ عملی بر ضد آن قدم برداشته شود، "از مردم" هیچ چیزی نیافتم!!!

نشانهٔ وفاداری نخواهد بود که در این جا از مرحوم احمد تیمور شاه یاد آوری نکنم، من هنگامیکه او را میدیدم پیکر مجسم عزت، همت، غیرت، شجاعت را میدیدم و هنگامیکه درباره وضع عمومی مردم با او گفتگو میکردم، فهم کامل و استعداد مکمل، صلاحیت و موشکافی او را احساس مینمودم و آنها را همیشه آماده عمل میافتم. خدا (ج) برایش رحمت کند و اجر جزیل عطا فرماید...

خدا (ج) بهتر میداند که من شبها بهم درباره زندگی عمومی مردم مصر اندیشیده‌ام و بر قسمت دنائت زندگی آنها غور نموده‌ام (که راه علاج چیست؟)، امراض و علل را تشخیص نموده، در تدبیر علاج او اندیشیده‌ام و از شدت اندوه گریسته‌ام." (۱)

او در آن دوران پرآشوب که کسی راه را از چاه تمیز کرده نمیتوانست و همه در مرداب عصیان در انتظار رمق آخرین و یا نسخهٔ نجات به سر میبردند، خاموش نمی نشست، خواص و عوام را از نزاکتهای دوران تثبیه مینمود، شدت فعالیت امام شهید را میتوان از آن سنجید که او قبل از تشکیل حلقهٔ سیاسی "تحریک اسلامی" در پیشاپیش ۳۰ هزار گردهم آییها که هریک آن بر هههٔ حساس تاریخ را نشان میداد — سخنرانی نموده است و تعداد دیدنو ایدهای خصوصی او بیشتر از آن است..

این بود شمه یی از پس منظر تحریک اسلامی تا بنیان گذاری او، امید وارم موضوع تا حائی روشن شده باشد!

ادامه دارد

نور جاوید!

یاد خدا هرگز فراموشی ندارد
«مهتاب» با «ظلمت»، هماغوشی ندارد

ای تیره دل نوری که تابد جاودانه.
خورشید اسلام است و خاموشی ندارد

پیوسته به گذشته — ترجمه : عبدالله

رمه

اناتسر : خطر انقلابی را حالا نیست می رسد به حرب صلح ودوستدار همه خلقهای راستین ودشمن امپریالیزم حنایتکار وکیست که بهتر از رفیق میخائیل منشی سازمان صلح جهانی وعضو رهبری کار و تعلیم نیروهای دوستدار صلح وسردبیر مجله دوستی درمیان خلقها درمورد این قضیه مهم سخنرانی کند؟

میخائیل : انقلابیون ومبارزان شرافتمند، شما همه میدانید که مسأله مهم اول وآخر ما مسأله صلح درگیتی است زیرا هرگز جنگ به نفع انسان نبوده است ، بلکه جنگ وسیله یی در دست امپریالیزم برای درهم کوبیدن خلق ها وآلهٔ دشمنی شوونیزم بخاطر تطبیق اهداف نامیمون ومرکوب امپریالیزم برای ربودن لقمه نانی از دهن مصروف من است ، وسوال این است که ما چگونه پاسدار صلح باشیم ؟

یکتن ازحضار : با درهم شکستن وسایل جنگ .

دومی : با نابودی شوونیزم

سومی : کارگران باید زمام امور را درجهان بدست گیرند .

چهارمی : با متوقف ساختن جنگ.

میخائیل : رفقا بگذارید تا حرفهایم را ادامه دهم وبه این پرسش پاسخ دهم .

چگونه پاسدار صلح باشیم ؟ بدون شک چندین وسیله دست بدست هم داده ما را بسوی هدف رهنمائی میکند . باید درجهت درهم شکستن وسایل جنگ تلاش بخرج دهیم ، شوونیزم را نابود کنیم وزمام امور را درجهان بدست کارگران دهیم ، وبخاطر متوقف ساختن جنگ کار کنیم . ما درگردهم آئی اخیر خود در (ویانا) درباره ی این موضوع وبا درنظرداشت همه جوانب آن گفت وشنودها داشتیم وفیصله های تاریخی ومهمی صادر گردیده است که متن کامل آنها به همه رهبران کشورهای صلح دوست درگیتی مخابره شده است ما آرزومندیم که مبارزهٔ عادلانه وبی امان ما بخاطر صلح این فیصله ها کارگر واقع شود. هم چنان به کمیته اجرائیهٔ صلح جهانی ، دعوتنامه هائی از بسیاری کشورها سرازیر شد که انعکاس میکرد تا ما به این دعوتنامه ها لبیک گوئیم ، همان بود که ما از بسیاری مراکز کشورهای جهان بازدید رسمی بعمل آوردیم واین سیاحت انقلابی ما بخاطر صلح ودوستی درمیان خلقها

مدت هشت ماه تول کشیدوگمان می برم که اخبار فعالیت ها و دیدوادید های ما به شما رسیده است ،زیرا خبرگذاری های جهان ،روزنامه ها،همه نشرات ،سینماها وتلویزیون ها آنرا پخش کرده است ومن افتخار دارم که به نمایندگی کمیته اجرائیه همه شما را با وران شعبه عامل درقضیه صلح بدانم ، شما باید همه شاخچه های سبز زیتون درجهان ما که آتش جنگ آنرا شعله ورساخته است ،باشید .

"سکتن ازحضار بدون اجازه چرمی خیزد ،حرکات واشاره های دستش دال بر عصبانیت اوست "

همان شخص :" باصدای لرزان اما بلند وقهر آمیز "

رفیق میخائیل ! آیا قضیه ما به صهیونیزم به ما ن دیدوادیدهای پرتجمل وتن آسا ازمراکزمهم جهان نیازمنداست ؟ ویا به مبارزه خونین میباکانه درمحن ؟ آیا قضیه ما به شاخچه زیتون نیازمنداست یا به ماشیندار - (مسلسل)؟ قضیه ما به باورصلح نیازمنداست یا به رزمجو ؟ !

میخائیل :"که ناگهان موردسوال قرارگرفته "چه ؟ ماشیندار؟! خونین؟! رزمجو؟! رفیق اما ازصلح ودوستی میان خلقها حرف می زنیم ،ماشیندار ، خون ورزمجویا صلح ودوستی چه رابطه یی دارد ؟

مرد :رابطه بعودیا سرزمین ما که آنرا غصب کرد وناموس ما را پایمال و آبروی ما را ریزاندوبه مقدسات ما توهین نمود ، چیست ؟

میخائیل :"باعصبانیت وناشکیبائی"این مسایل همه بورژوازی بوده یا موضوع تحت بحث ما علاقه ورابطه یی ندارد .ناموس ؟! آبرو؟! مقدسات ؟!

"مرد، که زمام امور را دردست گرفته وغضب وخشونتش روبه ازدیاد است میگوید "

رفیق ! یهودسرزمین نیاکان ما را غصب کرده ،هیچ حرمت نموده ،آبروی ما را پایمال نموده ،مگرنمی سزدکه حرفهایی بزنیم و طی آن خواهان حقوق ازدست رفتهٔ خودباشیم ،وآیا تو معتقدهستی که رزمندهٔ صهیونیست ، زمانیکه شاخچهٔ زیتون را برایش بپشکش کنیم به خواسته های ما تسلیم می شود ،یا بجای شاخچهٔ زیتون بایدده مرمی درسینهٔ پرکینه اش نشانه برویم ؟

میخائیل ! هرگاه زمامداران اسرائیل دستیی ازمزدوران امپریالیزم باشند ملت صلح دوست اسرائیل چه گناهی دارد؟ ما برای ماهیچ شوونیستی اجازه نمیدهیم که داخل اجتماع ما گردد .

مرد :من هیچگاهی شوونیست نبوده ام وباید بدانیم که آیا که با ما می جنگد

وحقوق ما را غصب میکند تنها زمامداران اسرائیل نیستند، بلکه هر یهودی ایست که به اختیار خود به فلسطین آمده تا سرزمین ما را غصب کند. و من از شما رفیق میخائیل می پرسم که مگر آنانیکه این نامه ها را برضد ما اتخاذ می کنند اعضای کنیسه نیستند؟ و اعضای کنیسه را که تعیین میکند، مگر به اساس رای گیری اغلبیت یهودیان اسرائیل روی صحنه نمی آیند؟

میخائیل: "با غضب و عربده" بورژوازی کثیف! توطئه گرودسیسه کار....

مرد: من چه قسم بورژوا باشم درحالیکه هیچگاه جیبم پنج دینار را یکبار ندیده است.

من چگونه توطئه گرودسیسه کار هستم درحالیکه تو بیش از هم و پیش از همه میدانی که ده سال عنفوان جوانی خود را در بیغاره گاه ها سپری کردم. چگونه من بورژوا باشم درحالیکه پدرم مدت بیست سال است درسرک سازی کار میکند و همه شب که بخانه برمی گردد به توجیب میدهم که تو نمی توانی میان سیاهی چشم و سیاهی قیریکه درویش نشست تمیز کنی.

میخائیل: با وجود آن تو بورژوای کثیف، تو توطئه گرودسیسه کار هستی، بورژوای کثیف...

مرد: "یکباره از غضب برمی گردد" ما را در این اجتماع بنام مسئله فلسطین خواستید درحالیکه حرفی از فلسطین نشنیدیم، راجع به فلسطین قهر، فلسطین تبعید، فلسطین خون و بارود و آتش، فلسطین ستم و شکنجه تنها همینقدر شنیدیم که نقطهٔ کوچکی درجهان بهناور است و بایست این نقطه کوچک وقت ما را فرا نگیرد.

این چه گونه نقطهٔ کوچکیست که خواب و بیداری ماست و غم و خوشحالی ما. خنده و گریان ما، زندگی و مرگ ما، این چگونه نقطهٔ کوچکیست که اندیشه، اعصاب، عواطف و وجدان ما را تسخیر کرده است و با رگ رگ بدن ما عجین و خلط شده است؟!

این چگونه نقطهٔ کوچکیست که همهٔ ساحهٔ وجود ما را اشغال کرده است و هنوز هم پیشروی دارد تا اوضاع کنونی را به سرنوشت دورودراز نسلهای بعدی ارتباط دهد؟!

بمن بگو این چگونه نقطهٔ کوچکیست که آبرو، شرف، کرامت و آدمیت ماست، وشما حالا می خواهید طی دسیسهٔ زیرپوشش صلح با همه خلقها که در جملهٔ خلق اسرائیل هم شامل میشود، مردم را اهدا فشان که بخاطر آن بپا خاسته اند باز دار بدو این نخستین بار نیست که شما دست به این توطئه خسته و ناپاک می زنید، من در روی تان فریاد می زنم به شما چیلغ میدهم و بر روی تان تف می اندازم.

" سرگوشی های حاضرین از آغاز این مناقشه کم‌کم بلندشده می رفت وبکبار چون انفجاری برمردا خطار داده وخواما ن تعذیب او می گردند ، و ازخلال صداهای قهرآمیزواشاره‌کردن های حقارت‌آمیز سوی مرد ،صدای میخائیل درمیکروفون شنیده میشودکه می گوید :

میخائیل ! بورژواکشیف ، توطئه‌گر ،دسیسه‌چی ،رفقا اورا ازتالار بیرون کنید .

مرد : ضرورت نیست که مرا بیرون کنند ،من خودبیرون خواهم شدوبعد از ده سال برای نخستین بار به اختیارخودکاری را انجام میدهم ،بعدازین هرگزنمی خواهم گوسفندی درمیان "رمه "باشم ،غیبی وکودن باشم که حتی به افتخارخلادانی که سربرادران وهمتساران ما ن درفلسطین توطئه می‌کنند رقص وبا یکوبی کنم ، باردیگروبعدا برچهرهٔ ناپاک تان "تف "می اندازم هرچه می خواهید دربرابرم انجام دهید ...

"آن مرد تالاررا ترک میگوید ،میخائیل به چوکی اش برمی گردد ،رنگ پریده به پارلب وسرپیشان خاطربه نظرمی رسد ، اناتسربرای خبیرد آنچه گذشت ، عذب میکروفون قرارمیگیرد"

اناتسر : رفقای مبارزان شرافتمند ! انقلابیون راستین ارزمندانی که به سوی جهان بهتر می اندیشید ،شما درطول مبارزه‌تان یکسلسله انحرافاتی را مشاهده کرده اید ،مشاهده خواهید کرد ،انحراف بورژوازی بی ارزش که بوی شوونیزم کثیف ازآن به مشام می رسد ، اما ما درکمین نشسته ایم و هرگزنخواهیم گذاشت امپریالیزم ،توطئه ها ودسیسه های ننگین خویش را بر ما تحمیل کند ...

آیا ضرورا ست که ما به امثال همین کودن ، حمق مبارزه خودرا به خاطرصلح که مبارزه‌دوامدار بخاطرنابودی دشمان جمله خلق ها درجهان نیزتاکید کنیم ،هریک ازشما مبارزان شرافتمنددرمالیکه برد صلح است ، درعین وقت رزمنده طرازاول بوده ، دبستش به در "باشد "است ،وهرلحظه آماده است که پیام "چگوارا "کبیرو رفقایش را که توسط امپریالیزم جهانی به شهادت ؟ رسیده اند پاسخ گوید .

درهمین لحظا تیکه خاموشی کامل حکمفرما بودوا نا تسر ،تعبیرات انقلابی را بی را به گوش حاضران می رساند ،ناگاه نیرما شیندا رشروع میشود وتالاررا ،اضطراب ودرهم وبرهمی شدیدی فرا می گیرد ،ودویدن به هرطرف آغازشده ،دروازه‌های خروجی به فرارسان تنگی میکند ، یک دوتن زیرپای لگدمال میگردند ، وبنج سخرانی که درانتظار قرارداشتند درهمان لحظات نخست پنهان شدندوا ناتسردرحالیکه ازترس می لرزید ،نظری به

راست وچپ افکندوا وهم به‌آنها پیوست ...

استیج اکنون خالی است ، تالارهم تقریبا خالی شده ،تنها دوسه‌لیکه زیرپای فراریان مانده‌بودند ، ناله‌ٔ دردآوری ازآنها بگوش می رسد ، و یکتن ازتنظیم کنندگان این اجتماع هم به‌نظر می خورد ،او باصدای بلند فریادمی‌کند ، اطمینان دهید

تنظیم کننده‌مجلس : رفقا ! رفقا این اشتباه ازمن بود ،رفقا تشویش وبیم نداشته‌باشید ، خطا ازجانب من بود ، اگرمی خواهید ،می توانید سزا جزا دهید اما من قصدچنین کاری را نداشتم ،بلکه نرفجای انقلابی و حماسه آفرین آنانسرمرا به غضب شدیددرسزا هرچه‌زودترای کشف واداشت وناخودآگاه بالای "ماشه" فشارآوردم ،رفقا !سزاجزادهید !!

" بعدازچند لحظه ،سخنرانان ، اعضای کمیته‌عامل وسندوناحدی‌خودراادا ره کرده‌اند ، وباردیگربالای چرکی های خودمی نشینند ،انانسرهم‌درعقب شان می رسدوجست زنان خودرابه میکروفون می رساند ،ودرپایان ،سرود م باردیگربعدازشنیدن حرفهای انانسرکه‌حقیقت رابرایشان میگوید ،گروه گروه داخل تالارمی شوندودرجاهای خوداخذموقع می کنند .

انانسر : مبارزان سرتسلیم ! هرکدام شمادرحالیکه‌مردصلح هستید در عین وقت رزمنده‌ٔ طرازاول بوده ودستش همیشه ،در"ماشه" است وهرلحظه آماده‌است که‌به‌پیام "جگوارا" "کبیرلیسک گوید .

"حاضرین همه‌به‌شکل حلقه‌ها درمی خیزندوبردونهای شان مردانی راحمل کرده‌اند ، وبرادیاشین میشودوازتالارصداها وشعارهای غیرواضح بگوش می رسد ، وجملاتی نظیر !

زنده‌باد .... سرنگون باد ... مارابه انگولا ...
نفرین بر ... ماهم درعقب توروانیم رفیق ...
شنیده میشود." پایان

حضرت عبدالله بن عمررضی الله تعالی‌عنه‌فرماید که روزی‌حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر شانه ام دست مبارکش را گذاشت و فرمود : « طوری در دنیا زنده گی کن چون مسافر رهگذر ، و خویشتن را عمارت قبرت بدان ! » (حدیث شریف)

تحلیل له یاده نه باسی .

چې دجهاد ډګرته رسیږی اودخپلومجاهدینوا ووسائلوکمښت اوددښمن فوځ په ښووسلوسمبال په زیات تعداد کې وینی ددی په ځای چې په زړه کې یې ویره راشی اویایی اراده سسته شی دآسمانی رحمت لورته پناه وړی، مرسته ورنه غواړی اودهغه مرسته دځان لپاره کافی بولی لکه چې فرمایی لماکان یوم بدرنظررسول الله صلی الله علیه وسلم الی المشرکین وهم الف واصحابه ثلث مائه وتسعه عشررجلا ، فاستقبل القبلته ثم مدیدیه فجعل یهتف بربه :الهم انجزلی ماوعدتنی،الهم آت ماوعدتنی، الهم ان تهلک هذه العصابه من اهل الاسلام لاتعبدفی الارض ما ذال یهتف بربه ماذال یدیه مستقبل القبلته حتی سقط ردائه عن منکبیه فاتاه ابوبکر (رض) فاخذ ردائه فالقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه وقال یانبی الله کفاک ماشدتک ربک فانه سینجزلک ماوعدک

(رواه مسلم)

دبدرپه ورځ چې رسول الله صلی الله علیه وسلم وکتل چې ددښمن ګنه یوزروکسانوته رسیده اومجاهدصحابه یې دری سوه نولس کسان وو، قبلی ته یې مخ کړ دواړه لاسونه یې پورته کړل اودخدای (ج) نه یې غوښتنه پیل کړه ویې فرمایل : خدایه ! دفتحی اوبری کومه وعده چې تاراسره کړی هغه پوره کړه ،که دمسلمانانو دلو ړه ډلګی له منځه ولاړه شی بیابه ستاعبادت کونکی نشی پاته ،همداشان یې په ډیرجوش دخدای نه غوښتنه کوله آن تردی چې له ډیره جوشه یې ځادردا وړونه ولویدو، حضرت ابوبکر (رض) یې حال ولیده ورته راغی ددې له اوړولویدلی چادریې راپورته کړا وسیرته یې په اوږوواچاوه ، ورته نژدی شو ورته ویې ویل : یارسول الله (ص) خپلی غوښتنې او مناجات ختم کړه ، خدای (ج) چې کومه وعده درکړی دیرڅربه یې پوره کړی .

دجنګ په ډګرکی چې زخمی شوددی نه پرته یې هیڅ ونه ویل :الهم اغفر لقومی فانهم لایعلمون . خدایه ! زماقوم ته ښښه وکړه دوی نه پوهیږی .

په جهادکی چې دجهاد اصلی هدف پاته کیږی دسرنه نیولی ترپښوپوری په ټول وجودکی یې دقهراوغضب نښی په څرګندډول معلومیږی اوپه خپل ټول توان هڅه کوی خودجهاد اصلی هدف ترلاسه شی .

دجهاد نه دراګرزیداپه وخت کی دالتائبون، عابدون لربناحامدون ـ کلمات په ژبه لری ، یعنی دخپل سفرنه په داسی حال کی راستنیږی

نقدوبررسی یی پیرامون قطعه شعرغلام‌مجدد (سلیمان لایق)

شاعرنا عاقبت اندیشی که خودپای خودرا تیشه میزند

اگربین هنرمندوفرزاندگی رابطه‌یی باشد درک چنین رابطه فقط در جستجووفحص آثار بجامانده ازهنرمندناقص ونارساست .

اگربگوئیم که چون هنروادبیات تجلی برداشت هنرمندوادیب ازتماس وتصادم باواقعیت‌های زندگی است درچنین برداشتی که ذهن واندیشه درآن نقشی بزرگ داردهنرمندحضورخویش را دراثرش تثبیت می کندادعایی کرده‌ایم که عکس‌احتوای بیشتری بردرستی سخن دارد ؟مثلا: اگر بدون‌داشتن‌یک‌سابقهٔ ذهنی‌درباره شخصیت حافظ بااستنادبه اشعارش قضاوت کنیم شاید اوراجزرندشرابخواره‌یی که‌پیامی جزلذت بردن ازلذایذمادی ودنیوی ندارد نیابیم واین درست درجهت عکس حالتی است که درابتدا حافظ راباآن شخصیت عظیمش بشناسیم وسپس دیوانش رابگشاییم .درین حالت است که می بینیم حافظ باچهره اصلی اش نه تنها درهرورقی از دیوانش که درمصرعی حضور دارد وبازبان سلول هاجون واعظ ومبلغی توانا ، داعی صراط المستقیم است .

پس شناخت ودرک هنرمندومحیط وماحولش می تواندمحقق رابه شناخت کاملتری ازاثرهنرمندرهنمون گردد . باشناختی که‌به‌این صورت بدست می آید ازشناخت آثربسوی شناخت باز هم کاملترهنرمندراه بازمی‌شود .

* * *

دربین جاروی سخن مابه‌سلیمان لایق است که‌تاحدی مختصرت زندگی اش و نقدی برقطعه شعرش باطرح این سوال که‌پیام سخن هرین شعرامروز برپهنهٔ این خاک کجاست ؟ ازخودش آغازکنیم !

اودریک خانواده روحانی بدنیاآمد وپدرش که‌ازمخلصین خانواده محددی بوداسمش راغلام مجدد گذاشت .

غلام محمد بزرگ شدوراهی درس ومکتب گردید وسرانجام سندفراغت از پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل رابدست آورد ولی وی که‌اینک حتی

اسم خویش را نیز به سلیمان تبدیل کرده تابر وابستگی های گذشته اش خط بطلان کشد ، یک کمونیست دوآتشه بمیدان آمد ، وابسته به گروه پرچم شد وحتی مدیرمسئول ارگان نشراتی آن تلاشهایش درجهت رسیدن به پارلمان ظاهرشاهی وتکیه زدن درکنار رفقا ! به نتیجه نرسید . نه درمقام ومسئوولیت درحریده پرچم ونه درموقع سکدوشی ازوظیفه وزندگی درشهرزادگاهش ازآزارملی درامان نبودکاربه آنجا هم رسیدکه (درود) بارق گفت ومشت ولگد ملت رالایق خورد !

رفقایش کوتاکردند ولایق بوزارت رسیده هنوزمستی باده پیروزی از کله اش نپریده بودکه ماه عسل کوتاه خلق وپرچم به پایان آمد . رفقا اول بنام سفارت تبعید وسپس به دزدی واختلاس ازدارائی دولت متهم شدند ، بیچاره لایق ! دربدموقعیتی درجنگ خلقی ها درکابل گیر افتاده بود . دیدکه بادمخالف قوی تراست واوکه باوجودسالها مبارزه ! ازبخت خوش واقبال بلند (که در قدانستار همیشه باراین جماعت بود) سروکارش بزندان نیافتده بودازاینکه به پاجرخی اش بفرستند سخت هراسان شد ! چم بایدمکرد ؟ ازمین هم که سخت می ترسید ! همان کاری راکه کردکه بایدمی کردچشمها رابست ودهان تا بیاگوش برگشودوهرچه فحش ودشنام بلدبودنثار رفقای قدیم اش کرده علت مداومت درنا سزاگوئی به رفقا ، عادتش چنان شدکه درمحفل وبرمناست تا میکروفون بدستش میدادندحزازاین باب سخن نمی گفت ! باهمین وضع حقیروانفعالی به زندگی چسبیده بودتا اینکه ورق برگشت ورفقای شان سوارتانک های رفیق بزرگترشان برگشتندوبازهم رفقا لایقرادرموقعیت بدی قراردادند !

عذرو التماس وی همراه با وساطت رفیق بزرگترسبب شد که رفقا ازسر تقصیرش بگذرند وعلی الحساب علی العداء قبولش کنند تا شدکه با انتقاد از خود به اصلاح خویش بپردازد . شاید به این کارتوفیق یافت ویا اینکه قحط الرجال به یاری اش آمدکه اینک وزیراقوام و قبایل رژیم کابل است .

شاعرهم هست ، ومادراینجا به نقد شعری ازوی می پردازیم که حدودبیست سال قبل دروصف شهرهرات سروده است تحت عنوان شام غم انگیز :

دررنگهای مغرب زیبای این دیار
خوانم حدیث خون
خونی که رفته است
درباستان زمان زرگ مردمان پار

تا سرکشد براوج فلک کاخ اقتدار
ازبهرآرزوی یکی مردنابکار

شاعرا چنان نگاه تندوناقذی به گذشته دارد که‌چون شاهدی برخون های که قرنهاقبل ریخته شد حضورمی یابد. ودررثای خون های رفته ازرگهای مردمی که درطول قرنهانابکاران روزگاربخاطررسیدن به‌جاه ومقام واقتدارریخته اند.

کلمات رابا استحکام زیبائی بکارمی گیرد که درین موردبحثی نیست مانه برقالب معترضیم ونه برمحتوی مشتقدمقبول اهل کلام‌اختلاف ما با ایشان برسرمصداق است نه برسرمفهوم.

اگرشاعرواقعاً چنان قدرت تشخیص داشت که انعکاس رنگ خونهایی‌راکه درطول تاریخ درین خاک ریخته شددرسرخی رنگ افق‌تشخیص دهد ودرسوگش سیاهی شام غم رادرقلب خویش احساس‌کندامروزکه‌رفقای روسی اش با کمال بیرحمی خون حداقل سی هزارانسان بی گناه رادرشهرهرات همان شهری که شاعراین شعررادرتوصیف آن سروده‌است دربکروزخاک ریختند چه‌میگوید ؟ هرچنداین خونهاهنوزنه‌گرمی خویش راازدست داده‌اندونه جوشش خویش راولی‌لایق هرگز درسوگ این خونها مرثیه‌یی نخواهدنوشت چون این خونهابخاطرآن ریخته شدتاکاخ اقتداروی ورفقایش رامستحکم کندابنجاست‌که شاعرکه‌خوددرشعرش برنابکاران تاریخ می تازددرعمل خودش فردی ازجمع همان نابکاران ظاهرمیشود.

ازروزگارتدرت اسکند کبیر.
ازدوزه عرب
ازعهد میموری
این شهرباستانی واین مرززورگیر
این وادی بهشتی واین خطه شعیر
زیرغریوسم ستوران شدمست پیر
هرسرکشی که دست براین مرزیافته
آنگه بکام خویش
درپرتوهوش
سوزیده عالمی وبکی شهرساخته
اوکام ناگرفته براوخصم تاخته
سرهاسادرفته وکاشانه باخته

شاعرسفری چندهزارساله به اعماق تاریخ داردوروه‌آوردابن سفرنامه سفرنامه که ادعانامه علیه تاریخ است. تاریخی که درطولش

برمردم خطه هرات نابکاران ستمهای بسیار روا داشته اند.

اگرامروزلایق را مجال آن بودکه فرسخی چند از مرکزشهرهرات دورترود ، می دیدکه ازآن وادی بهشتی ازنخست،قدم اوورفقایش چیزی زیادی برجای نمانده است . آبادی ها رابمباران های بی هدف باخاک یکسان ساخته باغ ها ،کشتزارها ومرغزارها رازنجیر تانک ها چنان درهم کوبیده که گوئی ازدوره عرب وازعهدتیموری درآنجا دست انسانی تخمی برخاک نیافشانده است .

امروزاوورفقایش باسم ستوران ارتش سرخ هزاران باروبرانگرتر ازهجوم چنگیزوتیموراست براین مرزتاخته وعالمی راغرق درخون وآتش ساخته اند .

اگردیروزسرکشی می آمد عالمی می سوخت،وشهری می ساخت امروزلایق وشرکایش فقط اهتمام به سوختن کردند وازساختن عاجزماندند. هوس چنان لهیب سوزنده داشت که شرارش دامن خودرفقایش رانیزگرفت ،سر یکی بوسیله دیگری بربادرفت ویایکی رادیگری ازمسندقدرت بزور بزیرکشید !

هرفاتحی که آمده گوئی که طفل خام
درلحظه فراغ
درراه کاروان
بگذاشته زریگ بیابان بنای بام
بادزمانه آمده برکنده اش تمام
نی سقف خانه مانده به‌جای ونه نقش بام

(حاناسخن اززبان می گوئی)! سخنت برداشت مستقیم وبی واسطه از واقعیت های تاریخ است ! هیچ تحاوزگری نتوانسته است برای ابدکشوری را اشغال وملتی رااستثمارکندوتاریخ افغانستان گواهی روشن براین واقعیت است .

تشبیه اهداف تحاوز گردرین شعربه خانه ئی ازریگ که طفلی درراه کاروان بنا می کندو باوزش بادی بربادمی رود تشبیه رسائی است و چرخش قلم شاعربرکاغذ بخوبی ازعهده تصویرسرنوشت محتوم تحاوز گران برآمده است ولی گویاشاعرخود آنچه راکه گفته به‌نسیان سپرده است یه اکنون خودبرسرراه کاروان نشسته ودل به‌آن دروبام ریگی بسته است ! آیااین شعرپیشگوئی سرنوشت خودشاعرنیست ؟

شمشیرجابران نتوان کشت روح خلق
بروادی هری

د توجه ور !!!

دمتحده عربی اماراتو (U-A-E) حکومت دنړی دمسلمانانو دخبریدا اوپاملرنی لپاره دبیروت دیوه پروتیسرا مجد صقر یوه مقاله نشر کړی دزیاتی پلټنی اوتحقیق نه وروسته، یی دیولړ شیونو نیولیک (فهرست) تیارکړې چی په اروپا اوامریکا کی جوړیږی اودایی نشرته سپارلی ده . دغومره ډیر مجد صقر پدلیکلی شوی نیولیک کی هغه څه راټول شوی چی په هغوکی دخنزیر یونه یوجزګډشوی وی اوعاموبازارونوته د پلورنی لپاره عرضه کیږی په هغو شیونوکی په نامه اوکریم برسیره د خوراک اوڅښاک شیونه لکه بسکټ ،چاکلیټ ، پنیر ،ډبله دودی، پیپسی شامل دی ، نوغلی مجد صقر لیکلی:

دایمان والو دینی فریضه ده څوهغه شیونو چی موږ یی لاندی لیکوله ګانه سره سوچ کړی ترڅو په هرڅه باندی دانوری کښلی ووینی پوه شی چی دی کی دخنزیروازګه (جربی) غوښه ویا ... ګډشوی دی اوبیا ګان ورته وزغوری اوهغه شیونه استعمال نکړی ، اوداشیونه چی څوک له پلورونکی سره ووینی دخپل ایمانی مسئولیت په اساس دی ورته ووایی چی : داشی زموږ په دین کی حرام اوپلورل یی هم حرام دی هغه شیونو لاندی دول دی :

١- " Swine Hog pig " خنزیرته وایی.

٢- " (Porkerbacon - Ham-Sporkle - Pork) " (مالګینه غوښه) د خنزیر دغوښی ګڼ اومختلف نومونه دی .

٣- " Jard " دخنزیر وازګی (جربی) ته وایی.

٤- " Gello-Gelatin " یومایع دی چی زیاتره ترکیبی حزیی دخنزیر دپلو، هډوکواو .... څخه وی .

٥ - " - Pepsin " یوه دوایی ده چی دخنزیروینه پکی ګډیږی .

٦ - " - Shortening اوAmimal- Shdrtening "یودول تیل دی چی په عامه توګه دخوړلوشیونه پکی پخولی شی اوزیاتره برخه یی دخنزیروازګه (جربی) ده .

دهغه شیونونیولیک چی دخنزیرپورته اجزاء پکی ګډوی .

۱- Prince Choclate -
۲- Kraft Cheese -
۳- remark Cheese -
۴- په اروپا او امریکا کې چې شوی بسکټ ډیلد ډوډی او ... دغنزیرپه وازګی (چربی) کې پخولای شی .
۵ - - pipsi Cola مشهورمشروب سره pepsin (دغنزیروینه) ګډولی شی ، په لاندی شیونوکی هم دغنزیرپینه ګډه وی .
۱- Camy Soap
۲- Soap Lux
۳- Ayery Soap
۴- Sict Soap
۵- Saif Guard
۶- Lgta
۷- Liscop
۸- Bryl Cream دوینښتانو کریم .

داټول شیونه په Kolgate او plamleaf دووکمپنیوکی جوړیږی اوپدی دواړوکمپنیوکی جوړینیرهم دغنزیر دهغه بچی دمعدی څخه جوړیږی چې تراوسه لاشیدی روی همدا راز Kolgate او (Borden Food) څخه جوړشوی ټوټه پیست (انګریزی شیرینی) کې هم دغنزیرغوړی موجود وی .

دسائنسی تحقیق نه څرګندیږی چې دغنزیردغه پرونه سوادټولوڅناورو - غوړی په انسانی جسم باندی نرمیږی اوسیلان پیدا کوی اوپه عمومی ډول دغنزیر غوړی Lipstick کې ګډولای شی خدایدی دداسی شیونونه دبچ کیداتوان راکړی .

(آمین)

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده اند :
خداوند ج در روز قیامت به سه نفر توجه نمی کند (از فرط غضب بسوی شان نمی بیند .) :
۱ــ کسی که از مادر و پدر نا فرمانی میکند.
۲ــ زنی که حلیهٔ مردان میپوشد وچون أنان خود را می أراید .
۳ــ مرد بی حمیت و بی غیرت (دیوس و دله)

نامه های وارده

دیرومحترمودشفق دمجلی کارکونکوا

السلام علیکم‌ورحمت‌الله وبرکاته .

خدای دی وکړی چه دروغ صحت‌خاوندان اوسی وپخپلوښرانی خیرونو کی مودلوی خدای څخه بریالیتوب غواړم .

محترمو: زه ستاسی ورځپاڼی اودشفق پیاوړی مجله گورم دپرخرڅاله یم چی پدغه مجله کی دټولو اسلامی امت دژوند ارزوکانی پغښتی دی د مجاهدینودزړه اواز دیتیم دخولی فریاد اودکمونیزم دخولی سلوک دی حقیقتونه اووافعیتونه پکښی په پاڼه شویدی داسلامی وا لی لپاره په زړه پوری خیرونی وړاندی کوی همدغه علت دی چه دغه پاکه مجله په هرمهاجراومجاهدپورکړانه ده اولوستلوته پی لیوالهپکاری.

محترمو: څه موده وړاندی زمونږ دمجبوب مشرحکمتیارصاحب دوژنی لپاره پوره اقدام شوی وو خولیکن داوی خدای په فضل دغه اسلامی ستره هسته بچ پاتی شوکه څهم کاردشمن ترهوڅه حده بریالیتوب ته ورسیدوخوانشاءالله امیدلروچه په آینده کی به ددغسی عناصروملاماته شی دورسک روددیم دحادثی پهوخه چه زمونږصحب مشرزوبل شوی وو د هغه دصحت پحقله معلوماتو ددغی مجلی دلیکوټودخپربدولو سخی غواړم چه راکړی ترڅومونږپه پوره اطمینان لا دغه ستړغم څخه چه ورسره مخ شوی یومطمین شواوهم مادغی واقعی داوریدوسره سم یونظم ددعابه شکل کښی ولیکلوهیله لرم چه دغه نظم که چیری لازم وگڼی نشرښی کړی .

" دعـــا "

لوبه خدایه حکمتیارته صحت ورکړی
چه چنبړی دبلبل غوندی گلشن کی
هرگلشن چه بی بلبلیڼه وی پدښکاری
بی له ده بلبل مونږ څه غواړووطن کی
سل دی ومره خودسلوسردی مه مره
بی له مشره وی ټوله په کفن کی

زخمی شوی دافغان دزړګی سر دی
خدایه ته یی دښمنان واړه دفن کی
افغانان درته همیش دغه دوعا کړی
دسپین غرشاهین پرو زته صحت ورکی
چه ښکاروکړی یوځل بیادتپو سانو
پخپل ژوندیی په دښمن وریږیمن کی
دخپل قوم په غم دردمنه حکمتیاره
دحق لاره کښی مدام اوسی نامدارە
هغوی هم دامیدسترګی دی نولی
کوم قومونه چه له روس دی ناقراره
ای قاتل دکمونیزم ای قاتل داستعماره
تل ژوندی اوسی ترعمره گرانه مشره حکمتیاره
دغه وۍ زما مات گوډنظم چه درته وړاندی شو
والسلام

لیکونکی رحیم الله خوګیانی وال
بډه بیروسبم جوک قاضی بټۍ

گرانه وروره رحیم الله خانه !
لیک مودشفق مجلی اداری ته ورسید، دادی ،وړهم کټ مټ نشرکړ ،له مقدس احساس نه مومنته ، شعری استعداد ستایلووړدی،زیاروباسی چی دلویوپوهانوا وشاعرانوآثارمطالعه کړی ـ انشاءالله چی لوی ـ لیکوال اومسلط شاعربه درنه جوړشی . هوسا اوسی.
(اداره)

دشفق ددرنی مجلی محترم مسئول اودنشراتونوروکارکونکوورونو!
السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته
درنوورونو! هروخت لاس په دعایو الله تعالی دی مونږاوتاسی قول دخپل مبارزاتی تاریخ په تحلیل اوتمثیل کی منصوراوبریالی لری .
محترموورونو! دافغانستان له اسلامی حزب سره زیاته مینه لرم .څکه هروخت دحزب اسلامی دنشراتودراپولولو په هڅه کی یم ، دپروعلمی مصروفیتونوسره سره می دخپل ژوند لویه برخه ستاسی دنشراتومطالعی ته وقف کړی ده په دیرټینګار درنه هیله لرم چی زیات شمیرفرهنګی

موادپه خانګړکی ډول دحکمتیار صاحب دوینوپیغام نومی رساله اودشفق دمجلی دسرکال ټولی ګڼی بیدا ولیږی .

ستاسی کشرورور عبدالمنان (عارف "دبلوچستان دژوب دشمس العلوم مدرسی دلو رواسلامی زده کړوزده کونکی

محترم ورورعبدالمنان "عارف" داسلامی لورزده کړوزده کونکی !

لیک موراورسید، سلام ته موعلیکم اودعاوی مودټولو مسلمانانو په هکله خدای قبول کړه ، داسلامی حزب له نشراتو سره مینه لرل مودقدرور دی دنشراتو لپاره په کوته کی دحزب اسلامی دفتر ته مراجعه وکړی که خدای ګول په اختیارکی به یی درکړی

برمالی اوسرلوړی اوسی

(اداره)

دشفق ددرنی مجلی محترم مدیرصاحب ! ستاسی لورحضورته خپل دخلوص نه ډک سلام وړاندی کوم چی دالمړنی لیک ی چی ستاسی دعلمی اوفرهنګی اداری په عنوان یی لیکم له نشراتی موادوڅخه دزیاتی علاقی په وجه که خپل نشرات راولیږی مهربانی به ووی

والسلام

بادشاه کمال مجاهددمړانشاه دمجس کمپ

نه

ورورباد شاه کمال "مجاهد" لیک موراورسید، خوښ یی کړو ،دنورولیکونو لاری موګوری ګوندی رالیږی به یی دحزب دنشراتودلاسته راوړلولپاره که دکمپ نمایندګی ته مراجعه وکړی ترلاسه به یی کړی .

(اداره)

به اداره محترم مجله شفق !

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته .

برادرقوماندان جیلانی که یکی ازقوماندانان ورزیده ولسوالی خان آباد است درشماره اول ودوم این سال درسوانح شهیدبرادرزلمی سهواً شهید معرفی گردیده درحالیکه صرف یکپایش را ازدست داده وفعلاً درکمیسیون سیاسی حزب اسلامی افغانستان ایفای وظیفه مینماید .

(وحید)

برادرهدفمندمحترم استاد وحید !

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته .

محترما !

بدینوسیله ازسهومان معذرت خواسته چون راپوربما غلط داده شده بود امید که موضوع فروگذار شود .

نقدوبررسی یی پیرامون ...

تاریخ شاهد است
آمدهزارموج ونجنبیدکوه خلق
هرگزنمردزیرستمهاگروه خلق
پاینده بادزندگی پرشکوه خلق

تجاوزگران می آیند ویران می کنند می سوزانند، می کشندوسرانجام راه سرنوشت محتوم خویش رادرپیش می گیرند .ولی ملت ها ،ملت هائی که اراده ماندن دارند باحصاری ازسرهای نترس وسینه های خویش باطوفانهای بنیان کن به مقابله برمی خیزندوعزم خلل ناپذیر خویش برماندن واستوارماندن رابردشمن تحمیل می کنند .

شاعروادی هری رابرصحت قول خویش به شهادت می طلبد، وهری نه تنها دیروزکه شاعراین کلمات رادرقالب نظم می آورد بلکه امروزهم با بانگ رسای تکبیر، شاهددرستی این قول است .

درین جایکبارد یگرایمان شاعربه آنچه که خودمدعی آن بوده است نزبرسوال می رود وقراین مبینه بسیار در ختیارخواننده قرارمی گیرد تا ادعاکندکه لایق شاعراست ولی فرزانه نیست !

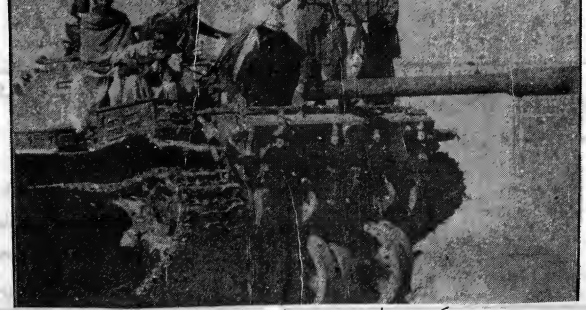

په پره تښته کی شوملی در نه یاتی اودوی په تښته ګډلی !!!

متوجه شدکه مادرش روی قبری نشسته های،های گریه میکند،محمد(ص) - شتابان بسوی مادرشتافت، دیدازچشمانش سیل اشک جاریست،بی آنکه ازاصل موضوع چیزی بداند، اشک درچشمان خودش نیزجاری گشت ودرمیان گریه پرسید:"مادر اچراگریه میکنی، مگرچه شده ؟"

"آمنه" درحالیکه بغض گلویش راگرفته بود، گفت:"پسرم اینجا پدرتو خفته است، عبدالله ما... درینجا مردودرینجا بزیرخاک رفت..."

ومحمد(ص) باحالت غم انگیزی پرسید:"پدرمن ؟!"

"آمنه" گفت:"آری ! پدرتو،شوهرمن،عبدالله ما... اومردبی آنکه ترادیده باشد..."

اشک تاءثرواندوه ازچشمان مادروپسربالای قبرعبدالله جاری گشت و آنگاه محمد(ص)روی بسوی مادرکرد گفت:مادر! "گریه مکن دگربارا و راخواهی دید،من هم باردگراوراخواهم دید."

وآنگاه دست مادرراگرفت وازسرقبر"عبدالله" دورشدند.

روزهای خوش "یثرب" برای محمد(ص) به اتمام رسیدوآماده عودت شدند باکاروان شترها سفربازگشت بمکه راآغازکردند.

هنوزچندمنزل طی نکرده بودندکه ازناحیهٔ"ابواء" محلی میان "جحفه ومدینه"،"آمنه" مریض شد،"ام ایمن" شتابان اورابخانه ای رساند، لحظه به لحظه حال "آمنه" بدترمیشدوازتب شدیدمی سوخت.

کاسهٔ آب سرددردست محمد(ص) هرلحظه پرو خالی میشد.

"آمنه" آخرین ظرف گیاه جوشانده راازکنارلب دورکرده گفت:"دیگر چیزی ازگلویم پائین نمی رود" وآنوقت دست خودرااززیرچادرش بیرون کرده وبطرف محمد(ص) درازنمود. محمد(ص) بی دریغ خودرادرآغوش مادررها کرد،"آمنه" اوراسخت درآغوش فشرد، موهایش رانوازش کرد، صورتش رابوسید ویکبارديگرفرزندعزیزش، یگانه یادگار"عبدالله"را روی قلبش فشرد.

ومحمد(ص) قطرات اشک مادرراکه چون مرواریدغلطان درگفته هایش می ریخت،احساس کرد، احساس کردکه ضربان قلب مادرش تندوتندترشده تاچندشب دیگرهرگزازکنارمادرش جدانخوابید،شب ها ازخواب برمی خاست وازحال مادرش خبرمیگرفت.

وآنروزکه خورشیدرنگ دیگری داشت،سرازروزنه اتاق کوچک فروکرده لحظات اندوهباروحالت غم فزای آنجارابادیدهٔ نگران زمان مشاهده میکرد. سکوت سنگینی فضای اتاق رافراگرفته بود.

محمد(ص)بربالین مادرمات ومبهوت نشسته بودکه "ام ایمن" باظرفی

قوماندان دجهاد دسنگر اتل وی

وجه اشتراک در خارج از کشور :
سالانه ۱۸ دالر
شش ماهه ۹ دالر
قیمت یک شماره ۲ دالر
آدرس مکاتباتی ماکمیسیون ارشاد و فرهنگ
مدیریت مجلهٔ شفق
پوست بکس نمبر ۳۱۱ G-P-O پشاور صدر

مسؤل مدیر ــ فروغگر
مرستیال ــ مولوی محمد نعیم « تائب »
لیکوال څړی :
۱ــ محمد رحیم « خنجر »
۲ــ ذبیح الله « قریشی

به‌مسجد خویش آرند محرك اصلی این فتنه ابو عامر راهب خزرجی‌بود وی پیش از هجرت نصرانی شده بود وبه آئین راهبان زندگانی میکرد مردم مدینه‌واطراف آن‌خاصه قبیلهٔ خزرج بپارسائی ودرویشی وی اعتقاد داشتند وبتعظیمش می پرداختند هنگامیکه به تشریف ورود فرخندهٔ حضرت پیغمبر (ص) آفتاب ایمان ومعرفت از افق مدینه‌فروزان گشت وراز این درویشان فاش گردید ودر قبال فروغ خورشید تابان چراغ مرده از اعتبار افتاد ـ پیغمبر اسلام درویش نصرانی را بدین خویش دعوت کرد وگفت من ملت خالص ابراهیم را باخود آورده ام ـ اوگفت من از نخست به کیش ابراهیم استوارم اما تو از خود چیزها درآوردهٔ که به‌آئین او مخالف است پیغمبر (ص) گفته های اورا بکلی تردید کرد ـ درائنای مذاکره از زبان‌درویش نصرانی برآمد هر که ازما دروغگو باشد خدا از وطن جلایش کناد وبمرگ غربت وبیکسی بمیراناد پیغمبر (ص) گفت آمین خدایا چنین باد ـ پس از جنگ بدر چون اساس اسلام مستحکم شد وفروغ آن چشم حسود را خیره کردن‌گرفت ابوعامر تاب نیاورده به‌مکه گریخت تاکافران مکه را مقابل پیغمبر اسلام برانگیزاند ـ درمعرکهٔ احدبا قریش آمدوپیش ازآنکه مبارزه آغاز شود ـ انصار مدینه‌را که در عهد جاهلیت به‌وی عظیم معتقدبودند مخاطب قرار داد وخواست بخود مایل گرداند چه بیخرد کسیکه هنوز نمیدانست درقبال تصرفات درخشان نبوت جادوان کهن فروغی ندارد مردان انصار یعنی همان کسانیکه پیشتر اورا راهب وپارسا می‌خواندند یکباره‌گی درپاسخ وی فریاد برآوردند وگفتند ای‌دشمن‌خدا ای‌فاسق‌ـ خدا چشمان تراهیچگاه خنك (روشن) نکند چگونه‌درمقابل پیغمبر خدا باتوهمراهی‌کنیم چون جواب یأس انگیز انصار راشنید بخود ملتفت شد وبا منتهای خشم گفت ای محمد! بعد ازین هرکه باتو مقابله کندمن‌باوی همراه خواهم بود ـ چنانکه تاغزوهٔحنین درتمام معرکه ها درسپاه کافران شامل بود وبا مسلمانان می جنگید ـ دراحد از شرارت اوبوجود اقدس گزند رسید میان صفوف مغاکهای پوشیده حفر کرد که‌درخسارهٔ اقدس درآن زخم برداشت دندان مبارك شهید شد ـ پس از جنگ‌حنین چون دانست نیروی عرب‌از استیصال اسلام عاجز است جانب شام گریخت واز آنجا به‌منافقان مدینه نگاشت قیصر روم با من اتفاق نمود واینك سپاه گرانی در مقابل محمد(ص) می آرم ـ تابیك طرفةالعین‌ساز وبرگ اورا به‌خاك افگند ومسلمانان را محو ومضمحل گرداند ـ (العیاذبالله) اکنون بر شماست که بنائی بنام مسجد عمارت کنید ـ تادر آنجا به بهانهٔ نماز گرد آمده برخلاف اسلام شور وتدبیر کرده توانید وقاصدان می‌توانند پیام ونامهٔ مرا آنجا بشما رسانند اگر من آیم نیز موقعی مناسب اقامت وملاقات های من موجود باشد منافقان بغرض اجرای این مقاصد سوء مسجد ضرار را تعمیر کردند ودر محضر **پیغمبر صلی‌الله‌علیه وسلم** بهانه نموده گفتند **یارسول‌الله به خدا (ج)** سوگند نیت ما بد نیست هنگام باران وهوای سرد مخصوصاً به‌بیماران وبینوایان ـ آمدن تا مسجد قبا دشوار است از این رو این مسجد را بنا کردیم تا نماز گذاران را سهولت باشد واز تنگی جادر مسجد قبا شکایتی نماند اگر پیغمبر یك‌بار در مسجد ما نماز گذارد موجب برکت ومایهٔ سعادت ما میشود ـ این‌همه برای آن بود که‌بعض مسلمانان ساده لوح چون طرزعمل حضرت پیغمبر (ص) را مشاهده کنند از حسن‌ظن بدام فریب آنها گرفتار آیند چون درآن اثنا حضرت پیغمبر آمادهٔ سفر تبوك بود گفت اگر خدا (ج) خواهد پس از مراجعت چنین شود هنگامیکه حضرت پیغمبر از تبوك باز گشت وبمدینه نزدیك شد جبرئیل این آیات را فرود آورد واغراض منافقان را از تعمیر مسجد ضرار به حضرت رسول کردگار آشکار کرد ـ جناب رسالت مآب‌مالك بن وخشم ومعن بن عدی‌را مأمور گردانید تاآن خانه را (که منافقان بخداع مسجد نامیده بودند) بخاك یکسان کنند ـ فرمان نبوی تعمیل شد آن را سوختند وبه خاك سیاهی تبدیل نمودند بدین وسیله آرزو های ابوعامر فاسق وسایر منافقان عقیم ماند وابوعامر چنانکه خود دعا کرده وحضرت آمین گفته بود در قنسرین شام به مرگ بی کسی و تنهائی جان سپرد «**فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمد لله‌رب‌العلمین**» در آیت «**من‌حارب‌الله ورسوله**» مراد ابوعامر فاسق است .

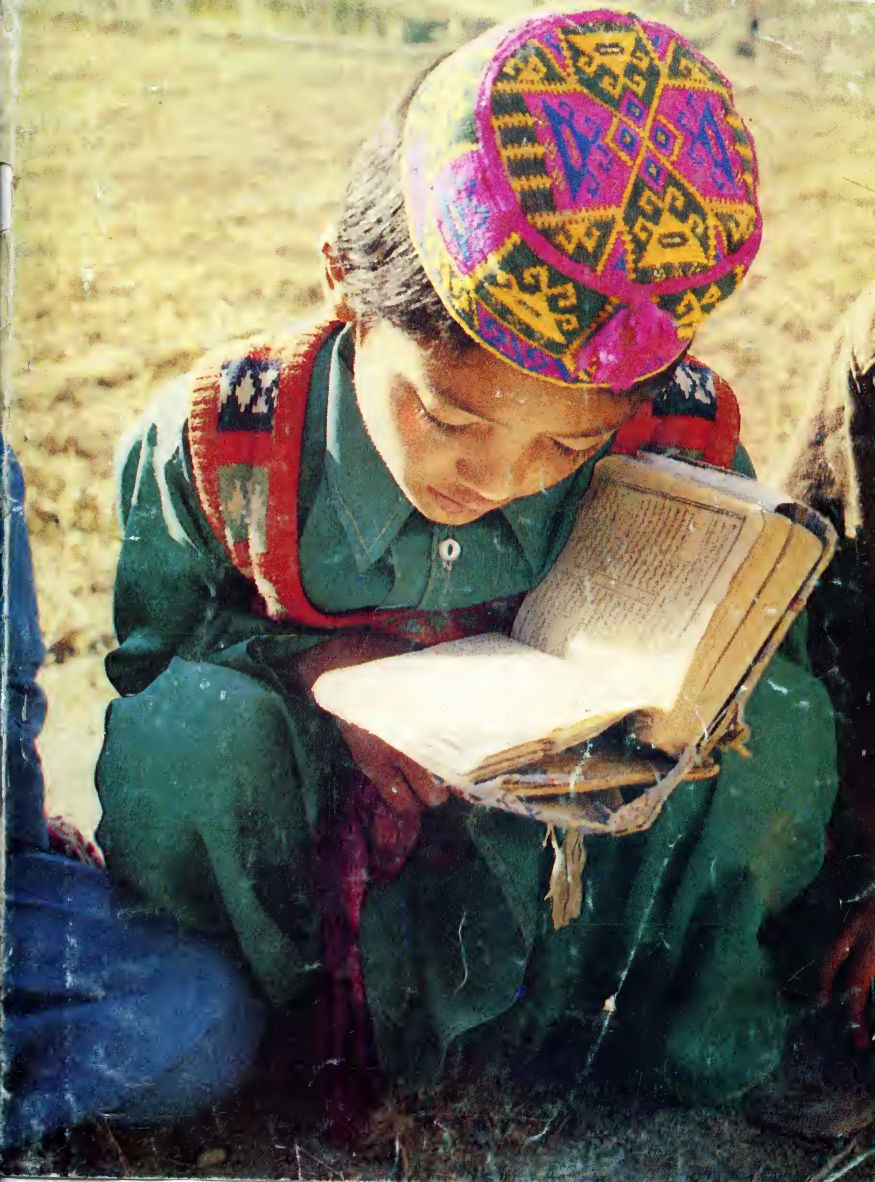

ازشیرگرم داخل شد.
درنورکمرنگ اتاق ،"آمنه" را رنگ باخته تر ازهرروزدید.
ناله‌ٔ سبک وزودگذرا زلابلای حنجره‌ٔ "آمنه"درفضا پیچید ،سپس تنش تکان خوردوسیاهی چشمش هم چون سیاهی شب درروشنایی صبح ناپدیدگشت ...
محمد(ص) با مشاهدهٔاین حالت ،مبهوتانه پرسید!" مادر! مادرجان! سیاهی چشمت چه شد ؟! "
"ام ایمن " بسرعت خودرا بالای سرآمنه رساند ،باعجله اوراتکان داد ، سخت ترتکان داد ، باآوازبلندصدا کرد:"آمنه .... آمنه..." ولی از آمنه " صدایی برنخاست .
وآنگاه باآوازگریه آلودوالتماس آمیزروبه محمد(ص)کرده گفت :
" آمنه ... مرد .. "
دربقیه راه سفر"ام ایمن "ازمهربانی های "آمنه" برای محمد(ص) حکایت ها کردبمجردرسیدن بمکه محمد(ص)چون پرنده ایکدبه آشیانش باز گردد ، خودرا درآغوش عبدالمطلب افکند.
گرمی آغوش "عبدالمطلب "محمد(ص)راگرم نگهمیداشت .محمد(ص)با "عبدالمطلب "یکجا غذا می خورد با اوصحبت میکرد وبا اویکجا حرکت میکرد و"عبدالمطلب "چون جان شیرین محمد(ص) را دوست میداشت .درخانوادهٔ "عبدالمطلب " رسم برآن بودکه روزها ، فرشی رادرکنار"کعبه"هموار میکردندوفرزندانش درآنجا انتظارمی کشیدندتا 'عبدالمطلب "بیایدو روی آن بنشیندوآنوقت فرزندانش اجازهٔ نشستن می یافتند ،این احترامی بودکه همه نسبت به "عبدالمطلب " داشتندو هیچکس قبل از ورود "عبدالمطلب " روی فرش نمی نشست .
اما ... امامحمد(ص) قبل ازهمه میامدوپیش از"عبدالمطلب" روی فرش می نشست
دیگران چندین مرتبه کوشیدندتا محمد(ص) را ازین کارمنع کنند.
اماعبدالمطلب مانع این کارمیشدوبه آنان میگفت :
"محمد(ص) رامانع نشوید ، بگذاریدهرچه دلش می خواهدانجام دهدوهرچه دلش می خواهدبگوید .
بگذاریدهرجامجلس بنشیند ، اوسردارهمه است ،اوبمقام های برترازین ها خواهدرسید..."
وراستی هم پیشگویی "عبدالمطلب" به حقیقت پیوست .
روزی فرارسیدکه حضرت محمد(ص) به پیامبری مبعوث گشت ،رسالت

محمدنعیم " تائب "

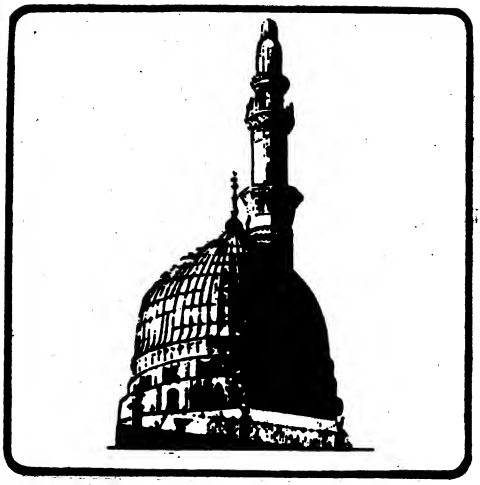

پیغمبر صلی الله علیه وسلم د جهاد په ډګر کی

دا سلامی جهاد حقیقت چی په کوموا هدافوا واصولومشتمل دی هغه د پیغمبرصلی الله علیه وسلم هغه اصول اوهدایات دی چی دخدای جل جلاله له لوری ورته هدایت اوښودل شوی دی همداعلت دی چی دپیغمبرصلی الله علیه وسلم جهاددملحدینواوماده فرستوفاتحوشخصیتونوله جنگ سره هیڅ ورته والی نلری ، دااختلاف (د جهاد اوفاتحوشخصیتونودجنگ ترمنځ) داسی څرګنددی چی نه یوازی مورته بلکی هرفکرځغلوکی ته یی په ډیره کمه توجه په ټولولویواوورو جزئیاتوکی یوتربله جلاوالی اوسیلتون څرګندیږی .

ملحد ، مادی اوفاتح شخصیتونه چی هروخت دجنگ میدان ته داخلیږی دټولوانسانی اخلاقونه یی ځان فارغ کړی وی دلونه ، سرنی ، رقص ، عیاشی ، فحاشی رامنځ ته کوی دکامل فسادنه دکی ترانی غږوی لنډه داچی ټول هغه وسائل دځان اوخپل فوځ لپاره پیداکوی چی بوالهوس ځوانان یی دخپلی بوالهوسی لپاره خوښوی ځکه هغه خلک وربانډی را - ټولیږی اودجنگ میدان ته ځی چی ددا سی خوپونوخاوندان وی ،دجنگ په میدان کی په خپلوفوځیانوهیڅ دول بندیزنلګوی هرڅه چی یی غوښتل نه یوازی ورنه منع کولای یی نشی بلکی نورهم ورته هڅولای شی، چی دده نه یی هرڅه غوښتل ورته رسوی یی ځکه چی هغه دده دقدرت اودیوه فاتح شخصیت دنوم ګټلولپاره جنګیږی .

په ټول زیب اوزینت ځان ښائسته کوی اوپه همدغسی حال کی دجنگ میدان ته داخلیږی ، هلته دښائسته بت په توګه په ګوټه کی ولاړوی اودپورته صفاتولرونکی فوځیان یی حری تاویږی ،دده

ددی شان کبر او غرور په لیدو سره مخالف طرف ترر عب او ویری لاندی راوستل غواړی که هغه ترر عب لاندی راشی ددد په کبر او غرور کی نور هم زیاتوالی راځی آن تردی چې په خپل کبر کی داسی مست شی چې د تولو انسانانو د وژنی لپاره هم چمتو کیږی خو چې خپل قدرت یی وساتل شی، که دده په مقابل کی سروچتولی شی او یا یی دغرور د ختمولو په لته کی کیږی دی ورته وایی چې : زمین را منم تاج تارک نشین ، مجنبان مرا تا نجنبد زمین .

خود پیغمبر صلی الله علیه وسلم حالت ددینه بیخی مغائرا و مخالف وی کله چې دجهاد په نیت دخپل کورنه وځی که څه هم یولړ موء من خلک (مجاهدین) ورسره وی بیا هم دخپل سفر ملګری یوازی خدای (ج) بولی او دهغه (ج) سره په ډیره عاجزی او کمینی مناجات کوی په خپل سفر کی دبریالی کیدلو ، او خپل اصلی هدف ته د رسیدلو غوښتنه ورنه کوی لکه چې درسول الله صلی الله علیه وسلم په هکله روایت دی : کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر قال اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل ، اللهم انی اعوذبک من وعثاء السفر وکایت المنقلب وسوء النظر فی الاهل والمال ، اللهم اطوف الارض وهون علینا الضر .

رسول الله صلی الله علیه وسلم چې به کله دجهاد په سفر روانیدو ، ویل به یی : خدایه ! یوازی ته می دسفر ملګری یې ، په غیابت کی می ته دکور والو پالونکی یی ، خدایه ! په تاباندی دسفر دسختیونه پنا غواړم او خدایه ! سفر می لنډ او دسفر ستونځی راباندی اسانه کړه . کله چې پیغمبر دجهاد دسفر په نیت خپلی سپرلی ته پورته کیږی هم خپل خدای (ج) یی په یاد او په داسی الفاظو کی دهغه نه غوښتنه کوی .

سبحان الذی سخرلنا هذا وما کنا له مقرنین ، هغه خدای څومره پاک او لوړشان لری چې دا سپرلی یی راته مسخره کړی ، کنه موږیی دتسخیر توان نه درلود .

کله چې خپلو مجاهدینو ته د دښمن په لوردتګ او حرکت امر صادروی نه یوازی دکبر ، غرور او بی ځایه احساساتونه یی منع کوی د دلاوری او بهادری په کیسویی نه تحریکوی بلکی دخدای (ج) دیادونی ، تواضع ، خاکساری ، دین او امانت لورته یی توجه راګرزوی او وایی : استودع الله دینکم وامانتکم و... ستاسی دین ، امانت او داعمالو نتیجی خدای ته سپارم او دجهاد فریضی ته مولیږم .

کله چې دسفر په اوږدو کی په لوړو او خوکو حرکت کوی په لوړ او زتکبیر وایی او کله چې هواری ځمکی ته کوزیږی بیا هم دخپل خدای ثنا ، صفت ، تسبیح او

تحلیل له یاده نه باسی .

چی دجهاد دګرته رسیږی اودخپلومجاهدینوا ووسائلوکښت اوددښمن فوځ په ښووسلوسمبال په زیات تعدادکی وینی ددی یه ځای چی په زړه کی یی ویره راشی اویایی اراده سسته شی دآسمانی رحمت لورته پناوړی، مرسته ورنه غواړی اودهغه مرسته دځان لپاره کافی بولی لکه چی فرمایی لماکان یوم بدرنظررسول الله صلی الله علیه وسلم الی المشرکین وهم الف واصحابه ثلث مائه وتسعه عشررجلا ، فاستقبل القبلته ثم مدیدیه فجعل یهتف بربه :الهم انجزلی ماوعدتنی،الهم آت ماوعدتنی، الهم ان تهلک هذه العصابه من اهل الاسلام لاتعبدفی الارض، ما ذال یهتف بربه ماذال یدیه مستقبل القبلته حتی سقط ردائه عن منکبیه فاتاه ابوبکر (رض) فاخذ ردائه فالقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه وقال یانبی الله کفاک ماشدتک ربک فانه سینجزلک ماوعدک

(رواه مسلم)

دبدرپه ورځ چی رسول الله صلی الله علیه وسلم وکتل چی ددښمن ګنه یوزروکسانوته رسیده اومجاهدصحابه یی دری سوه نولس کسان وو، قبلی ته یی مخ کړ دواړه لاسونه یی پورته کړل اودخدای (ج) نه یی غوښتنه پیل کړه ویی فرمایل : خدایه ! دفتحی اوبری کومه وعده چی تاراسره کړی هغه پوره کړه ،که دمسلمانانو دلوړه ډلګی له منځه ولاړه شی بیابه ستاعبادت کونکی نشی پاته ،همداشان یی په ډیرجوش دخدای نه غوښتنه کوله آن تردی چی له ډیره جوشه یی ځادردا وړونه ولویدو، حضرت ابوبکر (رض) یی حال ولیده ورته راغی دده له اوږولویدلی چادریی راپورته کړا وسیرته یی په اوږووواچاوه ، ورته نژدی شو ورته ویی ویل : یارسول الله (ص) خپلی غوښتنی او مناجات ختم کړه ، خدای (ج) چی کومه وعده درکړی دیرژربه یی پوره کړی .

دجنګ په دګرکی چی زخمی شوددی نه پرته یی هیڅ ونه ویل :الهم اغفر لقومی فانهم لایعلمون . خدایه ! زماقوم ته ښښنه وکړه دوی نه پوهیږی .

په جهادکی چی دجهاد اصلی هدف پاته کیږی دسرنه نیولی ترپښوپوری په ټول وجودکی یی دقهراوغضب نښی په څرګندډول معلومیږی اوپه خپل ټول توان هڅه کوی خودجهاد اصلی هدف ترلاسه شی .

دجهادنه دراګرزیداپه وخت کی دالتائبون، عابدون لربناحامدون کلمات په ژبه لری ، یعنی دخپل سفرنه په داسی حال کی راستنیږی

چې خپل خدای ته توبه کونکی ، عبادت کونکی اوثنا ویونکی یو .

پیغمبرچې کوم ځای ته ورځی نه ورته خیمې دربږی نه فرشونه غوړیږی ، نه لاری ښائسته کیږی اونه نورتشریفاتی کارونه کیږی ، هغه دخدای ذکرکوی ، دنوروسره په ځمکه کینی اوپه خدای باندی دځمکی او ځمکی والودشرته دپنا اوامان غوښتنه کوی ، هغه فرمایی : یا ارض ربی وربک الله اعوذ بالله من شرک ومن شرمافیک ومن شرما یدب علیک ای ځمکی ځما اوستا یوخدای دی ، ستادشرنه اودهغه څه دشرنه چې ستاپه منځ (خیتې) کی ژوندکوی اوباچی ستاپه سرباندی حرکت کوی په خدای پناه غواړم .

چې دجهاد دسفرنه کورته راستنیږی دخپل کورنه مخکی اول دخدای کور مسجد ته حی ، هلته دخدای (ح) دشکرانی په منظوردوه رکعته لمونځ اداکوی ، کله چې دمسلمانانو دفتحی اوبری خبرورته رسیږی نه دعباشی مجلسونه برابروی اونه نوربی هوده اشعاراوترانی غږ وی یوازی خدای ته سرپه سجده ږدی که په کوم سفرکی دخدای (ج)د مشیت سره سم له ماتی سره مخ کیږی ددی پرځای چې خپل فوځ تحریک کړی اویادا حساسا توخبری ورته واوروی خدای ته په زاری لاس پورته کوی څودخدای جل جلاله غیرت په ځیوراولی اودخدای نه علاوه دبل هیڅا پرلوردا ختیاج لاس نه غځوی اونه څه امید ورته لری .

دازمورمسلمان بچی اودادروسانوډالی

اقتباسی ازکتاب راه محمد — ترجمه : داکتر اسدالله "بشری"

نوشته عباسی محمودالعقاد — سیرت ،اجتماعی ، سیاسی

محمد صلی الله علیه و سلم در تاریخ

درفصلهای پیش برآن بودیم که عبقریت محمد (ص) رابیان نماییم و شخصیت بلندپایه ومناقب اوراکه دوست و دشمن ، چه آنانکه به آیین وی گرویده اندوچه آنانکه ازدریافت این لطیفه سرباززده اندولی بدان معترفند ، بازگوییم .واینک دراین فصل که پایان کتاب است برآنیم که کلمه ای چند ازمقام اودرتاریخ سخن گوییم ودراین باب به تفصیل نمی پردازیم چه آنکه جهان کتابی است که ورق ورق آن معرفت وعظمت اورابرما فرومی خواند ـ باهرمقیاس واندازه صحیحی که درعصرجدیدنیز ارزشمندباشد اورا بسنجیم نهایت عظمتش پدیدارمی شود .مقام وارزش این عظمت درتاریخ کجاست ودرپی ریزی اجتماعات بشری ،دراعصارمتوالی ، ودرهمه جهان ،این ارزش چگونه منعکس شده است ؟ منزلت اودرتاریخ جهان بعدازاوتحت تاثیرزمان اوومرهون کوشش وآیین اوست زیرا اگر ظهورمحمد (ص) وآیین وی نبودهیچیک ازوقایع جاویدتاریخ ،که مایه سعادت وسرافرازی بشراست بوجودنمی آمد .اگراین دریتیم که دربانصد و هفتادویک سال پس ازتولدحضرت مسیح به دنیاآمدنمی بود ، شرق وغرب جهان گشوده نمی شدوجنبش اروپادرقرون وسطی روی نمی داد وجنگهای صلیبی به وقوع نمی پیوست تادرپی آن ترقی دانشها پدیدآید .کشف امریکا وارتباط بین خاور وباختریین اروپائیان وآسیائیان وافریقائیان . وانقلاب فرانسه وحوادث اجتماعی که دراین آن درآن سرزمین روی داد ودوجنگ جهانی اخیر . همه سلسله ای است که به آن نقطه منتهی می گردد .تاریخ ،قبل ازاوچیزی بودوبعدازاوچیزدیگرشد .

بین این دوزمان ،یعنی بین تاریخ قبل ازمحمد (ص) وبعدازاو ،اوبود که به عالم وجودآمدودرگاهواره بانگی زدکه پس ازاودرقرونی متراکم

ومتوالی به گوشها دررسید ،به‌گوش هرآنکس که‌به‌این جهان درآمدودرمهد افتاد .

آن روز ، بانگ آن کودک چه نارسا بود ، وپس از آن چه بانگ رساوجهانگیر شد ! وچگونه درروا ق تاریخ بشرپیچید ! به‌معجزهٔ بزرگی! وچه شایسته‌است که ما به‌آن معجزه‌ایمان آوریم هرچندزمان ما برآن بگذرد ، وچه سزاوار است که‌ازآن بازگوییم ،ازآن زمان که‌ستاره‌شمارانوعرافان ازآن بازمی گفته‌اند .گاهای شایستهٔ بزرگان تاریخ ،بزرگان تاریخ بشری ، با میزان توفیق آنان به‌فتح کشورها وگشودن آفاق روحی،وکشور قلوب ،بدون عظمت روحی امکان پذیرنیست وافق پهنا ورضمیر ،جزاز راه عظمت روحی که‌ازایمان سرچشمه والهام گرفته‌باشد نمودار وکشف نمی گردد . همانا اسلام هرکشوری راکه گرفت به‌تمام معنی فتح کردزیرا قلوبی را تسخیرکردکه‌ظلمت گمراهی آنرا مسخرکرده بود .درنتیجهٔ استیلای خودبرکشورها چیزبربسیط زمین نیفزود ،اما برما به‌انسانیت چیزهاافزون کردوپا به‌ادراک را بالابردوآدمی را زسطح حیوانیت برآورد ،وبه مرتبه خداوندنزدیک ساخت وهرآنکه درعالم ضمیروسعی،به‌حقیقتی آشناست این سخن را می پذیردوهرآنکه ازقبول این معنی سرباززند ، غروج انسان رابه مراتب‌کمال انکارکرده است .

ا یکی ازعلمای اروپابین محمد(ص) ومسیح وبودا ، به‌جامعی معتقد است . درکتاب خودازخویش می پرسد :"آیا محمد (ص)به‌وجهی ازوجوه‌فرستادهٔ خدانبود؟" آنگاه پس‌ازآنکه به‌این پرسش خودپاسخ مثبت می دهد ، می گوید : " همانا ،محمد (ص) به‌یقین دارای دوفضیلت ازفضایل پیغمبران بوده‌است . یکی آنکه‌ازخداوندی،حقیقت ومعنایی یافته‌بود که‌هیچیک ازآنان که درمحیط وی بودندآن معنی را درنیافتند ، ودربا- طن اوجنبشی پدیدآمدکه قادرنبودازنشرآن حقیقت ومعنی سرباززند .

دیگرآنکه ازپیغمبران بنی اسرائیل دلیرتروبیباکتربود .چه ،او - زندگی خودرادرراه خداوندبه‌چیزی نمی گرفت وحیات رادرراه مقصود الهی به پشیزی نمی خرید ."

سالیان درازدرمقابل آزارواذیت روزافزون بردباری کردوبانفی‌بلد وحرمانهای بیشمارمقابل شد .ازامیدمودت یاران دست شست ،وبالجمله باهرشکنجه وآزاری که ممکن بودروبروشدوبرآن شکیبایی کردورسالت خویش را منتشرنمود - نه وعده ووعیداورا ازآن راه بگردانیدونه فریب والزام اورا منصرف کرد .

بسیاری دیگرازآزادمردان روزگار ، مردم رابه‌توحیدخداونددعوت

کرده اند وبت پرستان را به یگانه پرستی خوانده اند. اما هیچکس درجهان مانند محمد (ص) برای مبارزه با بت پرستی قیام نکرد واستقامت نورزید واین قیام واستقامت مقدور نشد مگر برای اینکه او خواست با عزم واراده خود ایمان را درجهان استوار سازد. وبرخلاف یگانه پرستان دیگر که عزلت گزیدند، واز نبرد قطعی دست کشیدند، محمد (ص) به علت عمق وقوت ایمان خود وبه اطمینان ویقینی که به آن داشت قیام خود را به پایانی نتیجه بخش رسانید. حقیقتی که درنظر انصاف نزد مسلمان وغیرمسلمان مسلم است آنکه نیروی محمد (ص) نیروی ایمان وفتوح ایمان بود وعلت همه کوشش های او جز ایمان، آیاتی دربالاترین درجه، چیزی دیگر نبود.

هیچ چیز نتوانست او را از راهی که درپیش داشت باز گرداند. وقتی که محمد (ص) پرچم دعوت را تازه برافراشته بود، عتبه فرزند ربیعه که از سران قوم می بود، نزدوی آمد وبا ملاطفت بسیار گفت: "ای برادرزاده، من همانا توازمایی وازحیث حسب ونسب ازبرگزیدگان مایی وامری عظیم برقوم خود فراآورده ای که با آن جماعت ما را ازهم پراکنده ای، ودانشمندان وبزرگان ما را دیوانه شمرده ای، وخدایان ما را به ناسزا یاد کرده ای. و آیین ما را عیبناک دانسته ای وپدران ما را که درگذشته اند کافر خوانده ای اینک با تو گفتگویی دارم به گفته های من گوش فرادار شاید پاره ای ازآن را بپذیری".

محمد گفت: "بگو آنچه می خواهی".

عتبه گفت: "اگر مقصود تو ازآنچه می گویی ومی کنی گردآوردن مال است، چندان برای تو مال فراهم آوریم که ازهمه ما ثروتمندتر شوی واگر منظورت بزرگی وافتخار است ترا برخویش بزرگ ونرمانروا سازیم وبی فرمان تو کاری نکنیم واگر سرپادشاهی داری پادشاهی نراگردن نهیم و اگرجن برتو دست یافته وبردفع آن توانا نیستی باصرف اموال خود پزشکان مجرب برتو گماریم چندانکه ازاین آفت بازرهی." محمد (ص) درپاسخ او آیاتی چند ازقرآن کریم فروخواند. عتبه بازگشت. کوششها کردند تا او را ازراه آیین بگردانند، امانعمتهای بی قیاس وفرمانروایی های شاهانه که براوعرضه می داشتند دردل او کارگر نیفتاد وآنها را ازنعمت های موعود الهی گرانمایه ترندانست. اگراین مایه جاه دوکوشش نه ازروی ایمان بود ازچه روی بود؟ کدام پیامبر را رسالتی بالاتر ازاین بود؟ و کیست که بزرگی پیامبران را بشناسد وادراک کند، امانبوت محمد (ص) را بالاتر ازهمه ندانند. تاریخ بین محمد (ص) وبدگویان اوراجدا می سازد. امرا وازمردوستان ودشمنانش، ازحکم خدای پرستان ومشرکان،

بسم الله الرحمن الرحیم

شفق

ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان
کمیسون ارشاد فرهنگ

انچه در این شماره میخوانید

۱ـ یاداشت اداره ـ بر أستانهٔ میلاد فرخندهٔ منجی بزرگ بشر
۲ـ میلاد مسعود
۳ـ پیغمبر صلی الله علیه وسلم د جهاد په ډګر کی
٤ـ محمد در تاریخ
٥ـ سیاست خارجی حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم
٦ـ د افغانستان مسئله په ملګرو ملتو کی
۷ـ مجاهدورور مزمل صاحب دشفق مجلی سره په مرکه کی
۸ـ مسلمانان بلغاریا و جنایات کمونیزم
۹ـ مسئولان پیامبر صلی الله علیه و سلم
۱۰ـ د کرکیچ اصل عامل
۱۱ـ د دین احیاء او تجدید
۱۲ـ جهاد و هدایت الهی
۱۳ـ اگر میخواهید ازاستثمارنجات یابید ـ بیائید به استعمار فرصت ندهید
۱٤ـ جهادی ادب ـ سمنهایی از خون بهار انقلاب اسلامی ما
۱٥ـ انسان وحشی
۱٦ـ د روح غذاء یا معنوی خودکاره وسله
۱۷ـ د اجتهاد په برخه کی څو شکونه
۱۸ـ گذارشی از کنفرانس بین المللی تعلیم و تربیهٔ مهاجرین
۱۹ـ و اکنون چه باید کرد؟
۲۰ـ د توجه وړ !!!
۲۱ـ نامه های وارده

وازحکم همه نافذتربود، زیرا امرا وامرخدای تعالی بود.
ازجهت نفس، قدوهٔ پاکیزگان وازحیث کردار وتاثیر بزرگترین مردان بود، درعقیدت خویش ثابت وبرانگیزندهٔ ایمانها بودوصاحب آیینی بود که برروی زمین درخاندان بزرگ بشری جاویدخواهدماند.

ماه نو، ازدامن افق طالع می شودوسپس پنهان می گردد، وماه تمام درشب چهاردهٔ آسمان را می پیمایدوبازمی گردد. ساکنان زمین جزاینکه ماه شب. ظلمت رادرهم بشکندوشب راآرامش وتجلی بخشدچیزی ازآن نمی خواهند. باهلال وماه تمام، موسم کشت وزرع یا وقت کارها ودوران حکومتها راتاریخگذاری می نمایند.

باری ـ ماه آسمان هرشب پدیدمی آیدوماهها وسالهای قمری راکه به توالی هم می آیند ورشتهٔ زمان را می بافندتشکیل می دهدوگویی این ماه آسمان پیوسته به بقعه های زمین یعنی به (غارهجرت) اشارت می کندیا روزها به رسالت محمد (ص) دلالتی رساترداشت وهمان روزاست که مسلمانان آنرا به الهام، مبداء تاریخ خودترارداند.

آری، به الهام ونه ازروی تعلیم وتفکر.

چرا روزهجرت مبداء تاریخ شدا ما هیچیک ازروزهای بیشمار دیگرمانند روزولادت محمد (ص) یا روزبدر، یاروزحجة الوداع ونظایرآن مبداء تاریخ نگردید؟

درصورتی که این روزهابرای مبداء تاریخ به ظاهرمناسبتروا ولی تربود تاروزیکه محمد (ص) به تنهایی فرارکردوعقیدهٔ اوهمچنان درزیر بالهای تاریکی وپنهانی مستوربود. پس، مردی که روزهجرت رامبداء ـ تاریخ اختیارکرد، ازهرمورخ ومتفکرموقف خودرابهترمی دانست وچیزی می دیدکه دیگران آنرانمی دیدند.

عقیده ها وایمانها باشدایدورتجلیی که برای آن عقاید تحمل شده اندازه گرفته می شود ولی باغلبه وبرتری مقایسه نمی شود. وهنگامی که طریقت وآیینی موفق شدوبرتری یافت، اغلب مردمان به آن می گروند، اما آنکه قبل ازاستقرارآن عقیدت وآیین، درمیان امواج بلاوصفوف دشمنان به سوی آن عقیده رفته، همانا چنین مردی به حق ایمان باور کرده وآن ایمان درنفس اوتجلی تمام داشته است.

دراین صورت، برای تاریخ روزی ازروزهجرت مناسبتروشایسته تر نبود.

روزی که محمد (ص) درآن روزدیارخودرا به ترک گفت وهجرت فرمود. و"اذا اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهمافی الغارا ذیقول لصاحبه

لاتحزن ان الله معنا . فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها و جعل کلمة الذین اکفروا السفلی وکلمه الله هی العلیا والله عزیز حکیم"[۱] نه تاریخ فتح مدینه و بدر پسر خطاب را جلب کردونه تاریخ فتح اجداد و فارس . بلکه وقتی (غارثور)[۲] را دید در حقیقت لشکریان ظفرنمونی را نگریست که آن روز همه نمی دیدند و بعدها دیدند ـ با دیدن (غارثور) ، روز هجرت ، مبداء تاریخ اسلام شد . روز دعوت اسلام را نمی توان روز شروع اسلام بشمار آورد ، چه آنکه دعوت کلمه ای است که هر انسانی به اظهار آن تواناست و نیز هر انسانی می تواند پس از مدتی ، دعوت خود را نقل نماید ، و نیز روز تولد محمد (ص) روز طلوع اسلام به حساب نمی آید و مولود او معجزهٔ اسلام نبود ، چنانکه تولد مسیح را معجزهٔ مسیحیت بشمار آورده اند چه آنکه ، محمد (ص) نیز از حیث تولد خود همچون سایر مردمان بود . اما روز طلوع اسلام روزی است که آن دعوت مقدس پیروز شد . آری ، تاریخ ادیان و عقاید از روز به دست آمدن غنیمتها و گشودن کشورها نیست بلکه از روزی است که آن عقیده و آیین چیره و غالب می شود و دلها و جانها را ـ تسخیر می سازد .

۱ ـ سوره توبه ، آیه ۴۰

۲ ـ غاری است در کوه ثور (در مکه) که محمد (ص) هنگامی که دشمنان قصد کشتن او را داشتند بدان پناه برده .

همانا روز (غار) روزی است که همه روزها یادآنرا تکرار می کند و اثر آنرا منعکس می سازد .

روز (غار) روز عقیده بود و روز عقیده روز امید است ، و روزی است که مردی از حال حاضر خود ناخرسند به آینده پر امید و ثمربخش می نگریست ، او روزی بود که دوستان محمد (ص) که در اوضاعی تیره می زیستند نور خیره کنندهٔ آینده را دیدند و جبرگی آن آیین را مشاهده کردند . آری ، وقتی که حیرت و اضطراب برجهان دست یافت ، همانا جهان سرگشته و حیرت زده ، به انتظار روزی است که او را نجات بخشد و بی شک چنین با مداد درخشانی در پی آن شام تیره درمی رسد با مداد عقیده و ایمان ! زیرا جز نور عقیده و ایمان نور دیگری نیست که شب ظلمانی را درهم بشکند و در تاریخ انسانی هیچ جنبش و نهضتی جز به امید آینده روی نداده است .

محور همهٔ نهضتها فردای ناپیداست . فردایی که امیدها و آرزوها را با خود می آورد . فردایی که بتواند صورت آرزوها را مجسم کند و محقق سازد ، و فردایی که ذخیرهٔ جاویدان سعادتها و امیدهای دور ، در آن جای گرفته باشد ، روزی که علی و ابوبکر به محمد (ص) گرویدند و مساعدت

اوراکمربربستند، علی جنوانی بودکه به‌زندگی روی داشت .به‌سوی حیات حرکت می کردوگامهای‌نخستین عمررا می پیمودوابوبکر، پیری سالخورده بودکه زندگی راپس‌پشت گذاشته ،قدمهای آخرحیات رابرمی داشت .

اما آن هردودرمقابل دریچهٔ فرداکه به‌سوی امیدباز می شدایستاده‌بودند ،چه‌آن جوان که‌به‌سوی زندگی راه می سپرد وچه‌آن پیرکه به‌جانب گور می شتافت هردو، یکسان ، درمقابل امیدوایمان قرارگرفته‌بودندنه‌در برابرمشهودوعیان آیااسلام برای ابوبکرکهنسال چه عالمی ازعوالم زندگی رانمودارساخت ؟ آیااورابگذشته بازگردانیدیابه‌سوی آینده رانند؟ اورابه قعقراسیردادیابه‌جلوپیش‌برد؟ اسلام ،آینده‌راهمان گونه‌که برای جوانان ممثل کردبرای پیران نیزجان داد .اسلام‌حالات موقت را محوکردودفترزندگی ناپایداررا پاره‌نمودوانسان راازسراچهٔ تیره وتنگ ناپایداربه‌جهان امیدجاویدرهبری کرد .پس ،نه‌تنهادرمقابل جوانی چون علی دریچه فردای جاودان راگشود، بلکه دربرابرچشمان ابوبکرپیرنیز دنیای نورفردا را محسم ساخت .

همه‌رابه‌زندگی سراسررستگاری وشایسته‌دراین جهان ،وبه‌حیات جاویدان جهان،رهنمونی کرد .این است معنی عقیده وایمان واگرعقیده وایمان اززندگی فردی وحیات زودگذردرنگذرد ،عقیده وایمان نیست عقیده‌وایمان آن نیست که‌انسان فانی رابرای روزهای زودگذرزندگی مشغول کند .بلکه آن است که تاپشت پردهٔ مرگ نیزیاوروهمپای آدمی باشد .اکنون کسانی که‌توده‌های مردم را رهبری می کنندوجنبشهای اجتماعی راپیشوایانند، بنگرندکه معنی عقیده‌وایمان چیست ،هیچ‌امتی نهضت نمی کند مگراینکه درمقابل اودنیاآینده‌روی نماید وهیچ‌قومی بگذشتهٔ خودتوجه‌نمی نمایدمگراینکه درگذشتهٔ او، به‌آینده‌اش تلاقی وتماسی باشد .انسان درطلب آینده ودربی عقیده‌به‌تکاپوست یعنی‌درطلب چیزی است که‌زندگی راقابل تحمل ، زیباوگواراکندچه‌آنکه زنده‌بودن به‌تنهایی برای انسان کافی نیست ودرآن باحیوانات دیگرهمپایه‌است پس ایمان به‌آینده هدف‌جنبش انسان است .وبساکه آینده رابرای‌ایمان طالب می کند .وبساکه جهان رمزخلودرا ازروز (غار)وازصاحب روز — (غار) دریابد .

پیوسته ب،گذشته

تویسنده : پروفیسور محمدصدیق قریشی
مترجم : فدا محمد (فایض)

سیاست خارجی حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم

درعصرحاضرجهان به دوبلاک مختلف تقسیم شده است :
یک بلاک ازنظریهٔ جمهوریت وبلاک دوم ازنظریهٔ کمونیزم پشتیبانی می کنند. آینده جهان بین این دوبخش منحصربه بقای امنیت یک دیگراست
درموجودیت عناصردیگر، مذهب نقش بسزازنده دارد. اسلام یک حکومت نظری رابمیان میاوردکه اساس آن بجای تعصبات رنگ، نسل، زبان، حدودجغرافیایی و... براصول استوارباشد.
این حکومتی نیست که وظیفهٔ آن تنها برقرارکردن نظم و حفاظت سرحدات باشدبلکه یک حکومت مقصدی وهدفمنداست که برامنیت وعدل بین المللی استواراست.
دراعراب قبل ازاسلام حکومتی مرکزی وجودنداشت، ملک بین قبایل وعشایرتقسیم شده بود، اعراب درقعرذلت جهالت غوطه وربودندبخاطر برآورده شدن خواهشات نفسانی شان بتهای جداگانه یی ساخته بودندکه تعدادشان به (۳۶۰) رسیده بود.
اجتماع تاحدی نابسامان بودکه زنا مایه فخربود، شراب نوشی وقمار فطرت دوم آنان گشته بود، دختران زنده بگورمیشدند، کهانت (فالبینی) به درجهٔ راستی رسیده بود، غصب کردن مال یتیمان عمل قابل ستایشی بودوراجع به عصمت وعفت تصوری هم وجودنداشت.
بصورت مجموعی امراض بی شمار اجتماعی، جامعهٔ انسانی را اذیت می کرد. درنظرپیزنتینیهاوایرانیها، اعراب قومی وحشی بود، مورخین رومی آنها را Natiopernicisa میگفتند. عربها نه دوست قابل اعتماد بودندنه دشمن قابل اعتمادولی باآنهم رومیها وایرانیها

بخاطری برآنها یورش نبردندکه ازآنجا امیدحاصل چیزی را نداشتند.

حین ظهوراسلام ازجملهٔ قدیم‌ترین همسایه‌گان آنها یکی هم‌یمن بود گاهی مرکزآنرا "مایب" قرارمیدادندکه درآنهای جنوب جزیره نمای عرب واقع بودولی بعدازیک سیلاب قبایل برانگیز "صنعا" ساخته شد، جاییکه "ابرهه" بطورنعم المدل کعبه آنان هم راگذاشت. بادشاهان یمن تاقرنها به لقب "توبا" یادمیشدند. توبا یک کلمهٔ افریقایی است که معنایش "قوی ونیرومند" است.

تحت اثریمن بادشاهی "حرا" قرارداشت که درشمال شرق واقع بود بادشاهان حمیرا با شاهان هم‌جد نسل شاهی صنعا پیوند داشتندکه وقت به وقت سنگ اطاعت ایران را به سینه میکوفتند.

غسان درشمال غرب، بادشاهی سوم بودکه ازقدامت برخوردار بود.

پنج، شش صدسال قبل، این مملکت ازهمسایه‌گان نیرومندخویش بطور تظاهردم از اطاعت میزد. اگرچه پرچم یمن به‌نحوی ازانحا برمنطقهٔ وسیعی دراهتزاربود، مرکزاعراب، بازمرکزقبایل مختلف النسل گردید. این عربها بسوی معماری، صنایع مستنظرفه بلکه بسوی زراعت نیزتوجهی نداشتند. آنها مانندصحراسرکش وبی‌لگام بودندروش اجتماعی آنان بدوی بودوبه قبایل ذیل تقسیم‌شده بودندولی بازهم پنج قبیله امتیازداشت. دروسط جزیره نمای عرب اهل "ربیعه" زیست داشتند وبایمنیها ادعای قرابت میکردند، درغرب قریش بودندکه برمکه تسلط داشتندودرشمال قبایل قیس، تمیم وهوازن می زیستند.

درربع اول قرهفتم میلادی، افتاب منیری دل ظلمتکدهٔ حجازرادریده شعله‌هایش جهان را منورساخت که اسم مبارکش "محمد (ص)" بودراجع به‌جوانب مختلف حیات این دُرتیم تاریخ نگاران، سیرت نویسان وعلمای دیگرکتب زیادی نوشته اندولی باوجودآن هم دربعض جوانب حیات مطهرپیامبر (ص) ووقایع ولادت اوذهن متوجه نمیباشد. گوشه‌یی ازبحث راسیاست خارجی نیزتشکیل میدهد.

رسول اکرم (ص) تعلیمات خویش را ازقریش وهمبسته‌گان آنهاکه بر قسمت بالایی نصف ساحل غربی تسلط داشتند، آغازنمود، بعداً قبایل بی شمارمرکزی رابسوی اسلام دعوت دادوبالاخره حکمرانان صنعا، حیرا، غسان ویمن رابه پذیرش توحیدورسالت فراخواند.

درآن زمان سلطنت رومی درسرزمینهای شرقی خودرحالت زوال بود، اوباچندین نوع سرطان زوال روبروبودولی ازجانب دیگرصنعت کاران بیزنتین چنان گدام محکمی ساخته بودندکه انبارهایی ازسامان الات

حربی درآنجا ساخته شده بود، درآنجا کشتیها ،منجنیقها وحصارهای محکمی کمی نداشت .بغرض بوره کردن ضروریات وخواهشهای خود اکادمی های جدید نظامی تاسیس کرده بودند که درآنجا تربیت نظامی داده میشد ولی بخاطر استعمال درست سلاحها با فقدان افراد مواجه بودند، افرادی که نمونه عملی نظریات حربی شده بتوانند.

حکمران حیثیت پدرقوم را داشت اگر اخلاق او خوب میبود دردقوم را به دل میداشت، قوم منازل ترقی را می پیمود "جستینین" با یک کنیز سازش کردولی تاج وتخت قیصر را چه رونقی بخشید که آسیا واروپا شکار - بغاوتها گردید.

مخالفت احکام شاه صورت گفته ومجسمه های او خرد شد .عساکر با منصب داران خویش دست وگریبان شدند، صوری که بالای طلیب مسیح (ع) آویخته شده بود سنگ باران گردید .این حادثه به انتحار شاه "ماوراء س" وفبر- زندانش انجام یافت .آنان دردزیا انداخته شدند تا خوراک ماهیان گردند وبرسرهای بریده شده شان مردم طعن ولعن میکردند وآن را حفظ کردند "فوقاس" چند سال برسلطنت شرقی حکومت کرد واین شاه کوتاه قدیخش " ازقانون علم وفضل حتی ازفنون حربی بی خبر بود. دوره او عبارت بود ازعیاشی وخوشگذرانی ولی با این همه ناچار با روزبدی مواجه گردید ،لباس کهنه پوشانده شد روزنحیروزولانه باکمال استهزا برهنه آورده شدوبا یک ضرب شمشیر سرش ازتنش جدا کرده شد.

بدینسان این شاه تندمزاج ازبین رفت وسرنوشته اش را درآتش انداختند اکنون هرکلوس سمت قیصری یافت آفتاب سلطنت غربی روم قرب غروب بودولی هنوزاشعه آفتاب درحال عروب باقی بود .غرورسلطنت مستحکم جستینین شکست ،لمبارد ها اکثرقسمتهای مقبوضات ایتالیا را تحت تصرف خوددرآورد .ازجانب دیگرسلاب اوارس وسلاوها ازدانیوب گذشته به ادریاتک سرازیرگردید.

درشرق جزیره نمای عرب سلطنت بزرگ ایران قرارداشت جایی که خسرو دوم کارنامه های جدش خسروا ول را تکرار میکرد .اوبغرض دفاع سلطنت خودسیاه بزرگ وقلعه های مستحکمی داشت دربن وقت سپاه او "کیدان" را تحت تصرف خوددرآورده بود وبخاطر اشغال دمشق وبیت المقدس منتظر اشاره بود .سپاه ایرانی یقیناً درآنجا پیروزبود وممکن بودبسوی یثرب ،مکه وصنعا رخ کند.

خورشیدجهانتاب رسالت (ص) دربنگونه حالات جبانی .افق مذهبی راقطع کرد .مردم شکارچنان امراض اجتماعی شده بودندکه کسی علاج انرا نمی

داشت. یهودیت درچندین گوشه فعالیت داشت. رسول اکرم (ص) سعی و ولوله توحید موسی (ع) و ابراهیم (ع) را دنبال میکرد. یهودیت انانیت خودرا تعدیل کرده بود. دربعض جوانب، دومذهب کم اهمیت، مانیت وزردشتی وجود داشت. زردشتیها بتها را عبادت نمیکنند و به عقیده آنها تعدد خدایان دو است (العیاذ بالله) اهورا مزدا و اهریمن. اول الذکر راست یا زوجوداست و آخر الذکر کم گو، عبارروزمانه سازاست. این مردم (زردشتیان) آتش را پرستش میکنند. تعلیمات مذهب زردشت واضح نبود به این اساس کاهنان برآن استیلا یافتند. مانی میگوید که اولوعای حیز جدیدی را ندارد. تعلیمات اوعام فهم نیست به این اساس برای اعراب این مذهب هم قابل پذیرش نبود.

اکنون بیاییم به عیسویت. پیام عیسویت برای ایجاد اعتماد بین مظلومان کافی بود. تعلیمات آن ابهام کمی داشت این آیین اخوت و نیکی را تبلیغ کرد. تعرت کنندگان از شرک آنرا برگزیدند، زهد عیسی علیه السلام نتوانست بنیادهای آنرا استحکام بخشد. خیلی زود عیسویها حضرت عیسی علیه السلام را فرزند خدا (ج) خواندند به این اساس تمام تلاشهای عیسی (ع) بهدر رفت.

کلیسا به شعب بی شماری تقسیم گردید و هدف از محبت عیسی (ع) خون ریزی قتل عام وظلم کردن دانسته شد. اشخاصی که اثر معکوس تعلیمات حضرت عیسی (ع) را دریافتند و آنرا تبلیغ کردند، بحیث بزرگان کلیسا شناخته شدند.

افلاتون وارسطو هردو درآینده حکومات ملوک الطوایفی خصلت سیاسی انسان را تحت بحث قرار میدهند. آنان عقیده دارند که انسان بخاطر نجات از خودگرایی درتنظیمهای سیاسی شرکت میکنند. "جان لاک" و "ژان ژاک روسو" برخوبی انسان اعتماد دارند. جان لاک در رابطه با امکانات جامعه خودطرفدار نظریات وسیعی است. روسو چنین نظر دارد که انحصار یک به دیگر شکوک وعدم آمادگی را بمیان میارد. بنظر "تامس هابز" انسان اساساً بدخوی است و یکی تشنه خون دیگری "جان بال" نیز همین نظر دارد. گفته اوست که انسان ها بخاطری با هم معاونت میکنند که زنده بمانند و رند خواهند مرد به این اساس باید نظریه معاهده عمرانی توسط تشدد نیز نافذ گردد و حکومت باید این فریضه را انجام دهد.

(ادامه دارد)

محمدنذیر "شارت"

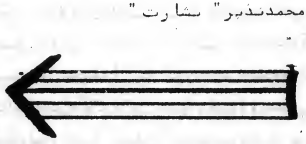

د افغانستان مسئله په ملګرو ملتو کې

سوکال یوځل بیا دروسی استکمارا وبه هغه پوری دتړلیوا جبروځکو سلګونو دټولوبی شرمانه اوناګوارمرداته ټوټیرا وتلاسونولهمخ نه دافغانستان دمسلمان ملت دمبارزی دحقانیت ،شجاعت اومظلومیت اوازدملګرو ملتود عمومی اسامبلی به فعالارکی غبرګ شو .

که څه هم یدی باب دبحث به شروع کی چی دافغانستان دمحروم ملت به وړاندی چی دانبه کاله ئی په هیوادکی دیوه لوی پوځی طاقت لخوا زړه ریدونکی وحشت اوبی مثاله جنایتونو ورسل دی اوخپل شرف ، آزادی ،استقلال ، ملی حاکمیت اوخپلواکیت دحق به مقابل نه دفاع کی ئی

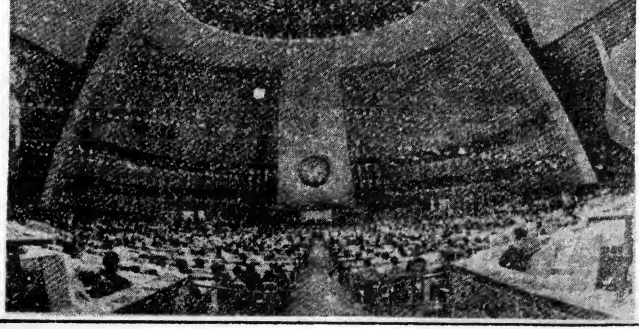

تر بو ملیون زیات کسان په وینو ولمیدل ۵ ملیونه ئې دخپل پلرنی ټاټوبی پریښودو ته مجبور شول ، ټول هیوادئی په هیښتاکه ویرانه واوښت اولګیادی دیوه نامعلوم مستقبل په لوری هره لحظه له جاروروسی برغلګرانو سره په نابرابره جګړه کې خپل ژوند اوهستی ځوانه کوی .

دملګرو ملتونو ټولنی څومره خپل مسئولیت ترسره کړی دی او درد دوونکی مسایل مخی ته راځی ؟ بداسی حال کې چې ټولوته په داګه ده چې په ۱۹۷۹ کال په دسمبر کې روسانو په افغانستان باندی دمستقیم پوځی برغل له لاری حفیظ الله امین وواژه او ببرک ئې دحکومت برتخت کینا وه . اوداپوښتنه هم ټولوبا وجدانه اوباخبره جهتونوته حل ده چې داپه هیڅ توګه دمنلو نده چې حفیظ الله امین دې روسان دخپل قتل لپاره رابللی وی، اودروس اودهغوی دمزدورانو ددی "ادعا "په باب خوچې گویاد "افغانستان دخلکو دیموکراتیک گوند ا" دروس پوځ رابللی د ج . اسلامی افغانستان دامیر هغه استدلال چې په ۱۳۶۴ کال ئې نبوبارک کې دخپلې وینا په ترڅ کې ځرګندګړ دټولوپوستنودلجواب منځ ته راوړی او ډ . دروس نوکران وائی افغانستان ته ډشوروی اتحاد ا "محدود تعامات دخلکو دیموکراتیک حاکم گوند" رابللی خوولی هوډوا یولومړنی خوددی گوندحاکمیت غیر اصولی وځکه له کومې ورځې چې کمونیستانو دروس په ملاتړ کودتا وکړه ، زموږ مسلمان ولس اومؤ منو قوتونوئې په وړاندی مخالفت اومبارزه اعلان کړه نولدی امله دتحمیل شوی "خلق گوند" بلنه په هیڅ ډول زموږ دهیوادد ولسونودارادی ممثل نده .

دوهم داچې موږ نه پوهیږو داڅنګه گوندد ي دی گوند خودروس تریرغل څه موده مخکې دخپل پلینوم په ترڅ کې ببرک اوده نه ملګری چې دروسانو په ګنښ هلیکوپترکې کابل ته راوړل شول ، له حزب نه ډ ډ ریدشوی ملی خاینانو اوله سفارتونونه ډهیواد دننه ټولو ټما رانوپه نامه محکوم کړل اودافغانستان له تابعیت نه ئې وتلی اعلان کړل ،کله د "خلق " گوند پر یکړی اوبلنی ته ارزښت ورکول !!

کیږی نودهغه پلینوم علنی پریکړه دی ومنی !!!

په هرحال تر لمره څرګنده ده چې په کابل کې دروس دیرغل په نتیجه کې نصب شوی حکومت له هیڅ ډول داسی قانونی اوحقوقی حیثیت نه ټوی برخمن چې په ملګرو ملتوکې دی دافغانستان دمسلمان ملت دغوښتنوا و ارادی نمایندګی وکړی دا دزورله منطقه پرته بل هیڅ پرسیپ اواصل نشی توجیه کولای چې دیوه ملت اوهیواد دتمثیل اونمایندګی حق دی داسی حکومت ته وسپارل شی چې عملا" دنوموړی ملت پراستقلال ،مځکنی بشپړ

والی .خو د ارادیت حق ،ملی نوامیسو،ازادی اوشرف باندی دیوه لوی یرغلګرطاقت دیرغل داسی محصول اونتیجه وی چی دیرغلګرله یوی پوځی کمیسیاری زیات نقش اوحیثیت ونلری. داپیره دردوونکی ده چی یو ملت دی نه کاله دخپلوټولوهغوارزښتونوپه دفاع کی چی دیوه ملت حیثیت ژوندا وسرنوشت ورپوری اړه لری . عظیم انقلاب اومبارزه پرمخ بوځی اودنړیوالی ټولنې ۱۲۳ هیوادونه دی هم دهغودمبارزی ددا عیی برحقانیت اومظلومیت شاهدوی ، خوددوی مسلم حق (په ملګروملتوکی دافغانستان کرسی)دی ددوی دقاتل لاس ته سپارل شوی وی ، ددی لپاره لدی پرته چی دملګروملتودحرکت څرخ عملا" دزورا وطاقت جهت تعقیبوی بله هیڅ توجیه نشته .بووخت به دځینی جهتونولخوا داسی استدلال کیده چی گویا دافغانستان دمقاومت قوتونه یوګډه پالیسی اوواحدوینددوی نلری که نه په رسمیت به پیژندل کیدل اوخپل ټول نړیوال حقوق به ئی ترلاسه کول .

خواوس دا دریم کال دی چی دملګروملتودکلینوعبونوپه دوران کی د جهادي تنظیمونولخواواحد وینددوی اوهیئات چی دملګروملتودکارا و پرنسپونوپه رابطه دخپل ملت له ټول حقوقی اوقانونی ملاتړنه برخمن دی لیدل کیږی ، ولی داده گوروچی په ملګروملتوکی دافغانستان کرسی هماغسی دافغان ولس دبی شرمه قاتل اوبرغلګردښمن په واک کی ده .

په هرحال ترکومه چی له افغانستان نه دروسی پوځ دوزترڅه وتوپه پاب د ۴۸ اسلامی اونا پیلوهیوادولخواترتیب شوی تړون په رابطه دملګروماتو دعمومی اسامبلی د ۱۲۳ هیوادوپه ملاتړپوری اړه لری ،هغه یوځل بیا دا حقیقت ثابت کړ چی روسی استعمارد خپلوټولوټالمانه اوبی شرمانه تلاشونوله شدت اوپرنړیواله ټولنه باندی دزورا وتزوپردټولنې حاکمی روسی له موجودیت سره سره ونشوای کړای دیوه توریالی مبارز ملت ددا عیی حقانیت اومبارزی منطق په شاکړی .

له پروسپرا سی جی روسی کوم سیاسی اوتبلیغاتی ماتوونه ترسره کړی ددی ټولومهم هدف ئی دا وچی کدوکړای شی :

دافغانستان داسلامی انقلاب دقوت اوعظمت نړیوال انعکاس کم اودخپل ځان په باب دجهانی وجدان نفرت راپاڅه کړی.د "ملی پخلاتوب !" "یوه ارخیزاوربند" او "ملی ائتلافی حکومت !!" په نامه په کابل کی اخیر تحلیف دپیشنهادونوډنړوری اوهمدارنګه له افغانستان نه دروسی پوځونو دایستوپه برخه کی دروس دکمونیست ګوندد عمومی منشی ګورباچوف اودهغه هیوادد بهرتیوچا رودوزیرشواردنادزی کاذبانه څرګندونی ټول هغه .

یادداشت اداره

برآستانهٔ میلاد فرخندهٔ منجی بزرگ بشر

امروزروز میلاد سرورکونین است ، میلادبزرگ مردی که بانـــوازش باران وحی الهی وتحمل بارگران رسالت دفترچندین قرنهٔ جاهلیت را بابرگ وبارش ودارمدارش وهمـــه هست وبودش با اولین ندای ملکوتی وبانگ رسای رسالت به طاهرومطهر شریعت آسمانی شستشوکـــرد .

تومارشرک قدیم وجدیدرا ازلای پوششهای زنگ اندوداجتماعی وسنـــن مـــز خرفات وعزی بررخ مستضعفـــان جهان کشیدویکسره ازآن اعلام براءت نمـــود .

امروز ، روزمیلاد ورحمت است ، رحمتی که همه نشانه های قدرت را درخودپیچیده است وجهان یکسره نظاره گرتبسم صبح فطرت وچمن ســـاز بوستان انسان وانسانیت اســـت ، همه جانوراست ،همه جاسروراست و همه جاحمال وحلال کبریا وجبـــروت خداوندی تجلی میکند ،گویـــادوره خمودوجموددگم وبربریت روبه زوال است وخورشیدجهانتاب خوبیهـــا از مشرق آمال بشریت باطرفه ،طرفـــه دیگرگونی ولحمه لحمه ،انقلاب ولحظه ، لحظه بهروزی وکمال طلوع میکند .

امروزروزمیلادمجاهدبزرگی است که بارافت عیسایی جلال موســـوی و تبلورصفات پیامبران پیشین کـــه خودمظهرمصفای آنهمه شمایل وسجایی است که درخت کوچ جامعه بشری را منحیث باغبان دلسوزسراز نـــو شاخبری میکند ،شیا میزندوآبیاری مینمایـــد... روزمیلاد مجاهدی کـــه جهادومبارزه رادرپرتووحی آسمانی والقای ملکوتی به سلسلهٔ جنبانـــی جداکبرش ابراهیم مهاجرابراهیـــم مجاهد ، ابراهیم بت شکن واردمعرکه وکارزارزنده گی شده است ...

میلادی که برنقوش هندسی تقنیـــن نشنالیزم وعصبیت ،غاصبین حقـــوق زن ورهزنان منظم اجتماعی ،سیاسی ،اقتصادی خطه چلیپای بطلان کشید وبالگوی مجسم اسوهٔ حسنه ،راءفت ورحمت ،قاطعیت وصمودتربیه وجهاد طرح حکومت جهانی اسلام که جامـــع همهٔ رونقهای همه گیرزنده گی در محرای فطرت است را ،پی ریزی نمود ...

پروګرامونه ووچې په همدې جهت کې عبارشوي واړه همدې مواد وپه تبلیغ سره دسیاسي حلقو دنظر اوذهنیت دبدلولو لپاره په پراخه پیمانه دیپلوماتیکې هلې ځلې وشوې .دعمومي اسامبلۍ دغوندوترپیل مخکې د روس په دستور اودکابل دمزدورانو ۶۰ هیئاتونه افریقا ،لاتینې امریکا اونورو هیوادونه توظیف اپه نومونو هیوادونکې دروس ،هند اونورو روسي اتمار وسفارشونه له ورسره مرستې کولوته وګمارل شول. دوی غوښتل نړیوالوته داسې وښیې چې گویا موږ "پخلانوب" او "اورښت" اعلان کړی، موږدحګړی پای ته رسول غواړو، موږمقابل لوری ته په حکومت کې د ګډون پیشنهاد کړی ،اوبالاخره "شوروی اتحاد (۱)دخپل بوځ ایستونه حمتو دی، خودوی لدې ناخبره ووچې دآزادي اواستقلال دګټلو په جهت کې به مبارزه اومقاومت باندې دملتونودپینګارشعارتردې دپرلوړې دې حې درسوایرغلګرپداسې غوغاووکې دې ورک شي،همدارنګه دیوه شل ملیونې مهاجر، مجاهداوشهیدملت دحقانیت اومظلومیت فریادتردې اوجت دې چې دغاصب اوخونریزاشغالګرکاذبانه پردې ئې دانه ګاس مخه ونیوای شي همداحقیقت وچې ددښمن دټولوانګلونواو انتلاسارنو برعکس دنومبرپه ۱۰ مه نیټه دملګروملتونوپرعمومي اسامبلۍکې ۱۲۳ هیوادو د روس پرخلاف رایه ورکړه اوپدې پرل دهزدورنجیب پهلاس تمثیلیدونکو درامونې روسي بادارانوله رسوائي اوشرمندګۍ پرته بل څه رانه وړل - لکه چې مخکې مووویل سرکال دعمومي اسامبلۍ درایو د بدلیدو جهت کې دروسانودسخت مصروفیت کال و، داسامدای تر پرله پسې غونډوئې لپروراندې دنجیب حکومت ګمارچې له پاکستان سره په ژنوکې دغیرمستقیموخبرواترودعاحل دور دپیلیدوپیشنهاد وکړي ، وائي چې " اوبووړي ګټه هم لاس اچوي ". روسان هم په همداسې حالت کې وو. پداسې حال کې چې دعاجلوخبرولپاره یې هیڅ نوې مواد نه درلودل ، فکرئې کاوه چې وبه کړای شي دیوې تبلیغاتي غوغا په جوړولوداذهنیت راپیداکړي چې گویا دوی سوال ته زیات تمایل لري ، دخبرونه جریان کې ئې دخپل ماتورد توجیه لپاره دخپل پوځ دایستو تقسیم اوقات د۱۸ میاشتوپرځای ۱۶ میاشتې پیشنهادکړ چې پدې ډول دخبرودجریان ترپای ته رسیدومخکې نړیوالوته څرګنده شوه چې دروس داسیاسي حرکت له یوه تبلیغاتي ماتورنه پرته بل هیڅ نه و.
پدې لړکې دروسانویوه بلده شیطاني نقشه چې له بخوا طرحه شوې وه اودعملي کیدولپاره ئې دافغانستان په موضوع دا مسلې دبحث پروخت دجنوبي یمن اوسویس مزدورحکومتونه استخدام کړل هم لرسوا ماتي سره مخامخ

شوه .سوړئی اوجنوبی یمن دروسیی په اشاره پهنړون کی چې"روسی پوځونه دی ژرترژره له افغانستانه ووځی"سی دیوه داسی پراگراف زیاتول پیشهاد کړل چې گوبا دیهرنیولاسوهنودمخنیوی لپاره دی اقدامات وشی .

روسانوپدی شیطانی حرکت غوښتل لسړی دنړیوال پرمحوری موضوع (له افغانستان نه دروسی پوځونوژرترژره وتل) فشاراوزورکم کړی اودوهم پرخپلهدی بی منطقه اوبی بنسټه ادعادملگروملتودتصدیق تراپهولگولایشی چې گوبا دوی پهافغانستان کی دهرنیولاسوهنودمقابلی لپاره راغلیدی. روس خپل دی شوم هدف ته درسیدوپه توطیه کی زیاتی هلی ځلی وکړی او بدی نامهئی غوغا پبل کړه چې سوړئی دپیشهادیه منلوسره موږچمتو یوچی قراردادته مثبته رایه ورکړو .خودپاکستان اونوروا سلامی هیوادو اوهغوملگونوچی زموږدملت لهقضیی سره ئی بهیوه ډول نهیوه ډول مصالح تړلی ددریځونوتنیگاراوقاطعیت دروس اودهغوی دمزدوروحواریونودا - هلی ځلی شوی اوبی گټی کړی اونړون پرخپل خلت چی دروسیپوځونو ژرترژره وتلئی محوری موضوع ده په ۱۲۳موافقو۱۹ مخالفو او ۱۱ - مستنکفو رایودنوسربره ۱۰ مه نسټه باندشو اوبدی ډول لههماغه نړیوال تالارنه دروس اومزدورنجیب دیوکال پرلهپسی توغیدلواومکرونو وروستی ماتی اعلان اوتاریخ پوځل سیاپه خپلوپاڅوکی دمسلمان افغانستان په بیاوړی موضع اوبرلاسی منځ باندی دنړیوالوگواهی ثبت کړه .

د خلکوحکومت (۱)مولاد اوښتی پرسکړی دی !؟

مجاهدورور مزمل صیب له شفق مجلی سره په سرکه کی

مجاهد ورور مزمل صیب دتخطیط او تنظیم دکمیتی نوی رئیس چې څه موده مخکی دخپلو مجاهدورورنوسره جهاد ته تللی وپدی ورځوکی بیرته راستون اودورسپارل شوی کومیتی ددندوپه سرته رسولوپیل کړی ،دشفق محلی له نومورې محترم ورورسره لنډه مرکه کړی چې ددرنولوستونکوپه وړاندی دی .

(اداره)

پوښتنه : مجاهدورورمزمل صیب ! هیله ده جهاد دتودوسنګرونوته دخپل سفرپه اړه څه ووایاست ؟

ځواب : دمجاهدینوا وحبهاتونه دنړۍ لیدلوپه هدف روان،سفربرسیره پردی چې دملت اووطن دبدحال په رابطه زمونږوحدانیات په یووا قعي معیارودرول زمونږدژوندیوه پخه تجربه هم وه .هلته مونږدجهاد په هنداره کی دخان نیمګرتیاوی عملا"ولیدی دجنګ اوقربانی دافتخار اتو مسک ځلی موپخپلوسترګوولیدچې دجهاد نه دمحرومومحرومو ګړوخولی ټی دکوپړی غورځوله پدی پوه شوم چې دخدای په مینه مست مجاهدد انسانی ارزښتونوا و یا پرونوپه کوم معراج کی قرارلری هلته بله دنیاوه هلته داسی وګړی وه چې ددین اووطن په خاطرزما دعمرمشکلات هغوی په یوه ورځ ژوندکی په شاوهلی .

که څه هم زمالیدنی کتنی زما دپاره دانسانی ژونداخودب په رابطه ترټولولوی درس وه ولی باوروکړی چی دجهادی کمبودونوا ودمحاهدینوپه رابطه په هرکلی اوپه هره بانډه کی می څان سره ویل چی کاشکی زما په ځای دلته یوداکتر ،یوعالم اودحزب نظامی مسئولین وای چی هغوی ددی قوم دردلیدلی اوعملا"ئی په خوږپتی اینبی وه .

دنورومشکلاتوپه جنګ کی دعلماؤ نظامی ورزیده افرادوکمبودهلته دیری ستونځی راپیداکړی چی مجاهدین ئی پخپل منځکی مصروف کړید ی پرهغه صورت کی چی دمحاهدینوداخلی مصروفیت مخه .۴۰% په سلوکی هم ونیول شی زما باورده چی داسیلاب به دنجیب اوورسره روسانوبارا وبستره په شپږومیاشتوکی دخړی لاندی کوی .ځکه ملت چی په کوم سنګرکی ولوید هلته فتحه اوبری بایددنندا ری دپاره هم یوځل راشی دهمدی ځایه خوملت ته دیره توجه په کارده هغه څوک چی غواړی داجهاد دادامه پیداکړی اوهغه فتحی ته ورسیږی بایدپدی پوه شي چی جهاد یعنی د ملت پالل البته هرهغه بی نظمی چی په داخل اوخارج کی جهادته لارپیدا کیږی . دهغی منني اغیزی ترهرڅه لمړی په ملت لویږی نه ښائی ملت پدی روان حساب کی نالیدلی ونیول شی دملت دحال اوواقعیتونوڅخه همداتکرارولهچی دروسانوایستل په مونږ خودا ختلاف اوبدنظمی مخه نیول په تاسی ، څنګه ممکنه ده چی ملت دځینوتنظیمونوبدانتخاب عفوه کړی هغه چی دملت بدخواه اوددولت پلوی افرادئی دقوماندانانوپه توګه په ملت تحمیل کړی .

داخل ته زمونږدی سفرمونږته په عملی لحاظ وښودله چی زمونږوروڼه بایدخپله رابطه دجبهاتوسره په بل معیارعیاره کړی هغوی بایددملت پدی بده ورځ کی دیرلږی واقع نوی پداسی حال کی چی محاهدین په پخوسرکونوباندی سکرت لګوی .

پوښتنه : دجهاداو سنی وضعله مخکنی سره په پرتله کولوسره څنګه ګیږی ودراته تلونکی په باب یی څه نظرلری ؟

ځواب : جهاددپخواپه نسبت په جنګی لحاظ زیات قوی شویدی ولی داچی په افغانستان دبمونوا وراکتوبارا ن اوری کلی وران فصلونه او تهول کړی اودبلی خواپه مجاهدینوڅه ناڅه دبدانتخاب مسئلی هم مشکلات راپیدا کړی پدی کی شک نشته چی بایددی مشکلاتوته حدی توجه وشي ،باوروکړی داسی دیری سیمی دی چی هلته دژوندابتدائی وسائل نه پیداکیږی برسیره پردی چی هلته غذائی موادپه اوښانوراوړلی شی بایددا وښانو واښه هم په اوښانوباررا وړل شی .

همداسې په جهاد کې تربیه شوی پرسونل هم دشهادتونوپه لړکې خپل ځای کله‌کله داسې څاته پریږدی چې یا خودشهیدا مانتونه ساتلی نشی او یا خوترڅنګ افرادنشی قانع کولی چې هغه ددی کار دعهدی وتلی شی چې داکار په اوس اوراتلونکی کې زیات خطرناک ښکاری باید ددی ننني اوسبانی دواړوقوماندانانوژوندا وفکرته توجه وشی به‌حبهه‌کی دیوغلط اونااهله مسئول راتګ کله‌کله دیوی ولسوالی خلک پدی ترددکی اچوی چې جنګ پریږدی اومنطقه ؟

ولی پرعمومی توګه دجهاددپاره چتموالی زیات دی اودهمدی ځایه خو باید هغوی سیموته چې خلک ندی مهاجرشوی زیاته توجه وشی په هغه صورت کې چې جبهات خپل اهداف مشخص اوپه ګډه‌هم آهنګ عملیات پیل کړی نور ددی قوت مخه نیول دنجیب دسو یې‌پورته خبره ده .

پوښتنه : زمونږدا سلامی فرهنګ نقش زمونږدسپیڅلی جهاد په پرمختیا او پیاوړتیاکی څه .دول ارزیابی کوی؟

ځواب : په افغانستان کی ددی عظیمی قربانی محورا سلامی فرهنګ تشکیل کړیدی دهدف اوانګیزی له‌مخی داسلام سره‌ددی ملت دغه ابتدائی او ـ کلیچه رابطه ده چې دی انقلاب زوراخستی دی کله‌کله دچاځلورم یا پنځم ځوی هم شهید شی خلک پرجراءت بیاهم‌دهغه دتسلی پردودوائی انا لله‌وانا الیه راجعون اودځلوروشهیدانوپلارهم ددی آیت په‌آوریدو دمره اطمینان پیداکوی چې سړی فکرکوی ځامن ئی بلخ ته‌دتجارت دپاره لیږلی دی ولی دبده‌مرغه دنظم اواجتماعی روابطودتنظیم‌په رابطه‌ډیر کارپه‌کارده‌چې اسلامی فرهنګ زمونږدافرادوقضاوت اومواقف دمدینی د خواخوږویارانورنګ اوخوندته‌نژدی شی البته‌چې ترهرڅه دمخه ملت او مجاهدین پدی رابطه ژوندی قدوی اوپه ملت باندی عاشق قیادت ته ضرورت لری .

په‌اسلام باندی آګاه اوداسلام سره‌متعهد افرادکه‌دکابل نه‌په‌یولیږی ولایت کی هم وی هغوی کابل ته‌ترهرڅانه نژدی دی هلته چې یومسئول په‌مشخص‌احاظ اسلام په‌ځان عملی‌کړی . ګوری چې دهغه‌جبهه نوره نه عقب‌نشینی پیژنی اونه دکابل رنګ ، ولی کله‌چې دارابطه کمزوری ده هلته بیاګوری چې هم د خلی جنګ شته اوهم دملت له‌خوارتیا .

که‌په‌افغانستان کی داسلام سره دمجاهدینودغه‌نازولی رابطه نوی نو روسان بیاپه سده او چارسده‌کی ګوره .

پوښتنه : آیاددښمن چلونه‌زمونږ دمجاهدینوپرمورال څه‌منفی اغیزکړی یاکولای شی ؟

ځواب : دا یوپه ځای اوزمونږدملت په خیرکاروه چې خلقی سروکودتاچیانو دقدرت دترلاسه کولوپه هماغه لومړی سرکی دخپلی درباری فوځی کودتا په نسبت داقناعت ااشباع کړچې افغانستان کی اکتوبر ،جوړاوپه کابل کی بل لینن راغی هغه وه چې عقده منوکمونستانود خپل مخه پردی لیری کړی اودبی رحمه تصفیواونا ولوپروګراموپه لړکی ملت دهغوی اصلی ځیره وپیژندله نورافغانستان کی کمونستان ځان په بله جامه کی نشی پټولی اودهغوی رسواتوطئی اوپرګرامونه کوم منزل ته نشی رسیدلی خلاصه کابل ته دسروفوځیانوراښکته کیدوچې دکمونستانود بقاء دپاره یوحیاتی قوم دی پرچم اوخلق خوله بی دبی ځوابی پداسی بند تړله چې نورملت سره دغږیدواویاپخلاینی هیڅ مخ نلری یوافغنی شی چې دملحددولت شیطانیوته ځه ناځه زمینه برابروی هغه په داخل کی په ځینوسیموکی دمجاهدینوترمنځ اختلافات دی چې پدی رابطه مایوس او ملحدین خطرناک پروګرامونه لری اودپروګرامونوترشاپه بخارا او سمرقندکی دهمداسی حالت نه داستفادی بده سابقه اوپه همدی امید هغوی په کابل کی دمجاهدینودچړولاندی ژوندکوی البته دافغانستان اسلامی انقلاب په هیڅ صورت دبخارا دخلکودمقاومت سره مقایسه کیدای نشی دی مقاومت سره ژوندی تجربه اودخلکوپراخه حمایه ده خوپه هرصورت د مسلمانانودتفرق اوبی پروګرامی نه زمونږانقلاب زیاتی صدمی خوړلی شی،ملت اومسئولین باید پدی برخه کی بی پروانوی ،که یوکمکی اوغیر موثرسرګروپ هم دمجاهدینوپه عصبانی حالتونوکی داتصمیم نیسی چې دولت سره تفاهم وکړی اوبالاخره ځان ددولت په ځنګ کی خوندی اوپه امن و ګټی دا باید یوه فاجعه وګڼوځکه دکمونیزم اواسلام په منځکی کی د - افغانستان موجوده خلیج چې په وینودک دی نه پاتی چې یو عمل او قضاوت کی دافرادودتسلمیدولهمخی پخپل سر دسولی اوتفاهم کمکی پول ومنی ، داسې ده چې ددولت دستوری افراددی چې دابی فائدی منډی دی خوا اواخوا وهی ولی هوښیاری په کارده نه پاتی چې داپروګرام تکرار ددښمن له خوادمجاهدینوپه منځکی ولوپریوه کوچنی سطحه عملی شی .

که څه هم دولت دخپلودغوپروګراموموفق ترحدزیات ګانه نجیب فکر کاوه چې دهغه دخادسوحوزاوکلخوزکیدای شی ډیری مسلحی جبهی دهغه ترځنګ ودروی اودخپل اقتدارپه پیل کی وغوښتنه دخاددکارنتیجه خپله واخلی هغه وه چې دملی پخلاینی پروګرام ئی پیل کړترڅودده پفکرارتباطی جبهات ددولت دی پروګرام ته مثبت ځواب ووائی ،ولی دملی پخلاینی ناکام پروګرام په نجیب باندی دبل هرنوی اوتازه شیطانی ابتکاردرواړ

زې بنـدی کړی زما په فکر باید مجاهدین او تنظیمونه نوردکابل دفتحی دپاره یومشترک محاذ خلاص کړی دکابل په شاوخواکی ځوښیدلی قوتونوته دکارا وابتکار ترتپولوښه فرصت همدا دی چی دکابل سورمنیتی کمربند څیری اودکمونستانوسره روان جنجال په آسانی پای ته ورسول شی دا په کابل د سره کمربنددننه ارام حالات دی چی ملحدینوته دخطرناکو پروګرامونوفرصت ورکوی کابل ته دیوی منظمی جګړی لارکولی شی مجاهدین اوکمونستان غـبرګ پدی پوه کړی چی ملت ئی خپل کړی ئی ښکل کړ پوښتنه : دجهاد دسنګرونوته دخپل تګ نه موپه جبهاتوکی څه موثریت حس کـړ ؟

ځواب : داخل ته تګ اودخپلوورونوسره دنژدی اوسیدل څه موثروی او یا نه دایوه دینی اوتاریخی فریضه ده که څوک غواړی خپل هویت ثابت کړی ځان ددی ملت چـې ګڼی خپله رابطه دملت سره ژوندی وساتی باید دملت په ځنګ کی ژوندوکړی څوورځی افغانستان ته دننه تګ انسان ته ښـې چی هغه دملت اومجاهدینوپدی روان کاروان کی څومره وروسته پاتی دی ،اودهغه لیری والی دهغه هویت اودملت سره دهغه رابطـه د سوال موردګرځولی ده هرافغان چی بیرون ژوندکوی داخل ته دهغه تـګ مخکی لدی چی دجهاد اومجاهدینوپه رابطه موثردی پخپله دهغه په نسبت یوتاریخی ضرورت دی ددی دپاره چی دملت دتاریخ مذهبی افتخاراتوسره خپله رابطه وښې یا ئی تینګه کـړی دملت پدی برده ورځ باید خپل حضـور ثابت کړی هلته چی سړی دخپل ملت اومجاهدینو اتلوالـه مبارزه دنژدی ووینی دخپل مؤقت اوځنډیدلی تګ نه خجالت باسی په ستر ګوداسی افراد وینی چی هغوی دخپل دین اوملت په رابطه یوه ورځ دمره کاراوزیار باسی چی دسړی عمرسره برابـر ی اویاددی نه هم اوچت .

داخل ته تګ ترهرچا دمخه خپله دسړی دژوندا ومسئولیت په رابطـه موثردی که سړی غواړی خپل ځان ملت اومجاهدین وپیژنی دمشکلاتوئی خبر شی باید په داخل کی وی زه دخپل سفرپه بیرته راتګه کی پوه شوم چی سره ددی چی ددی جهاد د عملی افتخاراتونه محروم یم خوعلی الاقل زه دیـو عظیم ملت جزیم دیوژوندی تاریخ موښـد .

هغه څه چی زه دخپل سفرپه رابطه ځان پکی موثرګڼم هغه دجبهاتـو دتنظیمی نیمګړتیاوو پیغام دی چی مسئولینوته می دځان سره راوړی چی دتپولوپه سرکی دعلما ووفکری وګروداکترانو ،نظامی تربیه شوی افراد و تګ اوموجودیت .

پوښتنه دجهاد جبهاتوته دخپل وروستی تګ په ارتباط لـه خپلوخاطراتـو

نه څه ووایاست ؟

ځواب : ترټولوښه خاطره می په لوګرکی دمجاهدینودښه تفاهم او تعاون په باب ده چی انسان هلته نه پوهیده چی ما سره په خوږه ژبه لګیا شخص چی په بل تنظیم پوری مربوط دی او بده خاطره دحلیزا وکابل دځینوسیمونه ده دمجاهدینو اختلافاتو کلی په هیوادوا وکوڅی په سرحدی پولوتبدیل ګړی .

بلکه دجومات دصف ترڅنګ کلیوال هم هلته دسړی په کورراځی لارنیسی اودسردوینوعشق اخستی .

پوښتنه : مهاجرینواومجاهدینوتر څه وایاست ؟

ځواب : مجاهدین ورونه باید پدی پوه شی چی په عملی جهادکی دهغوی مصروفیت دایوه لویه آسمانی هیر زوینه اودادتاریخ په وړاندی د براءت یونه ورکیدونکی وثیقه هغوی دهیڅ مشکل په صورت باید خپل فی سبیل الله جهاد خراب نکړی دخپلوورونوسره همدردی وکړی اوکله چی هم دجهاد مسئولین دتنظیمی مشکلاتوله مخی دهغوی کارا وځای بدلوی اطاعت وکړی ځکه په هرتنظیم کی بی اطاعتی دجهاد مذهبی کیف اورنګ له منځه وړی هغه څوک چی دهغوی دقوماندی لاندی هغه خپل رعیت وګڼی د ملت دارامی په خاطرهرخطرته سپرشی .

مهاجرورونه باید په کمپونوکی دجهاد دسره رابطه غوڅه نکړی اودکمپ په داخل اودپاکستان په ټوله خاوره کی داسی اعمال ونکړی چی جهاد بد نام اومهاجرت رسواکړی هغوی ددی جهاد پر نام وړونکی دی باید په خپلوسواعمالوثابته کړی چی دهغوی دښمنان نه خدای ورکوی .

پوښتنه : دیوه ادیب اولیکوال په حیث دادب اغیزه پرژوندڅه ډول بولی ؟

ځواب : دادب اغیزه په ژوندکی :

په دنیاکی پرهرڅه کی بدلون راوستل دیره گرانه ندی لکه په انسانی فکراوروحیه کی ،دا انسان دی چی دبل هرمخلوق په نسبت ئی ژوندپه مسلسل ابتکارولاړدی ولی داپخپله انسان دی چی بیا په ځان کی دبدلون راوستلوابتکار ئی ځنډنی اوکله غیرمؤثردی؛هغه څه چی په انسانی فکر اوژوندکی دښه اوچنګ بدلون اوتغیرراوستلوترټولوښه اومؤثرعامل دی هغه ادب اوادبیات دی دهمدی ځایه خوداسلام دوروستی پیامبر ټولولوړه اولویه معجزه دقرآن کریم ستره آسمانی ادبیات او بلاغیات وه .

طبیعی ده چی دمحیطی عواملوله مخی انسانی احساسات اوشاعرکله کله پخپری سیاسی اوجالاتوپه رابطه انسانی شعورخپل ژوندی

استقبال او برداشت دلاسې ورکوی ولی دا ادب او ادبیات دی چې د ژوندنیو تعبیرو او بیلیو مفاهیمو دلاری حقائق او واقعیتونه د انسانی زهن او شعور توجه اوپاملرنې وګرځوی هرڅومره چې انسانی حواس یې ښ او انسانی شعوربی خاصیته شی بیا هم دا ادب او ادبیات دی چې دمفاهیمو او ارزښتونو په نسبت دهغه حساسیت اوغیرت څخه ډ ی .

ځکه چې انسان د بیان او شعورله مخې د نورو حیواناتو سره توپیر لری همدا سې د انسانی ژوند مثبت ابتکارونه په زړه پورې بدلونونه هم دحالاتو او مهمو قضایاؤ په نسبت د انسان د ژوند په تعبیر پورې اړه لری .

په انقلاب او ژوندکی د خلکو قناعتونه او دهغوی فکری تبدیلی یو حیاتی او انسانی ضرورت دی ولی هغه څه چې د قناعتونو په اوبدلو او د فکری تبدیلیو په اسانولوکی ډیر اموثر رول لری هغه ژوندی ادبیات دی .

د انسان وجدانیات او مشاعر چې یو دائمی تحرک ته ضرورت لری او دسکوت په صورت کی مرګ خو اوغفلت ته سپارې ترهرڅه دمخه دادب د ژوندیو تعبیرونو په لړکی ژوندی او حساس پاتې کیدای شی د ډیر غفلت وهلی وجدانونه او زنګ وهلی مشاعردی چې د ژوندیو ادبی تعبیرونو څخه ستر ګی پرژوندا و حقائقو خلاص کړی او په انسان کې ارزښتناکه تبدیلی راوستی ده .

پوښې سی چیرته بی ترخا ورولاندی کړی ، د نورو انجام پی هم دادی

الحاج محمد امین "فروتن"

مسلمانان بلغاریا وجنایات کمونیزم

بلغاریا کشوریست که حزب کمونیست در آن همهٔ مذاهب وملیت ها را بیرحمانه سرکوب مینماید. مسلمانان کتله یی قابل ملاحظه در بلغاریا بشمار میروند اما سالهاست که میراث های باستانی وتاریخی مسلمانان این کشور ذریعه کمونیست ها با خاک یکسان شده وامروزنیز برای قطع ریشه های اسلام تلاش فروانی ادامه دارد مگر شگفت انگیز است که علی الرغم این همه سرکوبی ها وستم اسلام بحیث ندای جاویدان حق از شهرها و صحرا های بلغاریا سر می کشد واینک جای دارد تا درباره اسلام وبلغاریا مقاله ای راکه از منابع مختلف عربی، بویژه مجلات المجتمع والعالم عربی زبان ترتیب گردیده خدمت خوانندهٔ گان عزیز تقدیم گردد.

(اداره)

امروز ادبیاتی که بتواند آوازالله اکبر یک مسلمان بلغاری را به ما برساند درزیرخاک خوابیده است و آن همه آثار تاریخی که معرف هویت مسلمانان بلغاریا بودند درمیان تباری از تاریخ وادب وجود ندارد. احیانا اگر آوازی از اسلام ومسلمین دراین کشور را می شنویم بررسی ها وپژوهش های تاریخ نویسان وسیاست دانانی است که مزدبگیران دستگاه بخون آغشتهٔ حزب کمونیست بلغاریا بحساب می آیند برعلاوهٔ این ستمکاران حتی درصدد اند تا نام های اسلامی ملیت ترکان بلغاری را با اسمای مارکسیستی ومادی تعویض سازند، مساجد راکه پایگاه های مستحکم مقاومت ومبارزه مسلمانان بودند به خرابه ها ویا هم موزه ها مبدل نمودند حجاب که باعفت ترین ارزش درزندگی زنان مسلمان بود دربندی حجابی اسیرگردید واینکه زن درجامعهٔ کمونیستی بلغاریا وسیلهٔ تفنن وغریزه مبدل گشته است. چه ظلمی اضافه تر ازین است که مرده ها و

امروز روز میلاد فاتح بزرگ، وستر گ وزعیم بی نظیر تاریخ آل آدم است، فاتحی که کلید قلبهای آبنای آدم را در دست گرفت و اریکه نشین دلها شد وخلاف فاتحان نامی وشمشیرزنان پر آوازهٔ فتح او فتح ذهنیت ها وذهن ها وحوارح به پشتوانه عالمی از جریان بزرگ کار و پیکار بود، روی همین مدلول درمدت اندکی از سه دهه دین جهانی اسلام را به گوشه های دوردست جهان منتشر نمود، از موکب جلال دعوتش رحمت میبارید، بلی! او سر تا پا رحمت بود!

امروز روز میلاد بت شکنی است که درطول ۲۳ سال دعوت، مبارزه وجهادش دلی را نیازرد، گونه یی را سلی نزد، ومظلومی را از بارگاه ساده و پر ابهتش مأیوس نراند، روٴ فیت او چندان بود که بعد از ده سال تکلیف ورنج وتعجب بی پایان حتی آنانی که توطیه قتل او را چیدند ومیخواستند با اشتراک مساعی چند قبیله به شهادتش رسانند، درگوشه، گوشهٔ حجاز، حجازی به او برپا نمودند، اما محمد فاتح که واقعاً فاتح دلها است وهمین اکنون فرمانش از زیر انبار های خاک برهزار ملیون مسلمان کره ارض حکومت میکند، بجز چند نفر که گنجایش عفو درکیان هستی شان سراغ نمیشد، همه را با ندای آزادی بخش (فاذهبوا وانتم الطلقاء) درپاسخ اخ کریم وابن اخ کریم مورد عفو قرار داد...

بلی!

گرامی خوانندهٔ مجله!

درنگی برکارنامه های هستی یی که جاویدانه هست وامروز پاسداران آیین او که درواقع جندخدا هستند در گوشه، گوشهٔ جهان برضد جباران زورگو، طواغیت سرکش، وفساد پیشه گان ابرو باخته تفنگ به دست کمین به کمین وسنگر به سنگر وکویر به کویر، از ارزش های دین او دفاع میکنند واین خود یکی از اعجاز همیشه پایای اسلام وراه فطرتی است که بشریت دارد- بعد از چند قرن به آن رجوع میکند ونه تنها چون راهیان گلیم خویش را از موج بدر میکنند، بلکه میجهند که غریق را دستیاری کنند وجهان را بار دیگر از توفان فساد قرن آتوم به ساحل نجات رهبری کنند... هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما...

اداره مجلهٔ شفق با درنظرداشت فرارسیدن این روز خجسته یی که سالار بزرگ انبیاء علیهم الصلاه والسلام درآن پا به عرصه وجود گذاشته است این روز را به مجاهدان خفته درسنگر، به مهاجران داغدیده وهمهٔ مستضعفان جهان تبریک عرض میکند وازبارگاه لایزالی خواستار است که توفیق عمل برآیین محمدی را نصیب همه مان کند ودرصف رزمنده گانی شامل ما نماید که همین اکنون ارزشهای والای آیین توحید به قیمت خون خود دفاع میکنند.

والسلام

قبرستان هایی از مسلمین را نیز به محاکمه کشاندند و مسلمانان از قبرستان های مستقل شان محروم گشتند و امروز جسد مسلمانان باید در قبرستان های از کمونست ها

و مسیحیون دفن گردند و حتی لوایح عجیبی را تنفیذ ساختند که باساس آن مسلمانان حق ندارند اجساد مرده گان خویش را غسل دهند و باید گذاشته شود تا مراجع دولتی به هر نحوی که خواسته اند از مرده گان مسلمین استفاده کنند!! هر روز و هر شب گروهی از پاسبانان محلی بر منازل مسلمین یورش می برند و هر شی ای که در آن نشانه ای از اسلام وجود داشته باشد محاکمه میکنند. حتی تمام نوارها را ضبط و ویدیو را نیز از بین بردند که در آن آوازهای موسیقی شرقی ضبط گردیده بود و هیچ مسلمانی حق ندارد که از راه تیلفون و تلگراف با اقارب شان در ترکیه تماس گیرند و نباید در محضر عام به زبان ترکی مکالمه نمایند. درست این وضع بدتر از جنایاتیست که نازی ها در اروپا عملی می ساختند جنایت و ظلمی اسف انگیزتر از این چه خواهد بود که زن مسلمان را نمی گذارند تا حین ایام حمل نباید از روش های اسلامی استفاده کنند و نه باید در گوش کودک نوبدنیا آمده آذان بخوانند!! تمام طرق و روش های اسلامی مرگ و حیات مسلمانان در این کشور بابی رحمی و ستم بخاک و خون کشیده شده است.

برای همه جهانیان بویژه به مسلمانان دنیا اعلام باید کرد که وضعیت مسلمانان بلغاریا بدتر از آن است که گاه گاهی بنگاه های نشر روسیه و بلغاریا برای مغشوش گردانیدن اذهان مسلمانان دنیا به آب و تاب به نشر می سپارند بدون شک وضع مسلمانان بلغاریا یکی از مسایل مهم جهان اسلام بحساب می آید و باید با صراحت اعلام کنیم که دستگاه های خبیث مسیحیت جهانی و صهیونیزم بین المللی در سرکوبی و نابودی مسلمانان بلغاریا همدستان محبوب!! حزب کمونیست بلغاریا بوده اند و در غیر آن سازمان های بین المللی حقوق بشر و سایر مراجع جهانی باید این همه ستم و ظلم را بر ملا می ساختند. تاریخ شاهد این واقعیت است که اکثریت مناطق جنوب بلغاریا مانند شمال قلی، فلیبیه فلوفدیف، واسکی زغرا ای، ورسحوک قدیم و مناطقی که در شمال طیرنوفا واقع اند حق مسلمانان بوده و تمام مردم آن مسلمان بودند در حالیکه حزب کمونیست بلغاریا بر آن چشم پوشی نموده و اوراق تاریخ را مسخ میکنند. شاید مورخین متعصبی همچون زلاتارسکی و کوسیف و بروموف که برای تحریف حقایق مصروف اند به فکر این بوده اند که میتوانند اذهان عامه را به نفع حزب ملحد مارکسیستی تغیر دهند اما هرگز ممکن نیست تا با نوشتن چند رساله و مقاله حقایق

مربوط با تاریخ وحیات ملت ها را ازمیان برده چه منطق عجیبی که آقایون تاریخ نویسان کمونیست ارایه میکنند و بزعم ایشان چون هیچ اثری از اسلام در مناطق متذکره به نظر نمی رسد لذا نباید آن را مال مسلمین خواند !!! ببینید اول :- تمام آثار اسلام و مسلمین را با بی رحمی وستم محوه میکنند و بعد نیز آنرا بنای قضاوت های تاریخی خود حساب میکنند !! درحالیکه تا سال ۱۸۷۷ م (۴۸۶۰) مساجد جمعه بزرگ (۴۲۴۰) مسجد کوچک (۴۱۱۲) مدرسه اسلامی در بلغارستان موجود بود و در شهر صوفیه که (۵۳) مسجد جمعه در آن وجود داشت پس از حملات کمونیست ها فقط یک مسجد باقیمانده است .

در بلوبدنیف (۵۳) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده .

درسومیتو (۴۰) مسجد بزرگ موجود بود که دو مسجد از آن باقیمانده .

درروس (۴۰) مسجد بزرگ موجود بود که دو مسجد از آن باقیمانده

درسیرنوفا (۳۶) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده .

درسلستره (۳۰) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده .

درسونی (۲۷) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده .

درفیدین (۲۶) مسجد بزرگ موجود بود که یکی از آن باقیمانده .

اما علی الرغم این همه جنایات به قول یکی از مسلمانان بلغاریا که "ما در زیر خرابه های مساجدمان قرآن را چنان دریافته ایم که نور آن هر روز در قلوب وعقول کودکان ما جای میگیرد و کمونیزم نمیتواند جلو این نور را بگیرد"

مسلمانان بلغاریا بسوی یک آینده رهائی بخش اسلامی مینگرند .

بی شرمانه تر این است که حزب کمونیست بلغاریا برای مقابله با جنبش اسلامی نصابی را در مدارس جای داده اند که در آن دین مقدس اسلام به عنوان "آئین جهالت !! " یاد شده وبرای کودکان می آموزانند که دین اسلام مردم را به سکوت وانتظار وا می دارد !!

(ادامه دارد)

مجازات

درگاه خدا . قبله ی حاجات منست
با او همه دم ، وقت مناجات منست
از او همه رحمتست واز من غفلت
خودبی خبری ، اصل مجازات منست

الحاج عبدالاحد تارشی

همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

ازین مشتی ریاست جوی زعناهین بکشاید
مسلمانی ز سلمان جوی و دردین زبودرا

براء بن مالک رضی الله عنه:

وی یکی ازدو برادری است که درراه خداوندگی کردند و با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تعهدی بستند که بگذشت ایام تموکرد و شکوفان شد.

برادر اولی همان "انس بن مالک "رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است که مادرش "ام سلیم "رضی الله عنها وی را درسن ده سالگی نزد رسول الله صلی الله علیه والدوسلم بردوگفت: (ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، اینک انس غلام توست وخدمت ترا خواهدکرد، برای وی دعاکن)

ورسول الله (ص) بین دوچشم اورا بوسیدند. وبرایش دعاکردند که بطور مسلسل ودایم عمردرازش را به سوی خیروبرکت سوق می داد.

رسول الله (ص) برای وی چنین دعاکردند.

(اللهم اکثرماله وولده وبارکله وارخله الجنه)... خدایا مال ودارایی وفرزندان اورا زیادکن. وبه زندگی وی برکت بده واورا در بهشت داخل نمای.

ودرنتیجهٔ همین دعای فرستادهٔ راستین پروردگار بودکه انس (رض) — نودونه سال زندگی کرد، والله تعالی تعداد زیادی فرزندونواده وی عنایت نمود، وازروزی فراوانی برخوردارش ساخت بگونه یی که دارای باغ فراخ وسرسبزی بودکه هرسال دوبار میوه می داد... !!

وبرادردومی براء بن مالک رضی الله عنه است.

مردی که درزندگی بزرگ وپرتلاشش شعاروی چنین بود: (الله وجنت)..
کسی که اورادرحالت جهادفی سبیل الله می دیدید،بدون شک بیش ازحد تعجب می کرد..
چه براء درهنگام قتال علیه مشرکین باشمشیرش ازجملهٔ کسانی نبود که درجستجوی پیروزی هستند، باآنکه پیروزی ازاهداف بزرگش بود،بلکه وی شهادت راجستجومی کرد.
همهٔ آرزویش این بودکه شهیدشود، وسرزمین معرکه یی ازمعارک بهمین حق واسلام باخونش رنگین گردد.
جهت وی ازهیچ غزوه یی به عقب نماندوازهیچ معرکه یی تخلف نورزید.
روزی برادرانش به عیادتش رفتند،ولوب فراست لوح خاطرایشانرا خواندوچنین گفت:
اشایدشما خوفدارید که من دربستروفات یابم... نه بخدا سوگند،پروردگارم مرااز شهادت محروم نمی سازد)وخداگمان براء رابه یقین بدل نمود و(اورابه در بستربلکه درمیدان معرکه یی ازپرشکوه ترین معارک اسلام،درحالیکه لباس رنگین شهادت پوشیده بود، درنزدش فراخواند...!!
بدون شک قهرمانی براء درروزیمامه شایستهٔ اوبود... شایسته قهرمانی که امیرالمومنین عمر(رض) بوی توصیه مه کردکه هرگزقوماندانی لشکراسلام رابه دوش نگیرد، زیرادلیری اش وسرعت اقدامش،وجستجویش از شهادت،همهٔ اینها درصورتیکه اوقوماندان باشد،باعث خطرحدیبرای لشکرمی شود..: خطری که شبیه هلاکت است ...!!
براء (رض) درروزیمامه که قوماندانی سپاهیان اسلام راخالد(رض) به دوش داشت، استاده شده ودرحالیکه آماده قتال گشته بود،ازبی صبری لب بدندان می گزیدولحظات قبل ازصدورفرمان قوماندان برای حمله رامانندسالهای درازی می دانست که باکندی می گذرند...
وچشمان تیزبینش چون شاهین تیزپروازبا سرعت ونفوذ همهٔ سرزمین معرکه رانگاه می کرد، توگویی این چشمان درجستجوی بهترین محل برای شهادت قهرمان بود ...!!
آری ! جزاین آرزو،آرزوی دیگری ، دل وی رابه خیال خودنمی کشید...
آرزوی اینکه شمشیربران ونابودکننده اش سزهای بیشماری ازمشرکان این دعوتگران ظلمت وباطل رابه خاک افگند...
وآخره درانجام معرکه ضربهٔ شمشیرمشرکی،حسدمبارکش رابه خون آلاید و براکش به سوی ملاء اعلی ومحفل شهداء وعیدگاه رستگاران پروازکند

... !!

خالد (رض) با گلبانگ الله اکبر آغاز معرکه را اعلان کرد و به دنبال صفوف مرصوص لشکر بی‌وجب حرکت نمود و با ایشان عاشق شهادت براء بن مالک نیز براه افتاد...

اوتا شمشیرش پیروان مسیلمهٔ کذاب را بخاک می افگند و ایشان چون برگهای خزان زده درساحهٔ درخشش آن سرنگون می شدند...

ارتش مسیلمه ارتش ناچیز و یا کم نبود، بلکه خطرناکترین همهٔ ارتشهای ردت به شمار می رفت...

وازنگاه تعدادش و سازوبرگ جنگی اش و جنگجویی افرادش خطری بالاتر از هر خطر به حساب می آمد.

این مرتدان در آغاز در مقابل هجوم مسلمانان مقاومت و سرسختی بیحد نشان دادند تا جائیکه قریب بود دامنهٔ کارخود را در دست گیرند و دفاعشان به تعرض تبدیل شود..

اینجا بود که در صفوف مسلمانان اندک اضطرابی پدید آمد. وزعما و خطبای لشکر اسلام را بر آن داشت که از پشت اسپها شان به وعظ و نصیحت و تقویه روحیه جنود حق بپردازند و وعده های الهی را یاد آور شوند.

حضرت براء (رض) دارای صدای بلند و رسا بود.

بنا بر خالد (رض) خطاب بسوی گفت: ای براء سخن بگو!

و براء (رض) فریاد برآورد و کلماتی را بر زبان راند که در بلاغت و اختصار و دلالتش بر مطلب و نیرومندی به درجهٔ اعجاز رسیده بود.

و آن کلمات چنین است:

(ای مردم مدینه!

"امروز مدینه یی برای شما نیست...

"فقط الله است و بهشت..")

این سخنان چگونگی روحیهٔ گوینده اش را به نمایش می گذارد و خصلتهای او را نشان دهی می کند.

آری!

فقط الله و بهشت ... !!

و نیش از این چیز دیگری در این معرکه جان ندارند و نمی سزد در مورد آن فکر کرد.

حتی نمی سزد درباره مدینهٔ منوره پایتخت اسلام و شهری که در آن خانه ها و زنان و اولاد خویش را گذاشته آمده اند فکر کنند، زیرا اگر ایشان در

این معرکه شکست بخورند، آنگاه مدینه و وجودنخواهدداشت ...
وکلمات براء چنان درجان ودل سپاهیان اسلام راه یافت که نمیتوان آنرا توصیف کرد و به چیزی تشبیهش نمود زیرا هرگونه تشبیه بمعنی ظلم به حقیقت تاثیر آن است ...
پس باید همین اکتفا کنیم که : کلمات براء درجان ودل سپاهیان راه یافت و ــــــس .
ولحظاتی بعد ازین سخنان گهربار حضرت براء جنگ به شکل نخستین خود بازگشـــت .
درست مانند مرحلهٔ نخستین ، مسلمانان پیشرفت می کردند وفتح و نصرت نصیبشان می گردید .

ومشرکان درگودال شکست فضیحت بار سقوط می کردند .
وبراء (رض) با برادرانش تحت بیرق پیامبرعظیم اسلام حضرت محمد (ص) بسوی میعادبزرگ آن (بیرق) پیش می رفتند ...
مشرکان به عقب گریختند وبه باغ بزرگی پناه بردند .
ومعرکه ازگرمی افتاد ،وچنان می نمودکه گریا ممکن است با این حیله یی که پیروان وارثش مسیلمه به آن پناه برده اند، سرنوشت جنگ دگرگون خواهدشـــد .
واینجا بودکه براء برتیه بلندی برآمدوفریادکشید :
(ای گروه مسلمانان !
مرا بر داریدودرباغ بیاندازید)
آیا نگفتیم که وی درجستجوی شهادت است نه پیروزی ... !!
اودرآئینهٔ این پلان خودبهترین پایان برای زندگی اش ونیکوتریـــن تصویربرای مرگش را می دید ... !!
زیرا وی هنگامیکه درباغ انداخته می شود، دروازه آنرا بروی مسلمانان می گشاید ولی در عین حال شمشیرهای مشرکان جسدش را پاره پاره می نمایدوباز درعین وقت دروازه های جنت باهمه زیبایی هایش بـــروی شهیدجدیدوبزرگی کشوده می شود ...!!
براء منتظرنماندکه مسلمانان اورا برداشتندودرباغ بیاندازندبلکـــه خودبالای دیوارباغ برآمدوخویشتن را درداخل آن افگندودروازه را گشود ولشکراسلام داخل شدند .
لاکن آرزوی براء برآورده نشد ،چه نه شمشیرمشرکان وی را ازبین برد

ونه او مرگی راکه درانتظارش بودبه آغوش کشید...
وچه راست گفته بودابوبکر رضی الله عنه که :
(برمرگ حریص باش که برایت زندگی بخشیده می شود)...!!!

درست است که آنروزجسم قهرمان هشتادو سه زخم از شمشیرهای مشرکین برداشته بود، واین جراحت ها تا حدی عمیق بودکه خودحضرت خالد (رض) یکماه تمام بعدازجنگ مداوا وپرستاری و نگرانی می کرد.
ولی همهٔ این چیزها پائین تراز آرزووتمنای اوبودند...
با آنهم براء مایوس نگردید، زیرا آینده فتحهای دیگری واقع خواهدشد.
واز طرفی رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش خرداده بودندکه او (براء) مستجاب الدعوه است.
ووی همیشه ازپروردگارخواسته است که سعادت را نصیبش کند، پس حتماً دعایش قبول خواهدشدوشهادت را درآغوش خواهدکشید، بنا لازم نیست عجله نمایدزیراهرچیزوقتی دارد.

(ادامه دارد)

تپی یی کرم خوبدل اخستل می آیمانی دندده

دکړکیچ اصل عامل

په افغانستان باندی روسی وسلوال یرغل دنړیوالی سولې امن او دوړوکوهیوادوپه تیره بیا دآسیائی هیوادودخپلواکی لپاره مبارزه تهدیدا وخطرناک گوابښ دی چه شیبه په شیبه په سیمه کی دقوا وتعادل دوستانه اړیکی متقابل اعتماد او دخلکولسوله ځړزوندله منځه وړی.داد روسی یرغل اوکورورانونکی تجاوزسوغات دی ددی سره بل شوی اور لمبوا وتاوته نړدی هیوادونه مجبورشوی ترخپل عادلو په تن لوخوا وپه نس وړوخلکولپاره دې وړی په ځای روسی اوامریکایی بارروت واخلی،ځکه په افغانستان کی دیوه آزادخپلواک اومسلمان ملت دآزادی ملی حاکمیت اواستقلال ترپښولاندی کولوا ودهغوی په عزت حریت ، عقیدی اوکورباندی داسی بی شرمه اوبرښندیرغل سمدلاسه دټولوپرنوحتی دیرلرلری هیواد و سره دآزادی ، عزت اووطن دساتلوحیاتی سوال اواندیښنه راپورته کړه ،طبیعی ده چه کدخدای مه کړی روسی ښاما رپه اسلامی افغانستان کې خپله کلچه ټینګه کړی نړیواله سوله اودهغه په سرکی دسیمی دنړدی هیوادو آزادی اودخاوری تمامیت دروس لداستعماری عزایموخه خوندی نشی پاته کیدای کله چه دکریملن دحکمدارانودهوس لیونی څپی دومره یاغی کیږي چه دټولونړیوالواصولوا ومقرراتوپه خلاف دیوه وړوکی،آزاد، خپلواک اومسلمان ولس ملی حاکمیت دخاوری تمامیت اوآزادی ته دپښولاندی کوی،دروس پولوته نړدی هیوادونه ضرورباید دخطراحساس وکړی اوحق لری چه دخپل جغرافیائی اوتاریخی موجودیت دبقالپاره هری ممکنی وسیلی ته لاس اوږدکړی.نوپداسی حساسوشرایطوکی چې دولسونوزونه خپلواکی اوکورله ورکیدوسره مخامخ کیږی اوداسی ورکیدل اوبرالا یرغل عملی نمونه هم په سترګووینی،هرڅوک مجبوریږی چه په وړی نس وږی وتړی اوپه ستومانه ساه دخپل عزت اوحریت دساتلولپاره دسا روتودرنه پنډه په شاکړی ،ځکه له یرغل اوجګړی سره بیله جګړی بله څه چاره نشته .
ولی دکعبی په امن ناک آسمان باندی دجنګونوپیغام وړونکی امریکایی آواکس ګرزی ؟ ولی ایران له هغی ټولی دښمنی سره چه له امریکا سره ئی لری بیاهم مجبوریږی امریکائی وسلی واخلی ؟

دایران په انقلابی ملت باندی چا دا جنګ تحمیل کړی دی ؟
ولی د ۱۹۷۹ میلادی کال له ویرجن دسامبر را پدی خوا د خلیج عربی هیواد ونه
چه نور وته د خوړو خرما او پسټو نفتو کانینرونه لیږی په خپلو هیوادو ـــ
کی د وژنکو وسلو او سوزونکو باروتو گودامونه جوړوی ؟
ولی هغه هند چه په ۴۵ درجی سخته گرمی کی د سړکونو اوجادو په منځ کی
سل گونو زرو پرتو خلکو ته سیوری نشی جوړولای احمقانه دی ته هڅول کړی
چه ترنیمائی زیاته بودجه په روسی جنګی تکنالوژی فرانسوی الوتکو
ایتالوی ،سویدنی او المانی وسلو ولګوی، ولی هند په میګ ۲۹ ډوله او -
میګ ۳۱ ډوله روسی جنګی الوتکو چه تر اوسه یوازی دروس په قواوکی
استعمال شوی مسلح کیږی ؟ روسان ولی او دځه لپاره هند دی ته هڅوی چه
۱۴ ملیارده دالره روسی وسله واخلی . او بالاخره ولی پاکستان مجبور
شوی چه حتی امریکائی اواکس طیاری په کراید را ولی او په خپل آسمان
ئی وګرزوی ؟ دسنکدونیویا هیوادونه چه له روس سره ګوډی پولی لری
او تل ئی د اسیاست تعقیب کړی چه دهغوی سیمه باید وسلو خالی وی او هلته
دچا د وسلو هډی جوړی نشی نن ولی دی ته مجبوریږی چه د ماتوله قواوسره
په خپلو هیوادوکی دهډوحور ولو موافقه وکړی . دا ځکه په افغانستان باندی
دروس یرغل په هغوی کی دروس په نسبت شک اوتردید راپیدا کړی. اوس -
پدی هیوادوکی دیوطرفه دبی وسلی کولو سیاست ډیر زوری شوی او ځانته
دکلکو پوځی هډو دشتوالی احساس کوی، ترڅوله روسی خطر څخه مخنیوی وکړی
روسی خطر هغوی ته هغه وخت لاپه ثبوت ورسیدچه کله دنا وی هوائی قواو و
په خپل هوائی قلمروکی ۵۵۰ ډوله روسی جاسوسی الوتکه ولیدله او پدی
لنډه موده کی یوځل بیا دنا روی ترانسپورتی الوتکه روسی الوتکو تر
خپلې سینې لاندی کړه .

د ۱۹۸۷ کال دمی په میاشت کی دنا روی کمونیستانو په اوسلوکی دروسانو دیرغل په
خلاف خپله ژوره کرکه څرګنده کړه ،ولی حتی دروسانو هم فکره کمونستان
دی ته مجبوریږی چه په اصطلاح دکمونیزم له زانګو څخه دخطر احساس وکړی؟
دډی ټولو ځواب یودی ، ترلمر روښانه او څرګند ،او هغه دا چه روسی یرغل
ولسونه او هیوادونه دی ته مجبورکړی چه دخپلی بقا لپاره هری ممکنی
وسیلی ته لاس اوپدکړی . دا روښی یرغل دی چه سیمه ئی دبا روتو او وسلو
په کندو بدله کړی ده ،که نه دآسیا په وروسته پاتې ،غریبو هیوادوکی به کله
هم دوسلو خیستلو ګراف دومره نه وه جګ شوی .بیا افغانستان باندی له
روسی یرغل وروسته آسیاتر بل هروخت په زیاته کچه سیمه بدله شوی

اوترخوجه دآسیا په زړه کی داتوره شپه نه وی ختمه شوی آسیا به کله هم دامن رنړا ونه گوری .داتشنج کړکیچ اودیاډمنی فضا نه ترالی به ترهغه پدی سیمه کی مسلط وی ترخوجه دهندوکش په لوړوځوکودمتاهدافغان په لاس داسلام جنډه ددی مسلمان ولس دخپلواکی دمجبول په حیثیت نه وی رسیدلی .

کله چه روسی جنگی اواکتنافی جاسوسی الوتکی دایران په پولوکی گرزی ، اوکله چه دروس دیرغل لمبی په اسلام قلعه کی ایران ته بایری اوهغه وخت چه دوه ملیونه افغانی مهاجرین دروسی یرغل د عینی شاهدپه توگه دجنگ وهلی ایران په اوږودروندوالی کوی اوبالاخره په هغه صورت کی چه دافغانی گونډی اویتیم اوښکی دمسلمانوایرانیانو دکورپه دروازه کی توغیږی آیا ایران دی ته نه مجبوریږی چه علاوه پرتحمیلی جنگ دنورځه پهفکرکی هم ولویږی ؟آیا ایران دی ته نه مجبوریږی چه دخپلی آزادی نه ددفاع په لارکی وسلی واردی کړی ؟ اوکله چه "دزپول" ،خرم شهراوآبادان په روسی راکټونوڼنگیږی آیا ایران حق نلری اودی ته اړندی چه له دوا پرخزه روسی تحدیدسره دمقابلی په خاطرخلیج دجنگ اوتجاوزدبندبدو په لارکی،سکروټوپه نغری بدل کړی.

یوازی د ۱۹۸۶ میلادی کال په جریان کی دمزدوروا وروسی پیلوټانوپه سپرلی روسی جنگی الوتکو ۷۵۰ ځله دپاکستان په هوائی قلمروتیری کړی اودحاری کال ۱۹۸۷ په لسهودربومباشتوکی په دل گونوځله بیادپاکستان په هوائی قلمروتیری شوی . چه داخل دپاکستان دکلیوا وبازارونوپه وحشیانه بمباری سره تر ۳۵۰ تنه زیات بی دفاع پاکستانی اوسیدونکی اوبی سرپناه مهاجرین په شهادت رسیدلی دی دهغه رسمی رپوټ لـه مخی چه د ۱۹۸ کال دسپتمبرد میاشتی په ۳: نیټه دپاکستان دسرحداتووزیرسیدقاسم شاه دپاکستان پارلمان نه وراندیکړ .له ۱۹۷۹راپدیخوا د روسی قواودهوائی دځمکینوتیریوپه ترخ کی چه دپاکستان په هوائی قلمروا وخاوره شوی تراوسه پوری ۸۵۶ تنه بی دفاع خلک به شهادت رسیدلی چه دهغوله دلی ۴۲۲ تنه پاکستانی او ۴۳۴ تنه مظلوم مهاجرین دی. نه همدی موده کی ۱۰۲۲ تنه پاکستانی اوسیدونکی او ۶۴۶ تنه مهاجرین ټپیان شوی دی. دروس قواودمسلسلوبمباریوپه ترخ کی تراوسه پوری پدپاکستان کی ۵۶ر۹۴۵ر۷۷۸ کلداری مالی زیان عامه خلکوته او ۱۵ر۴۲۱ر۶۴۹ کلداری دولتی مالونوته زیان رسیدلی .لدی سره دپاکستان په سیلوبیلوبنارونوکی دکی،جی ،بی دحاسوسی اداری دمزدورو حاسوسانوبی رحمانه چاودیدنی په خپل واردسری امپراطورۍ دمسلسلو

نوشته "فرحتیار"

میلاد سعود

اللهم صل علی محمد ما دامت الصلواة وصل علی محمد ما دامت الرحمة وصل علی محمد ما دامت البرکات وصل علی روح محمدفی الارواح وصل علی صورة محمدفی الصور وصل علی اسم محمدفی الاسماء وصل علی نفس محمدفی النفوس وصل علی قلب محمدفی القلوب وصل علی قبر محمدفی القبور وصل علی روضة محمدفی الریاض وصل علی حسد محمد فی الاجساد وصل علی تربة محمدفی التراب وصل علی خیرخلقه سیدنا محمدوعلی اله واصحابه وازواجه وذریاته واهل بیته واحبابه اجمعین برحمتک یاارحم الراحمین ه.

درود بی پایان بروان پاک پیامبرجلیل القدرآخرالزمان ،خاتم النبین سیدالمرسلین ،شفیع المذنبین ، حبیب رب العالمین .

سیدکونین حضرت محمدمصطفی صلی اللهعلیه واله وسلم .

درخانه "عبدالمطلب" محفل سرور وشادمانی برپابود،درقلب هاشور وهیجان موج می زد.

بوی غذای لذیذازفاصله های دورسمشام میرسید ، خدمتگاران ازمهمانان نوازی مدعوین دریغ نمیکردند .

"عبدالله" کوچکترین ومحبوب ترین فرزند"عبدالمطلب" ازبرگزاری چنین محفلی برخودمی بالیدوچندحویلی دورترخانم هاهمه اطراف "آمنه" حلقه زده واورابزیورهای سنتی برای ازدواج می آراستند .

ازین وصلت پرمیمنت احساس خوشی وخرمی درلب هانقش بسته بودوخورشید سعادت روزبعددرخانه ای نورافشانی میکردکه "عبدالله" و"آمنه" شب زفاف راسپری کرده بودند .

چندروزبعدکاروانی آماده حرکت شد،صدای پرهمهمهٔ بدرقه کنندگان درفضای مکه باعث شده بودتاهمسایه هاسرازدیوارها بلندکنندوبه جنب و

حیا یا تونټ ټولو ښه څرګندوی دی
دومره بی کچه تیری دحکړی له اعلام پرته تراوسه دنړی په تاریخ کی
سی ساری دی .داسی ورځ نشته چه دپاکستان پر پوه ګوټ کی دی د روسی
یارو توا ورنه وی لګیدلی .دپاکستان ټول جرم اوګناه دروسی برنډم او
بی شرمانه تیریو په مقابل کی داده چه دری میلیونه بی کوره اوبی سر
پناه پرهارژلوافغان مهاجرینوته ئی داسلامی وروروالی اوانسانی حقوقو
داحترام اودبشری وجدان دغوښتنی په اساس پناه ورکړی .آیا دپاکستان
دا اصولی موقف چه دنړی ۱۲۳ هیوادونه اوټول ټولنیزا وسیاسی سازمانونه
ئی په کلکه تائیدوی اودبشری ضمیر لومړی غوښتنه هم ده ،دروسانو په
نزدداسی لوی جرم دی چه بایددهغه په بدلدکی دافغانستان په خیر
پاکستان هم وسوزوی ؟پس پداسی شرایطوکی آیاپاکستان حق نلری او
مجبوردی چه له خپلوپولوخلکوا وخاوری څخه ددفاع په خاطرځان مسلح
کړی اودخپل وطن اوخلکودعزت اوجریت دساتنی لپاره تیاری ونیسی ؟
پداسی حال کی چه په زرګونوزرګونوروسی پوځ دتورخم اوسولدک په
ځنځیرولاړوی اودټوپونومیلی ئی دپاکستان په لوړدزی کوی، اوپداسی
حال کی چه وروستی ماډل روسی جنګی الوتکی دپاکستان په خاوره
تیری کوی ، دپاکستان دخلکوآزادی دخاوری تمامیت اوملی حاکمیت
ترګواښ لاندی نیسی ،دپاکستان کلی اوکورونه ورانوی اوخلک ئی وژنی
،پاکستان حق لری اومجبوردی چه امریکائی اواکس په کرایه راولی
اوپه امریکائی ایف ۱۶ جنګی الوتکوخپل پوځ سمبال کړی .دی ته که
روسان دامریکالاس وهنه وائی اوکه بل هرڅه نوم اوعنوان ورکوی اوکه
ئی دسیمی دنورومل کونوا ویاځان لپاره خطرښائی،دادی پاکستان دآزادی
اوخپلواکی اودپاکستان دخلکوضرورت اومجبوریت دی، اوددی عامل
پاکستان ندی . داهرڅه دروس له لاسه کیږی اوروس پاکستان دی ته
اړباسی چه امریکائی اواکس پدی سیمه کی وګرزئی .

روس چه دیوه مظلوم اوتش لاسی افغان ولس خپلواکی اواستقلال دخپلو
حنوبی پولولپاره دومره لوی خطرللوچه ۲۳۰ زره پوځ ئی له وروستی
ماډل جنګی تکنالوژی سره په افغانستان رامرش کړ ،اودائی له خپلی
استعماری قلمروڅخه ددفاع حق ګیلو ،آیاپاکستان چه عملا" ئی په سرحد و
کی دیوه نړی خوراستعماری قوت جنګلی پوځونه ځای په ځای شوی دی او
هره لحظه دپاکستان آزادی اودخاوری تمامیت تهدیدوی،داحق نلری
چه حداقل خپل وړوکی پوځی قوت تر پخوا رسات سمبال کړی ؟

روس هندا ودکابل روسی مربیان په یوه وخت کی اعلامه ی چه دپاکستان

وسلوال کبدل اوهغه ته دامریکائی آواکسورا تللل دسیمی لپاره خطر دی اوپاکستان دامریکا په ژاندارم بدل شوی. اول خودا پاکستان خپل حق دی چې دفاع لپاره چې له افغانستان وروسته په لومړی درجه تر روسی فشارلاندی دی، له هرچا هر ډول وسله ترلاسه کړی، خوکه فرضاً داله روسانو اوهندوا نو سره ومنوچه پاکستان دامریکا په ژاندارم بدل شوی اودسیمی لپاره خطردی، آیا ددې خطر اصلی علت اوعامل خپله روسان ندی؟ آیا روسان پاکستان دی ته نه مجبوروی چې په دومره بې وسې سره دلوړ قیمت جنګی الوتکی اوجنګی تکنالوژی واخلی؟ دا روسان دی چې پاکستان ئی مجبورکړی ترڅودخپلې آزادی دساتنې لپاره داسې ناغوښتې درونده بارپورته کړی. هیڅ پاکستانی اوپه سیمه کی له روسی مزدورانوپرته هیڅوک نه غواړی چې امریکا دی دلته لاس ولری اودلته دی ځای پیدا کړی ولی روسان دی چې امریکائیانو ته داچانس په لاس ورکوی، روسی یرغل دی چا امریکائی په عنوان کولوسره پدی سیمه کی دځان لپاره ځای پیدا کوی.

روسان غواړی دهندپه لمسون اوزیات وسلوال کولوسره پاکستان له هغې خواهم ترفشارلاندی ونیسی. د ۱۹۸۶ کال په سپتمبرکی دهلی ته د گورباچوف له سفرورسته دپاکستان په پولوکې دهندی پوځونوله ناندر یودکی مانوری نه دهنددخلکوغوښتنه وه، نه دهند دسالمیت په خاطروی اونه هم دهندی حنرالانودمغزطرح اوپلان وو، بلکه دادروسی بادارقو ماندې وه چې احمق مزدورورته بې سنجشه ونخښه. هندپه سیمه کی یوازی هیواددی چې خواتومی بمونه اونژدی یوټن رادیواکتیف موادپه اختیار کی لری. هندله چین سره وروسته لومړی درجه پوځی قوت دی. هندترڅلویښت زیاتی دوسلوحو پولوکارخانې لری. یوازی له ۱۹۸۰ څخه تر ۱۹۸۶ پورې هند ۵۰۰ نوی مادل جنګی ز غروال تانګونه ترلاسه کړی دی. هندسر ېره په هغووسلوچه له امریکا، جرمنی، فرانسې، ایتالیا، سویدن اوغربی المان څخه ئی ترلاسه کړی، یوازی له روس څخه ۱۴ ملیارده ډالره وسله اخیستې ده، چې په هغوکې هغه میګ ۲۲ ډوله جنګی الوتکی اومیګ ۳۱ - ډوله الوتکی هم شاملی دی چې تراوسه ئی دوارسادیکت هیوادونه هم نلری.

دهندپوځی قوت دومره لوړدی چې هیڅکله دپاکستان پوځ هغه ته دخطر سبب نشی گرزیدای. اوداچه روسان هنددپاکستان دوسلوال کیدو په بهانه دسیمې لپاره دسکروتوپه انبار بدلوی په هندباندی دزړه سوی

ژباړن: محمد نعیم "نائب"

د دین احیاء او تجدید

د اسلام اوجاهلیت ترمنځ فکري او تاریخي جګړه:

په نړۍ کې چې کله د انسان د ژوند دا نه لپاره کوم نظام جوړیږي هر و مرو یې د ما وراء طبیعت (الهیات و نه پدل کیږي، د ژوند د لپاره هیڅ پروګرام ترهغې نشي جوړیدای څو د د ی ګائناتو په هکله چې د انسان مینه اواستوګن ځای دی څه تصور موجود دنوی دا پوښتنه چې په کائناتو کې باید انسان څه دنده سرته ورسو ی په اصل کې د د ی پوښتنو سره ژور ی اړیکی لري چې انسان څه شی (څه شانته) موجود د ی؟ په کائناتو کې یې څه حیثیت د ی؟ د کائناتو نظام څه ډول د ی؟ چې د انسان د ژوند ډول ورسره ورته شی د د ی پوښتنو په خواب کې چې کوم ځواب وشي دهغه نه یوه ځانګړې اخلاقي نظریه منځ ته راځي، د د ی نظریې په اساس د انسان د ژوندګټې او یودبل نه مختلفې ځانګې او شعبې تشکیلږي او د د ی قالب د ننه د ځانګړې سبرت او کردار او د تولنیز و اړیکو قوانین ځانته مفصل صورتونه اختیاروي او په نتیجه کې په هدغو بنیادونو د تمدن تعمیر آبادیږي.

ترټولو پورې چې په نړۍ کې د انسان د ژوند لپاره څومره مذهبونه او مسلکونه رامنځ ته شوي د ټولو لپاره د اول نه یوه سیاد ی او اساسي اخلاقي نظریه ترتیب شوی چې چې د اصولونه نیولې تر روو روحزئیاتو چې یو مسلک او مذهب د بل مسلک او مذهب نه بیلوي د هغه د فلسفي، اخلاقي نظر نه سرچینه اخلي ځکه چې د ژوند انه د هر دستور مزاج د حزئیاتو موافق ترتیب شوی وي.

ځلور نظریې:

د د ی نه پرته چې جزئیاتو ته نظر وکړای شي په اصولي توګه د نظر کولونه وروسته څرګندیږي چې د انسان او کائناتو په هکله ځلور نظریې موجودې او تائیږي، په نړۍ کې چې څومره د ژوند قوانین موندلې شي ټول د د ی ځلور و نظریو نه یوه غوره کړي ده، هغه ځلور نظریې به لاندې ډول دي.

سوچه جاهلیت!

دپورته څلورونظریونه یوه نظریه په سوچه جاهلیت تعبیرووچې خلاصه یې بدې ډول ده :

دکائناتوتول نظام په اتفاقي ډول موجوډشوی،ظهورسی کړی، لـــه شایې دهیڅ حاکم حکمت کارنکوی ، دڅه خاص مصلحت اومقصدپه بنا منڅته ندی راغلی ، همدې خوشې پیداشوی، همدې چلیږي، اوحربان لري اوهمدې یې نتیجې په ختمیږي ،خدای نلري اوکه لري یې دانسان له ژوندسره هیڅ ډول تعلق اوارتباط نلري .

انسان یوقسمڅناوردی، امکان لري دنوروشیونوپه توګه،په اتفاقي اونا خابې ډول پیداشوی وی،ددینه اصلا بحث ندی،پکارچې انسان چاپیداکړی ؟اودڅه لپاره یې پیداکړی ؟ یوازې دمره پوهیږوچې دڅمکې به سرپیداکیږي،څه غوښتنې لري چې دپوره کولولپاره یې هیڅې کړي ،څدحواس (قواوی) لري چې دهغوپه ذریعه خپلې غوښتنې اکمالوی ،دڅان شاوخواڅمکې په غوږدلې لمن چې څه خپاره ویښې خپل حواس اوقواوی دهغوپه ارتباط په کاراچوی ګټه ورنه اخلی اواستفاده ورنه کوی اوخپلې خوښتنې ورنه پوره کوی لدی کبله ویلای شوچې دانسان دژوندهدف اومقصدلدینه سوابل هیڅ نشی کیدای چې دخپل حیوانې طبیعت غوښتنې پوره کړی اودهغه دانسانې استعدادونومصرف یوازې اویوازې دخپلوغوښتنودپوره کولوپه اړخ کې وی .

دانسان نه لوړدعلم اوهدایت داسې هیڅ منبع اوسرچینه وجودنلري چې دهغې نه بې دڅان لپاره کوم قانون پیداکړی وی لدی کبله هغه (انسان)ته دخپل محیط داحوالو ، آثاروا وتاریخې نحربونه دڅان لپاره په خپل لاس یوقانون لاس ته راوړل پکاردی .

په ظاهرکې داسې حکومت په نظرنه راڅې چې دهغه په وړاندې انسان محکوم شی اودی غاړه ورته کیږدی لدی کبله انسان یوغیرذمه دارابې مسئولیته موجوددی ،که څه مسئولیت ولري هغه یې دڅان په وړاندې مسئولیت دی اودهغه توان اوقدرت په وړاندې مسئولیت دی چې انسانانو په خپل منځ کې دخپل منځې نظم لپاره تشکیل کړی وی اوپه ډاڼګړی توګه یې پدافراد وعملی کوی .

په کړووړوکدڅه نتائج مرتبږي هغه په دنیوی ژوندپوری تړلی او محدود دی ، په دې ژوندبرسیره بل ژوندوجودنلری ځکه بایدووایوچې دصحې اوغلط ،ګټه من اوضررمن ،دکولواونه کولووړاونوری فیصلې یوازې دهغودنتائجوپه اساس کیداشی چې په دنیاکې یې سړی په سترګووینې.

انسان چې دسوچه جاهلیت په حال اوحدودوکې وی اوپه خپلومحسوساتو

برسېره کوم. حقیقت ته نشی رسیدای او یا دنفس دغلامی له کبله دماوراء الطبیعت حقایقوته زسیدل نه غواړی بیا څرګنده ده چی په ذهن او دماغ یې همدغه (دسوچه جاهلیت) نظریه حاوی او حاکمه ده ، دنیا پرستو (مادی) خلکوپه هروخت کی دغه نظریه غوره کړی ،دکمی استثنا سره وبلای شوحی پادشاهانو ،امیرانو ، درباریانو ، دحکومت خاوندانو ، خوشحاله خلکو ، اوپه خوشحالی پسی سرګردانه هاندوهونکوپه عمومی ډول دی نظریی ته ترجیح ورکړی .

په تاریخ کی چی دکوموقومونودتمدن دترقی سندری غږېږی دهغوټولو په ریښو کی همدا دسوچه جاهلیت نظریه کارکوی، داوسنی موجردغربی تمدن په ریښوکی دانظریه کارکوی که څه هم دغرب اوسیدونکی په عمومی ډول دخدای اوآخرت نه انکارنلری اونه په علمی توګه دمادهپرستی داخلاقوقائل دی خوکومه روح چی ددوی په تهذیب اوتمدن کی کارکوی هغه له خدای اوآخرت نه دانکاراودمادهپرستی داخلاقوروح ده ،داپدی ډول ددوی په ژوندکی څرګندیږی چی ګوم خلک چی په علمی توګه دخدای اوآخرت قائل دی اوپه اخلاقی اړخ کی غیرمادهپرستانه نظراختیاروی هغه هم په غیرشعوری توګه په خپل ژوندکی دهری اومادهپرست دی ځکه چی دهغوعلمی نظراوعملی ژوندهیڅ ډول تناسب سره نلری .

دهغوتاریخی خلکوچی خدای یی له ذهن نه ایستلی اومترفین ووهمداسی کیفیت و، د مشق ، بغداد ،دهلی اوعرناطی مترفین داسلامیت له کبله نوومنکرشوی بلکی دهغودژوندپروګرام داسی وچی ګواکی نه خدای (ج) شته اونه آخرت ، نه چاته ځواب ورکونکی دی اونه دچانه هدایت اخلی ، فکریی کاوه هرڅه چی دی زموږ غوښتنی دی . دغوښتنودلاسته را ورلولپاره هر راز زرائع اولاری غوره کولوکی کامله آزادی لرو ،په دنیاکی چی موقع په لاس راځی ترټولوښه دمصرف ځای یی دادی چی : تا نړنه عیش کوش که عالم دوباره نیست ، لکه څرنګه چی مخکی ذکرشو ددی نظریی فطرت داده چی په بنیادی دمادهپرستی داخلاقونظام جوړېږی که یه کتابونوکی لیکل شوی وی اوکه یوازی په ذهنونوکی مرتب شوی وی ، دهغه نه علم وفن ،افکاراوآداب څروښی اولدی لاری تر ټول تعلیمی تربیوی نظام کی دالحاداومادیت روح ورننوځی وروسته دهرڅا ځانګړی اخلاق په همدی قالب کی اچولی شی ،له انسان سره دانسان دکبرونو او ټول صورتونه ،په همدی نقشه بناکیږی ، دقوانینونشوونما اوترقی پدی توګه کیږی اولداسی اخلاق لرونکونه ټولنه جوړېږی .

په داسی ټولنه کی هغه خلک علواولوړوالی ته رسیږی چی دټولو

په نسبت زیات مکار، بی دین ، دروغجن ، سخت زړی ، غولونکی او خبیث النفس وی ، دټولی ټولنی دسیادت او قیادت اودهیواد دقدرت واګی ددوی په لاس کی وی ، چې دبې هماړه اوبې پروا شان دهیڅ دمحاسبی نه ویره نلری اودهری مخالفت نه سره دمخ کیږی په خلکو یې ناخاپه حمله کوی [redacted] Machiavlli دسیاست په اصولو مبتنی وی ، دغه په وړاندی زوردحق اوکمزوری دباطل نوم وی ، چیرته چې مادی پوځی اوبندیزونه نوی هلته بې هیڅشی دظلم نه ننی ګرزولی .

داظلم ددولت په چوکاټ کی داسی شکل اختیاروی چې د توان لرونکی طبقی لخوا ټینګه اوکمزوری طبقه ځپل کیږی اوخپل کیږی اودخپل هیواد نه دباندی دقوم پرستی ، امپریالیزم ، ملک نیولوقوم وژلوتیری او تجاوزپه صورت کی خرګندیږی .

(نوربیا)

میلاد مسعود ...

عظیمی بعهده اش سپرده شد ؛ مامورشدتا دستورات خالق بې همتا رابرای مردم بازګوکند .

نه تنها رهبروپیشوای عصرخودشد ،بلکه آخرین پیامبرنسل بشرګشت .

محبوب دلها شد ، درقلب ها جاګرفت ، درصدرمجلس نشست ،سردارهمه کائنات شد وحتی قدوم مبارکش به صدرالمنتهی رسید .

ملائک آسمان به نقش نعلین اش افتخارکردندوبرنوجودپرنورش درودګفتند .

د کړکیچ اصل عامل ...

احساس ندی بلکه دافغانستان په مظلومه قضیه کی دمظلوم افغانانو په کورپه پاکستان باندی دتهدیدزیاتوالی څې دی ته هڅه ی اودادهندبی بصیرته اوکودن حکومت دی چه خیل خلک اوسیمه دروس بد مرغه غوستنوپه لارکی اوپه وروستی هدف کی خپله ، هند باندی دروسی تانګونودغوښتل لباره دباروترپه اورسوزوی .

نوربیا

ایدیولوژیک : (استاد شهرانی)

جهاد و هدایت الهی

خداوند می فرماید : والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین .

آیت کریمه فوق شعاری است از شعارهای مجاهدین که آنرا بزبان تکرار کرده ودرلوحه ها نگاشته ودردیوارها نصب میکنند ،لذا مناسب است که آیت کریمه مذکورشرح وتفسیرگردد تا مجاهدین ارجمندوسائرمسلمانان از معانی واعجاز این آیت باخبرگردیده ومفهوم ومحتوای آنرا درسنگرهای سرنوشت آفرین جهاد تطبیق نمایند .

خداوند می فرماید : کسانیکه درراه ما وبرای ما جهاد میکنندطورحتمی برای آنها راههای خودرا نشان میدهیم وهرآئینه خداوند با نیکوکاران است .

بعدازین ترجمهٔ لفظی به تفسیرآیت شریفه می پردازیم :

والذین جاهدوا فینا - یعنی کسانیکه خاص ازبرای ما ودرراه ما جهاد میکنند ،اگربه ابتدای آیت کریمه متوجه شویددرآن لفظ (والذین)یعنی اسم موصول استعمال شده است که معنایش کسانی ویا آنانی است بنابر آن کلمهٔ مذکوربه یک شخص ویا یک گروه ویا یک وطن دلالت ندارد هرکس که باشد بهرنام ونشانی که باشد واز هرنژاد واز هروطن ومنطقه که باشد ، دربرمی گیرد ازین آیت هم عام بودن وعدم تبعیض دراسلام معلوم میشود ، لذا هرکس که درراه خدا وبرای خدا جهاد کندپاداش که درآینده ذکرمیشود برایش اعطاء می گردد ، درینجا نه تبعیض راه دارد ونه بی عدالتی،ونه خویش خوری وخویشاوندی .

طوریکه درآیت دیده میشودکلمهٔ جهاد (جاهدوا) مطلق وبدون قید ذکرگردیده است وجهاد را به کدام انواع آن مقیدنساخته است لذا مفسرین کرام ازین اطلاق چنین استنباط میکنندکه این کلمه شامل جهاد با دشمنان ظاهری وباطنی است .

دشمنان ظاهری چون کفار ، منافقین وکسانیکه در کفر وعفت با آنها مشابهت دارند .

خداوند می فرماید : یاایها النبی جاهدالکفار والمنافقین واغلظ

علیهم ، یعنی ای پیغمبر با کفار خدا ناشناس و منافقین دوروبه و دوزبانه جهاد کن و درجهاد تبرضدایشان شدت وتشددنما ،ودشمنان باطنی چون شیطان ، هوا وهوس ، آرزوهای شخصی، سیاست بازی های غیرمشروع است که شخص مسلمان پیش ازپیش با تمام این اوصاف قبیح وناجائزجهاد میکند وخودرا ازتلوث وگردوغبار آنها پاک می سازدوجهاد کردن با دشمنان باطنی این است که انسان فقط حکم خدارا درهمه ازقات واحوال مدنظربگیرد و وقتیکه حکم خدا با این اهداف وآرزوها وهوا وهوس شخصیش تصادم کندهمه آنها رابگذاردوحکم شریعت را تطبیق کندا گرچه مفادمادی وسیاسی ناجائز را ازدست بدهد .بنابرآن آیت طوریکه به جهاد ظاهری امر میکندبه جهاد باطنی نیزبه عین سویه حکم می نماید .

(فینا) بمعنی درراه ما وبرای ماست ،ازین قیدمعلوم میشودکه پاداش که درآینده ذکرمیشودبه آن کسانی داده میشودکه جهاد ظاهری وباطنی شان خاص ازبرای خدا وتطبیق حکم خدا وحصول رضای خدا باشدنه چیزدیگری .

یک شخص وقتی برای خدا است که درجهاد ودیگرامورش پیش ازپیش ازتمام خطوط وفوائد اقتصادی ،شخصی ،سیاسی،گروهی ،ریاست ... نیت وقصد خودرا پاک بسازدوغیرازتطبیق حکم خدا ورضای خدا چیزدیگری را مدنظر نداشته باشد .

مثلاً اگرمجاهداست باین مقصدجهادکندکه چون جهاد یک فرض خدا است و مقصدآن ازبین بردن فتنه وفساد وکفروشرک بود ،وتشکیل حکومت الهی در روی زمین است وغیرازین کدام هدف دیگری را درنظرنگیرد مانند ،آمر وقوماندان شدن، بدست آوردن موترواسپ ،جمع کردن پول ، تظاهروریا کاری ،ریاست وچوکی ،یا شکست دادن رقیبان سیاسی ویا نصب کردن فوتو های این وآن ، ویا تصرف منطقه آن مجاهدفی سبیل الله است وهمین حکمت است که خداوند درتمام آیات مربوط به جهاد متصل آن کلمه فی سبیل الله را تذکرمیدهدکه باید مجاهدقبل ازهمه چیزنیت وقصدش را ازاشیای بی ارزش پاک وصاف گرداند .

لذا این نوع مجاهدهیچ شکست نمی‌خورد ، اگرکشته شودجای اوجنات برین است واگرکامیاب شودفاتح وغازی است بهردوصورت رضای خدارابدست آورده ویکی ازدوخوبی را (احدی الحسنیین) رانصیب گردیده است ، و چون ازاول مقصوداو حصول رضای خدا است بنابرآن کشته شدن وزنده ماندن درنزداویکی است ودربین آن کدام تفاوت نیست .

اصحاب کرام وسلف صالح این امت با این مرام عالی به سنگرهای جهاد میرفتندوغیرازین کدام هدف دیگری نداشتند .

ولی مجاهدیکه مقصودش مرام دنیوی ودیگر اشیای باشدکه ما تذکر دادیم، با آنکه از اول جهاد آن درنزد خدا قابل قبول نیست ،ولی از حیث ظاهر اگر آن مرام بدست آید خوب وگرنه از نگاه روحیات چنان شکست می‌خورد که هرگز برنمی خیزد زیرا همه مرام او همین تحصیل اشیای مادی ویا ریاکاری بود چون بآن موفق نشد بنابر آن از معرکهٔ جهاد هزیمت دیده وشکست خورده می برآید وحرثت دوباره رفتن به جهاد از وی سلب می گردد وگاهی هم این ناکامی او به یأس تبدیل شده ودرنتیجه به تطمیع دشمن فریب خورده وبوی تسلیم میشود ویا که خود را انتحار میکند واین هردو از اوصاف مجاهدین فی سبیل الله نیست .

(لنهدینهم سبلنا) به یقین که راهای خود را برای آنها نشان میدهیم .

جملهٔ (لنهدینهم) ... خبر است از مبتداء (الذین) پس ترجمه آیت چنین میشود که کسانیکه درراه خدا جهاد میکنند خداوند برای شان راههای پیروزی ،فتح، شهادت وبه بهشت رفتن را نشان میدهد اگر ازبرای خدا جهاد نکنند از تمام آنها محروم وبی بهره می مانند وهرچی برآوردن آن مقصدیکه دارند سرگردان وشتاب زده می گردند واز تمام انواع عون وکمک محروم وبی بهره می مانند .

حرف لام ، در (لنهدینهم) برای تاکید است که این کار برای مجاهدین فی سبیل الله طور حتمی وموکد شدنی است واین وعده است از طرف خدا وخداوند وعده اش را خلاف نمیکند . ان الله لایخلف المیعاد .

اگر در آیت دقیق شویم می بینیم که خداوند هدایت وسبل (راهها) را بخود نسبت داده فرمود که (لنهدینهم سبلنا) یعنی ذات ما ایشان را براه های خود ما هدایت میکنند لذا این وعدهٔ موکد است برای مجاهد فی سبیل الله که خود ذات ذوالجلال متکفل هدایت او براههای خداوند است واین راهها نیز در علم خداوند است که چطور وکدام راهها باشد ولی نیز مهم این است که خداوند متکفل هدایت وراهنمایی مجاهدین فی سبیل الله درراههای خداوندی است که راههای مذکور طور حتمی مجاهد را بمقصود میرساند زیرا کسیکه مستقیماً تحت رهنمایی وهدایت خداوندی جهاد کند آن مجاهد طور حتمی ویقینی پیروز شدنی است .

بعضی مفسرین آن (لام) را لام جواب قسم میدانند بنابر آن در ترجمه آیت می گویند که خداوند سوگند می خورد که کسانیکه درراه او جهاد میکنند ایشان را براههای پیروزی وفتح رهبری میکند وعبارت عربی آن چنین است که ... والله لنهدینهم ... بلی درقرآن کریم سنت سید المرسلین آیات واحادیث زیادی وجود دارد که همه آنها تاکید میکنند که

مومنان متقی ومجاهدین فی سبیل الله را خداوند توسط الهام رهنمایی میکند وآنها را درصحنهٔ زندگی بدون رهنما ورهبر نمی گذارد که در وادی ضلالت وگمراهی سرگردان وبشکل سرسام آور بگردند.

خداوند می فرماید :(و الذین اهتدوا زادهم هدی) یعنی کسانیکه هدایت شدند وبه احکام خداوندی پابندی کردند خداوند در هدایت ورهنمایی ایشان زیات میکند وایشان را در راه خیر وفضیلت بیشتر رهنمایی میکند و درآیت دیگری فرموده است (ومن یومن بالله یهد قلبه والله بکل شی" علیم)هر کس که بخدا ایمان آورد خداوند دل او را رهنمایی میکند وخداوند بهرچیز علم کامل دارد که از آن جمله رهنمایی ایمانداران ومجاهدین فی سبیل الله است.

باین شرح که کسانیکه بخدا ایمان داشته وبه مقتضای ایمان شان عمل می کنند ونیت وقصدشان را خالص برای خدا می گردانند خداوند در دلهای آنها هدایت وراه یابی را الهام میکند ومطابق آن هدایت میروند وبه مقصود خود میرسند واگر در سنگر جهاد باشند ازین صفت چنان مستفید می شوند که دیگر بر رهنماهای ظاهری وبشری ضرورت ندارند واز طرف خداوند به آنها نور وبصیرت خاصی اعطاء می گردد وراههای فتح وپیروزی را توسط آن نور وبصیرت می یابند ومی بینند ودر پرتو آن حرکت میکنند ودر اندازهٔ که نیت ودل شان برای خدا باشد این بصیرت والهام وکشف قلبی آنها بهمان اندازه زیاد میشود وتدابیر حربی را خوب تر میدانند که دیگران نتنها از فهم آن عاجز هستند بلکه در فکر وخیال شان هم خطور نمیکند واین نوع مجاهدین را خداوند در پناه عصمت خود نگهمیدارد ونمی گذارد که دشمنان خدا واسلام بر ایشان حکومت کنند.

وهمچنان احادیث وآثار زیادی وجود دارد که مطلب فوق را تائید میکند مانند این حدیث که حضرت رسول الله (ص) میفرماید که :من عمل بما علم علمه الله علم مالم یعلم ، یعنی کسیکه به آنچه میداند عمل کند خداوند برایش آنچه را می آموزد که آنرا نمیداند.

مجاهدین ارجمند اگر شما در جبهات جهاد نیت وقصدتان را برای خدا بگردانید به یقین بدانید که خداوند برای شما در جبهات مذکور تدبیرهای حربی وفنون جنگی را می آموزاند که نه خوانده بودید ونه شنیده بودید ونه در فکر شما خطور می کرد، چون خداوند بهمه چیز علم کامل دارد بنا بر آن مطابق به این علم خود بدل های شما تدبیرهای را الهام میکند که صدها صاحب منصب تعلیم یافته وتجربه کار وآزموده از درک آن عاجز وناتوان هستند.

ارتمام این نصوص فهمیده میشود که خداوند بصاحبان نیت نیک ومخلصین

جوش کاروان خیره شوند.
"عبدالله" این قافله سالار سفر بر اسب سپیدی نشست، یال آنرا نوازش کرد و آنگاه نگاهی بسوی منزل خود نموده در اندیشه فرو رفت و فکر کرد که فاصله ازدواجش تا حرکت او برای سفر و تجارت، خیلی ها کوتاه بود.
کاروان آماده حرکت شد و "عبدالله" اسب خویش را بحلو راند، "آمنه" آنقدر درین خط حرکت نگریست تا کاروان بسان نقطه یی در میان دشت ها ناپدید گشت و آنگاه زیر لب زمزمه کنان گفت "سفر بخیر عبدالله من ..."
"آمنه" روزهای جدایی "عبدالله" را دقیقه شماری میکرد و هر بار که از "عبدالله" نام می برد این تصویر در ذهنش نقش می بست که "عبدالله" بر اسب سپیدی نشسته و بسوی ابدیت می تازد، تک سواری که وجودش به حقیقت، می اندیشید که چقدر زود این پیوند ازدواج به ثمر نشست و چقدر زود دست تقدیر این وصال را بفراق مبدل ساخت.
هر کاروانی که از سفر میامد، دل آمنه از وجد و شادی لبریز می شد، اما در آن کاروان "عبدالله" نمی بود.
پس ازین هم انتظاری ها کاروان "عبدالله" رسید، صدای هلهله و فریاد خوشی از خانه ها بلند شد. "آمنه" هم به استقبال کاروان رفت، اشک شوق از چشمانش جاری گشت تا نثار قدم های "عبدالله" نماید.
کاروان نزدیک و نزدیکتر شد ولی از عبدالله خبری نبود، "آمنه" دلش شور می زد و نمیدانست که چه اتفاقی رخ داده؟ تا اینکه برایش گفتند! "عبدالله" با کاروان نیست ..."
"آمنه" از شنیدن این خبر که "عبدالله" در "یثرب" بیمار شده، بخت ناراحت شد.
عبدالمطلب، "حارث" یکی از پسران خود را مامور ساخت تا به "یثرب" برود و از "عبدالله" تیمارداری نماید.
"حارث" هم چون با دتندرخ بسوی "یثرب" کرد، شب و روز منزل نمود، پس از گذشت هفته یی در "قباء" در دومیلی شهر "مدینه" از شتر خسته فرود آمد تا لحظه یی بیاساید و قطره آبی بیاشامد.
ولی دلش آرام نگرفت و دوباره به سفر خویش ادامه داد و هنگامیکه بر بالین "عبدالله" رسید دید که او از زین دنیای پرهیاهوی به دیار خاموشی رخت سفر بسته است. ——
از شنیدن خبر مرگ "عبدالله" بر قلب آمنه سیاهی شب دامن گسترد و بر لبانش آه و ناله ناگسسته دوام داشت و در میان این آه و ناله گاه گاهی در عالم خیال با طفلی که در بطن می پروراند چنین زمزمه میکرد.

ومجاهدین فی سبیل الله درسنگرهای جهاد وغیرجهاد راههای موفقیت وپیروزی وبمقصودرسیدن رانشان میدهدودردل اوالهام میکندواویه امر وهدایت دل کار میکندودلش که پیوسته با اوست رهبرورهنمای اوقرار میگیرد.

وان الله لمع المحسنین : وبه یقین که خداوندبانیکوکاران است . متوجه شوندکه این قسمت آیت کریمه به کلمه (ان) که برای توکیدوتحقق است شروع میشودوبعدازآن لفظ جلاله (الله) که جامع تمام صفات کمالیه وجمالیه است ذکرمی گرددوبعدازآن حرف لام توکیددر (لمع) تذکرمی یابد وتمام این صنعت بلاغی به غرض توکیدوتحقق کمک ومعاونت خداوندی با مردم نیکوکاراست وعلاوه برآن ها این جمله اسمیه بوده ودرآن هیچ کلمه فعل ذکرنگردیده است که صنعت مذکوردلیل دوام واستمرار این معاونت وبودن خداوندبانیکوکاران است چون درابتدای آیت سخن ازجهاد بود وحقیقت است که جهاد موضوع ساده وبسیط نبوده بلکه مشقت وزحمت و تکلیف کاردارد بنابرآن شخص به معاون وکمک کننده محتاج می گردد ،لذا خداونددرین قسمت آیت فرمودکه ذات ذوالجلال (الله) باچنین مجاهدین معاون ومددگاراست وعلت اظهارذکرکردن لفظ (الله) نیزبهمین دلیل است که چنین ذات مقتدروقادرمطلق درکمک آنها است چنان قادرلایزال که نه قدرتش مغلوب میشودونه ازقدرتش چیزی می کاهدبلکه، همیشه غالب و پیروزاست .

وکسیکه چنین معاون وناصرداشته باشد اونه شکست می خوردونه هزیمت می بیند. ولفظ (مع) درلمع المحسنین ،همراهی نصرت ،کمک ومدد و حمایت خداوندی است که این مددوحمایت اوتعالی درهمه جای وهمه احوال واوقات با آن مجاهدینی است که درسنگرهای جهادخودرا بخدابسپارند و غیرازخدا بکس دیگری توکل نکنند وغیرازخدا ازکس دیگری اجروپاداش نخواهندومنتظرتحسین ومدح دیگران نباشند .

المحسنین : اسم فاعل احسان است واحسان درلغت نیکی رسانیدن بکسی است ولیکن دراصطلاح شریعت معنی دیگری داردکه آنرا حدیث شریف توضیح میداردکه الاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان تکن تراه فانه یراک : احسان آن است که خداوندرا طوری کامل ،باادب واطمینان عبادت کنی ، مثلیکه اورامی بینی واگرتواورانمی بینی به یقین بدان که اوترامی بیند.

این حدیث شریف برای مسلمان می فهماندکه اوباید درعبادت آداب ، شروط ، سنن وفرائض آنرا مراعات کندوباندازه سرموی ازآن تجاوزنکند

وچنان باشد مثل اینکه او خدا را می بیند ،طبعاً وقتی که به این عقیده باشد که معبود خود را می بیند ومعبود هم او را می بیند ،پس باید در همه امور درعبادات وغیرعبادات به اندازهٔ ذرهٔ هم از حکم وی سرکشی نکند وسرتا پای متوجه آن ذات باشد. وچون کلمهٔ محسنین به لفظ اسم ذکر گردیده است بنابر آن چنین معنی میدهد که کمک ،لطف ومدد خداوندی با آن کسی است که این صفت را بطور دوام واستمراری عملی کند وچنان ادامه دهد که برایش چون عادت گردد وهیچ وقت در آن جزئی ترین سکتگی را وارد نه کند .

بنابر آن برمجاهدین سنگرنشین راه حق است که او در سنگرهای داغ جهاد وجبهات خون وآتش به احکام خداوندی چنان پابند باشد که اول به این عقیده باشد که او صاحب این حکم را می بیند واگر او را نمی بیند به یقین بداند که صاحب حکم او را می بیند واز علم وبصر وی هیچ چیز پنهان نیست ومطابق علم ودیدن خود او را پاداش وجزا میدهد وهیچ کس در نزد او بدون اجر وپاداش نمی ماند .

مفسرین می گویند که مقصد از محسنین درین آیت کسانی اند که خاص در راه رضای خدا وتشکیل حکومت الهی درروی زمین جهاد میکنند وغیر از رضای خدا وبجای آوردن بندگی بدرگاه آن ذات مقصد دیگری ندارند، بنابرین تفسیر حرف الف ولام (ال) در المحسنین برای عهدی است واینکه مجاهدین را بنام محسنین یاد میکند به غرض این است که این مجاهدین باید در جهاد ودیگر امور ومعاملات شان مانند محسنین باشند که اول به این عقیده بوده وچنان جهاد کنند که گویا خداوند را می بینند واگر آنرا نه بینند به یقین بدانند که او ایشان را می بیند بنابر آن در جهاد شان هیچ انحراف وسکتگی نمی آید واحتمال دارد که حرف (ال) برای جنس باشد پس هرکسیکه افعال نیک واعمال حسنه را مطابق به حکم شریعت انجام دهد خداوند با اوست ومجاهدین ابرار ومتقی نسبت به هرکس دیگر درین حکم بیشتر واولتر شامل می شوند .

پس مقصود آیت کریمه این است که کسانیکه در راه خدا محنت وزحمت می کشند وبه مجاهدات وتکالیف مختلف مصروف می باشند ودرین راه با صبر وحوصله مندی ادامه میدهند وماء یوسیت وناامیدی را برخود راه نمیدهند واز آرزوهای شخصی ، مادی وسیاسی ناجائز می گذرند خداوند به آنها نور بصیرت خاصی عطاء میکند وراههای قرب ورضای خود را برای شان می فهماند وهر اندازه که درین راه ادامه داده وزحمات را متحمل شده اند بهمان اندازه درجه

اگر میخواهید از استثمار نجات یابید ـ بیائید به استعمار فرصت ندهید

استعمار و اخلاق :

محال است رفاهیت شامل حال جامعه گردد که از رهگذر تن دردان تربیت نشود . آنانیکه می خواهند راه رفاهیت جوامع انسانی را هموار نگهدارند ناگزیر اند افراد آن جامعه را از نقطه نظر اخلاق علمی و عملی تربیت دهند و فقط ازین دوراه تهذیب نفس و تحصیل اخلاق فاضله ممکن است هرچند مکتب ها را در فاضل بودن اخلاق و اخلاق چیست و کدام است اختلاف نظر است.

استعمار به منظور انحراف اخلاق از مسیرش به اشاعه مسائلی می پردازد که بتواند نظم اجتماع را به زودترین فرصت پاشان سازد برای این مطلب مسئله جنسی را عنوان و سرلوحهٔ کار روزانه خود قرار میدهد می داند که مسئلهٔ جنسی تیریست که قلب جوانان را هدف میگیرد و بسرعت این تیر جگرهدف را می خراشد و قلب بی آلایش جوانان آن جامعه را مجروح میسازد جوانان که نیروی موثر جامعه اند ازهمین طریق بزودی روانه خیابان های فساد میشوند وقتیکه فساد بر سرنوشت جوانان جامعه حاکم گردید نظم آن جامعه مختل گردیده درنتیجه محتاج کمک های استعماری میگردد شرکت زن جامعه به نحوی که امروز آرزو میشود شعار استعمار بوده وضربهٔ کاری بر اخلاق جامعه محسوب میشود .

برای اینکه ذهن خوانندهٔ محترم سابقه پیدا کند به تربیت اخلاقی در دو کشور مقتدر امروز که در راس جوامع استعماری قرار دارند اشاره می نمایم . وبه بررسی اجمالی فحشا در امریکا و شرب شراب در شوروی می پردازیم .

فحشا در امریکا :

جوامع استعماری از نظر تربیت اخلاقی خود دچار مشکلات فراوان اند و عمداً میخواهند مستعمرات شانرا به آن امراض مبتلا کنند ، در اخبار روزنامه

ها و کتب از تزایدو فجایع فحشا و سردرگمی تا دیوانه‌گی وولگردی نسل جوان در امریکا چیزها میخوانیم که موبربدن آدم راست میشودو آدم به این فکر می افتدکه حقا تمدن مادی امروز جز وحشت وضلالت چیزی بار نیاورده است .

به گذارش مجله سروش سال هفتم شماره ۳۱۸ "در امریکا درهرسال بیش از یک ملیون نوجوان بین یازده و هفده ساله ازخانه فرارمیکنندکه نیمی از آنها را دختران نوجوان تشکیل میدهد" ازچنین نسل تمدن چه چیزی میتوان انتظار داشت . تمدن امروزی الدالخصام است که پهلک الحرث ونسل از پیامدهای آنست .بدبختی وشقاوت ازین چه بیشترچگونه چشمی باشد که به بیچارگی چنین حال اشک نریزدو آن اینست که "طبق گذارشات دولتی امریکا درهرسال حدودپنج هزارنوجوان که هویت آنها معلوم نشده درقبرهای ناشناس مدفون میشوندوتعدادپنجاه هزارنفر ازجوانان ،خیلی ساده ناپدیدمیشوندهیچکس نمی داندکه چه اتفاق به سرآنها آمده است ."

مطابق گزارش اینهمان تعداد می باشد که ازخانه‌های شان فرارمیکنند دچارشناعت فحشا میشوند ودرهرگوشه وکنارکثیف وخبیث می میرند .این وضع ظاهرا" برای کشورهای استعماری مشکلات تولیدمی کندولی خالی ازمفادنیست چه بدان سبب عمراستعمارطویلترمیگردد .

شراب نوشی درروسیه :

پرواضح است ملت های مستثمره وکشورهای مستعمرهٔ شوروی بارمظالم بیشمار حکومت کمونیستی را میکشند اگرامکان ریفراندوم درآنکشور میسر باشداکثریت قریب به ۸۰ % مردم روسیه ازرژیم کمونیستی وحکومت وقت اظهار تنفروبیزاری میکنند .درشرائط فعلی اکثریت ناراض قادربه تنظیم وتشکل مردم برای قیام بنابرشرائطیکه قدرت استعماری درآنکشوربارآورده است ، نیستندوبرای آن فرصت کافی ولازم ضرورت است ازسوی دیگرشوروی بوسیله شیوع تقریبا" عام شراب نوشی مردم آن کشوررا ازنعمت تفکر ،تدبروانديشه بازداشته است وشرائط رابوجودآورده است که مجبورا" یک تبعهٔ شوروی اوقات شبانه روزی اش چنین بگذراند . هشت ساعت الی ده ساعت کارا جباری است ،حتما" بایدانجام دهد .وهشت ساعت برای یک انسان لازم است بخواب برود ، ویک ساعت شان به رفت و آمدبه جای کارمصرف میشودوحداقل یک ساعت دیگربایدصرف غذا شودوشش ساعت برای تفکروتدبروتفریح ودیدوادیدخویشاوندان دوستان وپذیرائی ازمهمانان وغیره حالات باقی می ماندوآنهم صرف بیخودی وبدمستی و

سکر شراب نوشی می گردد و غالبا این شش ساعت برای بیخودی و دیوانگی آنها کفایت نمی کند و ناچار ساعات خواب وگاهی ساعات کار شانرا دربر میگیرد و حکومت کمونیستی بااین طرح این سود را می برد که ملت هرگز فرصت پیدا نمیکنند که به نظام اداره، اجتماع، حکومت و وضع زندگی خود شان تفکر و تدبر نمایند. از میان رفتن این شیوه در آنکشور روزنهٔ امیدیست که امکان بوجود آمدن انقلاب را تقویت می بخشد.

استعمارگران کمونیست و استثمارچیان محلی در آن مملکت تا آخرین رمق سعی می ورزند تا مسئولیت مستقیم سیستم های اخلاقی را در جوامع در اختیار داشته باشند.

استعمار و نظام :

قدرت های نظامی امروز بیشتر در خدمت استعمار بوده و برای ارعاب کشورها و ملت ها بکار برده میشود و چنان پهنه رعب آور را تشکیل داده است که دل هیچ جنبدهٔ درروی زمین از ترس وحشت آنها خالی نیست. قدرت نظامی برتر به استعمار فرصت داده است و امور سرنوشت ملت ها و کشورها تصمیم میگیرند بدون آنکه اجازهٔ داشته باشند یا حداقل آن ها را خالی کنند، و در پوشش پیمان های نظامی استعمار نمی گذارد ملت ها و کشورها از استقلال نظامی برخوردار باشند و آزادانه خط مشی های شانرا تعیین نمایند.

جامعه ملل با تاثیرپذیری از قدرت نظامی استعمار به مثابه آلهٔ در خدمت قدرت های بزرگ که کنیه کشورهای استعماری است عمل میکند، هیچ فیصلهٔ بدون اجازه و اشارهٔ آنها تحقق نمی یابد، مخالفت های که درین مورد رونما میشود نمایشی و عرضی بوده و از نیرنگ های استعمار است، ازین نیرنگ ها درگذشته بکثرت استفاده شده در آینده نیز استفاده میشود. درگذشته استعمار از طریق جامعهٔ ملل در سرزمین فلسطین برای یهود کانون تشکیل دادند که عرب را سوخت اروپا کانون استعمار از روس گرفته تا بریتانیا در تشکیل دولت یهود دست بدست هم دادند و اسرائیل امروزی را بوجود آوردند. با المقابل دین، نظام و متفکرین یهود آلهٔ های برندهٔ دست استعمار اند که قلب بشریت را جریحه دار کرده و میکنند.

مسلمان هغه دی چې مسلمانان یې دلاس اړې دضررنه په امن وی او مهاجرهغه دی چې دهغه څه نه ځان وژغوری چې خدای (ج) ورنه منع کړی.

وحید "مژده"

هندوکش روسی کش است

درسنگرجهاد بدامان قله یی
باهندوکش زجورزمان داشتم سخن
این کوه پایدار بزرگ زمانه است
یادآورست عظمت ایثاراین وطن

اینجا کمین گهی است که رزم آوران یل
دام مهیب مرگ بدشمن نهاده اند
درراه مجد دین ووطن جان سپرده اند
خون داده اندوخاک بدشمن نداده اند

فریاد کردم هندوکش ای دژاستوار
ازبهر ماچودامن پرمهر مادری
باران بیم خصم نلرزانده پیکرت
توسخت سنگری وتوسدسکندری

تا این سخن بگوش بلندهندوکش رسید
پاسخ بداد بازبه پژواک گفتنم
دیگرنه هندکش که بخوان روس کش مرا
کم دیده ئی بچشم خودت روس کشتنم

بی تومن استوارنیم پایدارنی
ایمان توست مایه این استواریم
تا وحدت است قامت ما خم نمی شود
توپ وتفنگ توچوکند پاسداریم

جهادی ادب

فضل ولی "ناګار"

د هجرت ډالی

د هجرت ډالی
درب ستره استازیه سلامونه دی په تاوی
درودونه دی په تاوی رحمتونه دی په تاوی
ای ډیره نازولی مزمله ،مدثره
طه ،یسین ،اسری داخطابونه دی په تاوی
عظیم عرش دی راتیت شولو تعظیم ته په ادب
دلامکان له لوری پیغامونه دی په تاوی
لولاک دی مرتبه کړله ، له حدڅخه سیوا
ښیسته داوازه زمکی آسمانونه دی په تاوی
خاوندته چې عرضی وړی کله وینې دحسین
زمونږ دشهیدانو فریادونه دی په تاوی
دکوندویتیمانو دظالم ،کافرله لاسه
دخوارا وبی پناه امت عرضونه دی په تاوی
راغواړی چې کوثرته رومبی ترې ماشومان
روسی ستم وزلوته جامونه دی په تاوی
چې یادیی لاتاندکړی د"حمزه" (رض) دقربانی
دی سخت میدان ګټلوله سوالونه دی په تاوی
درڅخې چې دلی ،دلی قافلی په وینو رنګ
داوردلاروو شفاعتونه دی په تاوی
رحمته دعالم ،شه دتش لاسو مددګار
خواله دافغانانو سوی زړونه دی په تاوی
هیواد موچې ازادشی اسلامی محمدی
غلبیل غلبیل سینې اومات سرونه دی په تاوی
ولاړدرته "ناګار" دی د"سلمان "له ملکه اغوا
ډالی کی دهجرت مړاوی ګلونه دی په تاوی

از کلیات سعدی

در ستایش
حضرت رسول الله

چو مرد رهرو اندر راه حق ثابت قدم گردد
وجود غیر حق در چشم توحیدش عدم گردد

کمر بندد قلم گردا رسر در پیش و لب بر هم
بهر حرفی که پیش آید بتا رک چون قلم گردد

ز چوگان ملامت تا در آنگس روی برتابد
که در راه خدا چون گوی سر تا سر قدم گردد

سم پیکران سلطان را در این میدان کسی بیند
که پیشانی کند و نمیخ و همچون نعل خم گردد

تو خواهی نیک و خواهی بد کن امروز اینجا
عمل گر بد بود و نیک برعامل رقم گردد

مبین کز ظلم جباری کم آزاری ستم بیند
ستمگر نیز روزی کشتهٔ تیغ ستم گردد

درین گرداب بی پایان منه تا رشکم بر دل
که کشتی روز طوفان قه از با رشکم گردد

بسعی ای آهنین دل مدتی با ری بکش کاهن
بسعی آئینه گیتی نما و جام جم گردد

تکا پوی حرص تا کی خیال از طبع بیرون کن
که محرم گر شوی ذا تت حقایق را حرم گردد

کبا ئر سهمگین سنگیست در ره ما نده مرد مرا
چنین سنگی مگر دا یر بسیلاب ندم گردد

غمی خورکان بشادیهای بی اندازه انجامد
چو بیعقلان مرو دنبال آنشادی که غم گردد

خداوندان فتح ملک و کسر دشمنان را گوی
بر ایشان چون بگشت احوال برما نیز هم گردد

دلت زا دیده ها بردوزتا عین الیقین گردد
تنت را زخمها برگیرتا کنزالحکم گردد
درونت حرص نگذاردکه زربردوستان پاشی
شکم خالی چو سر پاش تا دستت درم گردد
خداوندا گرافزائی بدین حکمت کدبخشیدی
مرا افزون شود ذی آنکه از ملک توکم گردد
فتادا ندرتن خاکی زابربخشت قطره
مددفرما بفضل خویش تا این قطره یم گردد
امیدرحمتست آری خصوص آنراکه درخاطر
ثنای سیدمرسل نبی محترم گردد
محمد (ص) کزثنای فضل اوبرخاک هرخاطر
که بارد قطرهٔ درحال دریای نعم گردد
چودولت یابدم تحمیدذات مصطفی گویم
که دردریوزه صوفی گردا صحاب کرم گردد
زبان را درکش ای سعدی زشرح علم اوگفتن
تودرعلمش چه دانی باش تا فردا علم گردد
اگرتوحکمت آموزی بدیوان محمد رو
که بوجهل آنبودکه خودبدانش بوالحکم گردد
زفقرحاودانی رستی وصاحب مال دنیا شد.
هرآندرویش ما حبدل کزین درمحتشم گردد

* * *

عن عبدالله بن جریر رضی الله عنه قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم . "من لایرحم الناس لایرحمه الله "
"متفق علیه "

دعبدالله بن جریررضی الله عنهمانه روایت دی فرمایی :رسول الله صلی الله علیه وسلم وفرمایل :" څوک چې په خلکورحم ونکړی خدای (ج) به په ده رحم ونکړی "

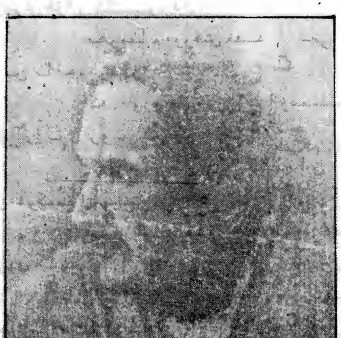

علامه اقبال - فیلسوف شهیرشرق وشاعراسلامی

بیاکه بلبل شوریده نغمه‌پروازاست
عروس‌لاله سراپاگرشم‌وناز است
نوازپرده غیب‌است‌ای مقام شناس
به‌ازگلوی غزلخوان نه زرگ ساز است
کسی که زخمه رساند بتارساز حیات
زمن بگیرکه آن بنده محرم‌راز است
مرازهرزه گویان جهان خبرکردند
ولی زبان نگشایم که‌چرخ کج‌باز است
سخن درشت مگودرطریق یاری کوش
که صحبت من وتودرجهان خداساز است
کجاست منزل این خاکدان تیره‌نهاد
که‌هرچه‌هست‌چوریگ روان به‌پرواز است
کنم گلی زخیابان جنت کشمیر
دل ازجریم حجاز و نوازشیراز است

به‌استقبال غزل شاعرشرق علامه اقبال

سوای دردکه درپرده‌های این ساز است
حدیث رنج والم درکمال ایجاز است

"ای ناشناختهٔ من ! توتولد نیافته به‌غربت یتیمی گرفتار شدی، من لحظاتی سیرت وصورت پدرت را دیدم واما تودستان نوازشگر او را لمس نکردی . . "

وبه این ترتیب ماه‌ها سوگوارانه سپری می شد، هفته‌ها پیهم می‌گذشت، روزها به‌ساعت‌ها ودقایق به‌ثانیه‌ها تقرب میکردند تا اینکه آن لحظهٔ موعود تاریخی فرارسید.

لحظه‌ایکه زمین وزمان به فرارسیدن آن می بالیدند، عرش وکرسی و لوح وقلم به‌آن افتخار میکردند.

همه موجودات کرهٔ ارض چشم براه چنین لحظهٔ فراموش ناشدنی درتاریخ کائنات وعالم موجودات بودند.

سرانجام لحظهٔ هیجانی، لحظهٔ فراموش ناشدنی، لحظهٔ تاریخ ساز ولحظه ایکه همه موجودات حاضر وحال ومستقبل انتظار فرارسیدن آنرا داشتند فرارسید.

آری ! تاریخ خلقت شب دوشنبه (۱۲) ربیع الاول سال عام الفیل راچون مروارید سجه درصدف ، دراعماق قلب خودبیادگار دارد.

پاسی ازشب گذشته بودکه ناگهان آتشکدهٔ "پارسیان" که هزاران سال چون شعلهٔ درخشان می درخشید، به‌خاموشی گرائید، ایوان "کسری" بان عظمت ومحکمی که بنا یافته بود، مانندکلبهٔ محقرگلی که درمقابل اندک ترین لرزش زمین فروریزد، بلرزید وچهارده کنگرهٔ آن فروریخت، بند دریاچهٔ "دجله" شکست کرد وسیل خروشان جاری گشت و . . .

وعاقبت الامرمنجمی که درحوالی مکه اتراق نموده بود، مشاهده‌کردکه درآن تاریکی شب موج نورپرتلاتووچشم خیره کن ازآسمان بسوی زمین فرومیایدوهم زمان باآن اجسام بالداری نیزدرمیان این انوارسرازیر میشوند، فکرکرد خیالاتی شده است، ازحیرت وتعجب زیاد ازجا بلندشدوسراز خیمه بیرون کرد.

ولی دیدکه این تصورنیست، بلکه حقیقت است واین آمدوشدنوروا جسام بالدارهمچنان ادامه دارد.

بی مهابا بسوی نورشتافت تا اینکه خودرا درمقابل خانه‌ای یافت که انوار یکدرخش واجسام لطیف بالای آن خانه فرودمیایند.

ازساکنین خانه حال پرسید؟ عبدالمطلب درجوابش گفت ! "آنچه خداوند قادروتوانا اراده فرموده بود، همان شد، درین خانه طفلی پابعرصهٔ وجودگذاشته که نواسه‌ام میشود.

به‌تدریج ساکنان مکه ازتولد نواسهٔ عبدالمطلب آگاهی حاصل کردند.

نهفته دربم وزیرش هزار شکوه دل
بهرمقام ورهش خفته لمی رازاست
نه هرکه بشنوداین ناله دردمن داند
که دورقحطی دردآشنا وهمرازاست
اسیرجلوهٔ دیدارآن پری رویم
که درملاحت حسنش ندان اعجازاست
نگارپرده نشین درکمال مستوری
بهرخرام قدم جلوه گاه صدنازاست
بغیردیدهٔ دل روی یارنتوان دید
شکارمعنی این اوج، کارشهبازاست
بروتوشب پره جولانگاه دیگرجوی
که این فضازعقابان تیز پروازاست
هرآنکه غافل نیرنگ عصرحاضرشد
حریم کشورا وچکمه کذب سربازاست
شکوه وعظمت فریادتونوید دهد
رسیده دورهٔ پایان سرآغازاست
اگرچه ذره خاکی زخاک خودبرخیز !
بسوی منزل خورشید عزم پروازاست
احمدوحید "مژده"

به مناسبت تجلیل سالگردتولدعلامه اقبال

شخصی که برده نفرنیزحکمران مقررشود، اورادرروزقیامت ،درحالی (نردخداوند"ج") احضارمیکنندکه درگردن اوطوق میباشد - گردن او را ازاین طرق ، عدالت اورهاخواهدکرد، وظلم اوراهلاک خواهدنمود- به این معنی که باهمان طوق به جهنم سوق داده خواهدشد.
(حدیث شریف)

امان الله نصرت

ای زمونږ لویه رهبره!

د نړۍ کړلی روښانه د منزل په توره لاره —
ای زمونږ لویه رهبره ای زمونږ لویه سالاره
د وحشت په تورو شپو کی توپا نو نوزلزلوکی —
لا لهنده بشریت ته په اهو نو او سلګو کسی —
چه اخته په مصیبت و مد وختونو په تیا روکسی —
یا غی شوي یا غی شوي وه د کمر عقیدو کسی —
تاپیغام د خلاصون را وړ د نړۍ له لوي واکداره
د حق نوم ا خیستل گران وه د بتا نو بنده ګی وه —
جنګ جګړې قتل و قتال و ظلم زور او دوه رنګی وه —
د فتنو لمن خپره وه ز ړونه یو بل ته خیرن و —
د بشر په برخه غم و اوزلیله زندګی وه —
تا د ژوندرا زونه را وړل دې ویده بشر لپاره
هره خوا کی بربریت و هري خوا ته ویشانی وه —
لاره ور گمه د ژوندون وه د ظلمت حکمرانی وه —
چا سجدې کولی لمر ته چا سجدې کولی غورتنه —
وو د وړ د وینو ته ناست وه جهالت اونادانی وه —
ته ناجی د بشریت شوي اې د نړۍ ژوند سهاره
خیرن ز ړونه دي روښانه کړل د ایمان په مشالونو —

بخښنې دې کړې نسکورې د توحید په پیغامونـــو
تا د حق له د بسنا نه معرفت خلکو ته راوړو ـــ
جوړ قیامت او زلزلې شوې د الحاد په مناړونو ـــ
ته رحمت یې ټول عالم ته د توحید علمبردا ره ـــ
ستا را تلو سره سحر شو ستا را تلو سره رڼا شوه ـــ
د ژوند و ن بیړې په امن د و ختونو له بلا شوه ـــ
انسا نا ن دې له ذلت نه د نهضت په لورروا ن کړل ـــ
تورجها ن دې نورا نی کړ تورې شپه لا ره سپا شومـــ
ستا نا مه نه سپیلنې شم زه نصرت په خوخوا ره
ای زمونږ لویه رهبره ای زمونږ لویه سا لا ره

د دغدای په لارکې یې لاس غوڅ ،ښپه ټپي او احساسات یې ډیرژوندی دی

به جبهه خواهم رفت

به جبهه خواهم رفت !

شعری است که زیرعنوان عزم بقلم شاعرجوان سال کشورکه برخاسته از انقلاب است ورگ رگ او مملو از سرود جاودانه قلب سنگر وتصویرموثر زمین، زمان وفضای غبارآلود افغانستان کهن است وعزم راسخش را در قالب کلمات آبدار، جملات موثر وفقره های ثابت واستوار که همه شان درمجموع پیکرمجسم معنویت وعزم محسوس شاعررا بازگو میکند، با زریخته وبا تک تک مجاهدان ومهاجران ازکشوردردودلی داردکه انک میخوانید.

(اداره)

به جبهه خواهم رفت !
به جبهه خواهم رفت !
سفربه میهن درخون تپیده خواهم کرد
شفرحجم آهن وآتش
سفربه کشورتکبیر
سفربه کلبه کلبه ی ویران
سفربه دیده دیده ی گریان
سفربه قبله ی اخلاص
درسحرگه ی خون ...
به جبهه خواهم رفت !
وبا مهابت تکبیر
دوباره لرزه به کسرای جورخواهم ریخت
دوباره خطبه ی خونین به شهرخواهم خواند
دوباره هابلیان را زهیبت قرآن
وسوره ی مبارک آهن
نویدخواهم داد !
به جبهه خواهم رفت !

به حکم آیت ایثار
شراره بردل " افراسیاب خواهم زد
شرنگ تلخ زمان را بکام "اسکندر"
دوباره خواهم ریخت !
وسینه ی " چنگیز" !
به تیرآتش خشمم کباب خواهدشد !
غرورارتش " فرعون " !
به موج دجله "جیحون " حباب خواهدشد !
وخون "تیمورلنگ " !
به جام فتح زمانها شراب خواهدشد !
به جبهه خواهم رفت !
وازبلندباره ی خون
اذان فتح به گوش زمانه خواهم ریخت !
به شهرسرخ شهادت نماز خواهم خواند،
وبا پیام فجررهائی
سرودسبز درامواج نورخواهم کاشت
به جبهه خواهم رفت !
به جبهه خواهم رفت !

گزیده یی از سروده های گلبانگ بلال تخلیق برادرخراسانی

یاردی که اغیاردی!!!

محمدنعیم "تائب"

ماویل درته چی یارندی اغیاردی ؟!
تاویل راته اغیارندی دایاردی!!!

ماویل درته وطن ته به دی مارشی ؟!
تاویل راته د دوست دی داغمخواردی!!!

ماویل چی وطن وال به دی په دارکړی ؟!
تاویل چی دغه د رندی گلزاردی!!!

ماویل چی په دوستی کی به دی گوټ کړی ؟!
تاویل چی ازمویی مې واروادی!!!

ماویل چی منگنی آسیاته گوره ؟!
تاویل چی په هغه هم دابهار دی!!!

ماویل چی داپا ماردی تهول به وخوری ؟!
تاویل چی داسی ندی دادلدار دی!!!

اوس دی ولیدلی وینی چی بهیږی ؟!
درته پته شوه چی یاردی که اغیاردی!!!

په باروتوپه مرمیویی سوری کړی یه ؟!
لایی وگوره چی ماردی که غمخواردی!!!

نورلاځه ستا استادان یی هم په دارکړل ؟!
اوس دی واردی که دادا ردی که گلزاردی!!!

ځان تیارکړه واردستادی چی دی گوټ کړی ؟!
په غوسه راته مکاریږی دیرپکار دی!!!

وطن وال به دی خدای بچ کړی هم وطن دی ؟
دتاشکند دخلکوعوندی ستابهارد ی!!!

چی ببرک ،امین ، تره کی یی کړل ختم ؟
نن هغه دستادلدار ورته شبا ماردی!!!

زه " تائب " به درته څه نصیحت نورکړم ؟!
دابه ووایم آشنا خستم دی کارد ی!!!

انسان وحشی

دوران کودکی را دریکی ازروستاهای کوهستانی دورازشهرسپری نمودم زندگی وتامین معیشت آن سامان ، اکثراً استوار به شکارجانوران هوائی وحیونات جنگلی وکوهی مانند ، شیر ، پلنگ ، آهو ، گرگ ، گوزن وخرگوش وغیره بودکه ازگوشت وپوست این حیوانات استفاده های مورد نظرصورت می گرفت بدین لحاظ داشتن تفنگ برای عادی ترین وفقیر ترین افراد این منطقه ضروری بوده حتی اکثراً بجای سائروسائل ضروری حیاتی ، داشتن تفنگ را ترجیح می دادند .

انسان هرطرف نگاه می کرد ، شکاربودوانسانهای شکاری بنظرمی رسید ، هرطرف نغیر باروت وگلوله هابه گوش می آمد .

من ازدیدن این صحنه هابه فکرفرومی رفتم ازیکطرف صحنه های شکارپرنده های قشنگ وزیبا مرارنج می داد ، درحالیکه ازشکارحیوانات درنده چون شیر ، پلنگ ، گرگ وغیره لذت می بردم وباخودمی گفتم اگر انسان ، این حیوانات رانکشند ، اینها انسانها راازمیان خواهندبرد ، پس حیوانات وحشی ودرنده رابایدکشت .

بعدازسپری شدن مدتی برای اولین باربه شه آمدم ، اتفاقاً روزی چشمم به شخصی افتادکه تفنگ بدوش دارد واینطرف وآنطرف درگردش است باخوداندیشیدم که ممکن درنزدیکی این شهر ، جنگل ، دشتی وجودداشته باشدواین شخص که لباسش ازدیگران تفاوت داشته وشبیه شکارچیان است می خواهدخارج شهر ، به شکارشیروپلنگ وسائرحیوانات وحشی برود

بعدازساعتی تاءمل دانستم که اینطورنیست ، این شخص نه منتظرکسی است ونه قصدبیرون رفتن ازآن مکان رادارد . بازبفکرم آمدکه درشهر حیوانی هم سراغ نمی شودکه وی شکارنماید ، پس چرا اینقدربادقت این طرف وآنطرف می نگرد که گویی حتماً صیدی رادیده باشد .

باتعجب وحیرت زده ازشخصی پرسیدم این آقاچرا اینجا باتفنگش ایستاده است ؟ مگرمنتظرکسی است ؟ ومی خواهدبیرون شهربرود ؟ آن شخص باخون سردی جواب داد : نه ، این آقا پلیس است وهمه روزه اینجا باتفنگش می آیدودرنقاط دیگرشهرهم افراددیگری مثل وی وجوددارندکه مصروف —

حفاظت شهرانند، با زبا تعجب بیشتر پرسیدم: پس تفنگش را بخاطرچی به شانه گرفته است؟ آن شخص سرش را نزدیک گوشم آورده آهسته گفت: کسانیراکه ازفرمانش سرکشی کنند، می کشد.

ازشنیدن این سخن، حالم دگرگون شدوبعدازلحظه یی به اطاقم برگشتم روی بسترخوابم درازکشیدم وبه فکرفرورفتم، با خودگفتم: آیا ممکن است انسان را با تفنگ زدوکشت؟ آیا امکان داردکسی انسان - این یگانه موجودزیبا وارزشمندجهان خلقت را بکشد؟ آیا وجدانی جرئت انجام این عمل را خواهدداشت؟ آیا تا بحال عملی چنین فجیع درروی کره زمین صورت پذیرفته است؟

باز همان صحنه های روستای خودما درنظرم مجسم می شدکه مردم آنجا، حیوانات درنده ووحشی را شکارمیکردند، با خود می گفتم، آنها حق داشتند که بجا بودکه حیوانات موذی ووحشی شکارمی کردند، اما درشهر، بجای حیوانات وحشی، انسانها را شکارمی کنند؟ آیا تفاوت میان شهروروستا همین است؟

اینها همه پندارها وافکاری بودکه روزها اعصابم را شکنجه می نمود و آزارمی داد، تا اینکه روزی درشهر، با انبوهی ازین افکار، جهت انجام کاری مصروف گردش بودم، که ناگهان صدای مهیبی، نظرم را جلب کرد، سرم را برگردانیدم ودیدم، شخصی درحالت فرار است، وآقای پلیس به عقب وی می دود وپیوسته اورا امرتوقف می دهد. اما آن شخص با هیجان تمام فرارمی نماید. مصروف تماشای این صحنه مهیج وحیرت آورشدم که یکبارصدای فیرتفنگ آقای پلیس بلندشدوشخص فرارکننده به زمین افتاد، مردم همه دوراورا حلقه زدند وآقای پلیس هم خود را بالای وی رسانیده ایستاد. هرکسی شتابزده ازیکدیگردرموردحادثه می پرسیدندو حقیقت آنرا جویا می شدندکه ناگهان شخصی ازدورنمایان شده، درحالیکه قطرات اشک ازچشمانش فرومی ریخت وگلویش راغصه می فشردگفت: این شخص را نگذاریدفرار کند، این شخص متجاوز، دزدوقاتل انسانهای بی گناه ومظلوم، قاتل یک خانواده با تمام اعضایش، قاتل طفلکان پاک وبی دفاع! بعداً معلوم شدکه شخص فراری، یکی ازجانیان حرفوی بوده که درظهرکه بخاطربدست آوردن طعمه ئی داخل یکی ازمنازل شده، مادروا طفال آن خانواده رابقتل رسانیده ومی خواست، اموال آنانرا به سرقت ببرد اما پس ازقتل وکشتار ساکنین منزل، افشاه گردیده پا به فرارمی گذارد.

سربازهای چوبی

(واسیلی الکیف)سرباز روسی بروی تخت خوابی دریکی ازشفاخانه‌های کابل افتاده وچشم به سقف اطاق دوخته است ، حدودبیست سال ازسنش می گذرد .صورت لاغرواستخوانی اش حکایت ازایام سختی داردکه بروی گذشته است چشم های سبزرنگش راگاهی پرده‌ای ازاشک می پوشاندولی او سعی داردکه هم اطاقی هایش که آنان هم چون لکیف مجروح اند متوجه اشک رختنش نگردند .

او دومین فرزندخانواده است یک برادربزرگتروک خواهرکوچکتراز خود دارد پدرش راننده تراکتوردریکی ازمزارع دلتی ومادرش کارگریک کارخانهٔ تهیهٔ لباس است ،برادربزرگترش ازدراج کرده ودرشهری دوراز زادگاهش مشغول کاراست .اما خواهرش کاترینا آخرین سال تحصیل خویش درمکتب راسپری می کند .

و هشت ماه قبل به افغانستان فرستاده شدوهمراه باگروهی‌دیگر ازهمقطارانش به قوای روس درپایگاه کیله‌گی درشمال افغانستان ملحق گردید .

الکیف چشمهایش رامی بندد ... چهرهٔ پدرومادردرنظرش مجسم می شود ... بیادشبهای سردزمستان می افتد ، موقعی که دانه‌های برف آرام آرام - شهررا درپرده‌ئی سفیدرنگ می پوشاند.با خودمی گوید .

زمستان نزدیک است ! من چقدرازنشستن درکنارربخاری لذت می بردم . که درشبهای زمستان که همهٔ خانواده نزدیک بخاری می نشستند معمولا" مادرش مشغول بافتن جاکت می بودوپدرش درحالیکه پیپ چوبی بزرگ خویش را باآهستگی می کشیدودودآنرا بانفس‌های کوتاه بیرون می‌فرستاد داستان های جالبی تعریف می کردومادرش درحالیکه به‌بافتن مشغول بودباحوصله به‌حرفهایش که‌گاهی برایش تکراری هم بودگوش میداد !

برای یوری خاطرات پدرش ازجنگ دوم جهانی بسیارجالب بودهرچند پدریوری درزمان جنگ خیلی جوان بودولی خاطرات خویش راچون سربازی کارکشته تعریف می کرد .

مادربرابرتجاوزهیتلرچون کوه ایستادیم ! ... امشکلات زیادی داشتیم نه غذابه‌حدکافی وجودداشت ونه سلاح ومهمات ولی آنچه که‌توانست ما

را به پیروزی برسانند عزم وتصمیم ما بود... ما بخاطر کشورخودمی جنگید ولی با دشمن درخارج ازمرزهای کشورش می جنگید.. ما انگیزهٔ قوی برای دفاع داشتیم ولی سربازان دشمن همیشه زخودمی پرسیدکه ما درین کشوربیگانه ویخ بسته بخاطرچه می جنگیم ؟ آنان انگیزهٔ این تجاوز راکه هیلترتفهیم کرده بوددرعمل مواجه باشکست می دیدند ...

کشوربیگانه ویخ بسته !! این جملهٔ پدرهمیشه درگوش یوری طنین می انداخت . اوقبل ازآمدن به افغانستان مفهوم این حرف رابدرستی درک نمی کردولی درطول چندماه ماندن درین سرزمین این بیگانگی را به تمام وکمال احساس کرده بود .اوحتی درتابستان که برعکس کشور خودش درین سرزمین گرم وآفتابی اش سردی یخ را دررفتارمردم وچهره هائی که باآنان مقابل شده بوداحساس میکرد. یوری اینک بدرستی می دانست که حتی درپشت چهرهٔ ظاهربی تفاوت یک افغان دنیای ازانزجار ونفرت ازروس نهفته است ...

بیادروزی افتادکه فردایش به افغانستان اعزام میشد ،آنروزدریک مجتمع بزرگ نظامی درتاشکندیک افسربالارتبه درجمع سربازانی که قرار بود عازم افغانستان گردندسخنرانی پرشوری ایراد کرده بودکه باکف زدنهای شدید بدرقه گردید...

شما بزودی به سرزمینی قدم می گذاریدکه موردهاجم اعلام ناشده از جانب امریکا،چین،وپاکستان قرارگرفته است !!!

... اینک یکبار دیگربرای ارتش ظفرمندسرخ دوران ایفای یک رسالت انقلابی فرارسیده است ...

دفاع ازدوستان ،یعنی مردم افغانستان دربرابرقوای متجاوزخارجی ... درین جنگ مقدس شما مردم افغانستان وهمه زحمتکشان ونیروهای صلح دوست جهان را درکنارخواهیدداشت !!

یوری درتقریباً هفت ماه دردهها عملیات نظامی شرکت کرد .ازحمله به روستاها گرفته تاقرارگاه های مجاهدین، اوازقدرت این نیروهای که گاهی برایش غیرمرئی بودنددر شگفت بود،ولی اودرهیچ یک ازین عملیات موفق نشد درمیان کشته شدگان ،مجروحان یا اسیران حتی یک سرباز چینی ،امریکائی ،یاپاکستانی بیابد ... چهره هاهمه برایش آشنا بودنددهقانان وزحمتکشان !

درنامه برای پدرش بشکل کنایه آمیزنوشته بود. مشکلات این جنگ برای ما ازجنگی که شما درآن درگیربودید بیشتراست .بیشترازاین نمی توانست چیزی بنویسدزیرا استخبارات نظامی نامه های سربازان راکنترول

می کندتا اخبار ناخوش آیندبه خارج درزنکنند.
درتقسیماتی که بمجردرسیدن به پایگاه کیله‌گی صورت گرفت یوری عضو دسته‌ئی گردیدکه جوانی بنام ماکسیمویچ نیزدرآن شامل بود. ماکسیمویچ ازاهالی اوکراین بودوبیست دوسال ازسنش می گذشت اوچندماه قبل از یوری به افغانستان اعزام گردیده ونتیجه باشرایط کاملا" آشنا بود آشنائی باماکسیمویچ برای یوری فرصت خوبی بودبرای آشنائی بااوضاع ویوری دریافت که بین تبلیغات رژیم روسیه وآنچه که باآن درعمل اکنون مواجه است هیچ شباهتی وجودندارد.
بیادا ولین عملیاتی که درآن شرکت کرده بود افتاد، منطقه عملیات روستا های نزدیک کیله‌گی بود. صبح زودروستاها بوسیله تانک های زیادمحاصره شدوقتی یوری بادیگرسربازان داخل روستا شدند همه چیزآرام بودسپیده‌ء صبح تازه دمیده ونسیم بهاری بوی خوش سبزه وگل های خودرورا به مشام می رسانید.
بادمیدن نخستین شعاع طلائی خورشیدهجوم آغاز شدوبرعکس انتظار مقاومتی ازداخل روستا صورت نگرفت. الاغ ها وقاطرها واسپ ها نخستین قربانیان حادثه بودندکه باگلوله های کلاشینکوف کشته شدند.
یوری باناباوری به این صحنه می نگریست! وی برای ماکسیمویچ صحنه کاملا" عادی بود اودرحالیکه باصدای بلندمی خندیدبه یوری گفت خیلی پرهیجان است ... مثل صحنهٔ یک فیلم، نیرکن، حیف است اگر درین بازی شرکت نکنی!
وبعدوقتی متوجه حیرت یوری شدگفت:
توتازه آمده ئی اماکم کم عادت می کنی
مگراین حیوانات چه‌گناهی مرتکب شده‌اند
آه دوست من ... مگرنمیدانی که حمل ونقل اسلحه ومهمات بوسیله این ها صورت می گیرد؟ دستورداده‌اندکه بایداینها راازبین ببریم.
سربازان گروهی ازمردمان ده راازخانه‌های شان بیرون کشیدندوبا خشونت آنانرادرکناردیواری نزدیک مسجدروستا بردند، یوری وماکسیمویچ نیزموظف به مراقبت ازاین گروه گردیدندکه کم کم به تعدادشان افزوده میشد.
ماکسیمویچ گفت:
اینها رامی بینی؟ ظاهرا" مردمی بی آزارندهیچ کدام کمترازچهل وپنج سال ندارندجوانان شان یابه باسمچی ها پیوسته اندویاقبل ازآمدن ما ازده فرارکرده اندتابه سربازی برده نشوند! ما این پیرمردان! یا

تولد این طفل نوزادفصل تازهٔ مشیت خداوندی نیازبودکه هیچکس ازآن خبرنداشت .

هفت روزازتولد این نوزادسپری شده بودکه باردیگردرسرای "عبدالمطلب" محفل خوشی وشادمانی برپاگشت ،بزرگان قریش ومکه گردهم آمدند ،سفره ها پهن شدومسکینان ازغذای تهیه شدهٔ گوشت شترسیرگشتند ، درخانهٔ دیگر زنها با "آمنه" گرم صحبت بودندو"آمنه" بدون توجه به سخنان دیگران هرآن بسوی نوزادش می نگریست ، هزاران مرتبه سیمای "عبدالله" رادر صورت اوجلوه گرمیدید .

نوزادبسیارآرام بود ، کمترمی گریست ، کمترمو جب تنگ حوصلگی مادرش شکل وشمایلش چنان زیباصورتگری شده بودکه بیننده را درنگاه اول مجذوب خودمیکرد .

یکی ازبزرگان قریش روبه عبدالمطلب کرده گفت :

ای عبدالمطلب ! نام این پسر راچه گذاشته یی ؟

عبدالمطلب کمی درتنگ کرد ، لبخندی روی لبانش نقش بست وباکلام آرام مهرآمیزودرعین حال قاطع گفت " محمد ... محمد ..."

آن پیرمردقریشی گفت :" این نام میان اعراب چندان مرسوم نیست ، چرااین نام رابه اوگذاشته یی)"

عبدالمطلب " باهمان طنین گرم ومحبت آمیزادامه داد : "نامش را "محمد" گذاشتم زیراکه اوهم کم نظیراست "بعدآهی کشیدوگفت :"امیدوارم که عزیزآسمان وزمین شود ..."

حاضرین مجلس این نام رابرای نوزاد"عبدالمطلب" تبریک وتهنیت گفتند ،مهمانی تمام شدوهمه سپاسگویان خانهٔ "عبدالمطلب "راترک گفتند .

باگذشت ایام این طفل یتیم زیرسایهٔ مهرپرورمادرفداکاروپدرکلان دلسوزبزرگ میشد .

درمیان بزرگان قریش رسم برآن بودکه اطفال شیرخواررا برای پرستاری وشیردادن به زنان قبایل بادیه نشین می سپردند .قبایل خیمه نشین سال چندمرتبه به مکه میامدندوباپذیرفتن فرزندی ازخانواده اعیان واشراف پول ومزایای بیشترمادی کسب می کردند .

"حلیمه "دختر"ابوذویب "خانمی ازقبیلهٔ "بنی سعدبن بکر"که چون موفق نشد ازفامیل ثروتمندی طفلی رابرای شیردادن وپرستاری بگیرد ،لذا به پذیرفتن "محمد" (ص) راضی شد

خودشان دشمن اندویا حامی دشمن ! هرگزحرفهای شان را نبایدباورکرد.
افغانها همه بلااستثنا مردمی غیرقابل اعتماداند! لحظاتی سپری شد وسپس صدای پاهای ازعقب دیوار بگوش رسیدعده ٔ ربازروسی با یک افسر ویک ملیشه ازمردم محلی ازراه رسیدند.افسربسرعت به سربازان همراهش دستوراتی دادوسپس صدازد:
ماکسیمویچ تووررفیقت بدنبال من بیائید.
وبعداشاره به ملیشه که لباس افغانی بتن داشت نمودکه اونیزبدنبالش برود.ماکسیمویچ به یوری گفت:
معطل نکن بدو،اگرسانس یارما باشدمیتوانیم غنایمی به چنگ بیاوریم
ملیشه درجلوبودویوری وماکسیمویچ وافسرتعقیبش می کردندبعدازطی مقداری راه که ازمیان کوچه های تنگ وپیچ در پیچ می گذشت جلوی خانه ئی با دیوارهای بلندکاهگلی رسیدند.ملیشه دررابشدت دق الباب کردولحظاتی بعدصدای قدم های سبکی بگوش رسید... تفنگ ها همه آماده فیربود. درباصدای خشکی بازشد وپیرزنی که قسمتی ازصورت خودرا پوشانیده بودمقابل آنان قرارگرفت وبادیدن آنان زیرلب مشغول دعا خواندن شدچهارنفربدون سوال وجواب داخل حویلی شدند،افسربه ماکسیمویچ ویوری دستوردادتا اطاق هارا بازرسی کنندوملیشه به پیرزن چند کلمه صحبت کردوبعدپیرزن.درحالیکه پوری وماکسیمویچ تعقیبش میکردند واردخانه شد.
دریکی ازاطاقها جوانی بیماردربسترخوابیده بودماکسیمویچ به اواشاره کردکه بلندشود پیرزن باحالت تضرع آمیزحرفهایی بزبان می راندکه برای یوری مفهوم نبود.ماکسیمویچ به پیرزن گفت پول پول!
پیرزن بسوی طاقچه چوبی که بدیوارکوبیده شده بودوبروی آن ظرفهای چینی راگذاشته بودندرفت ویکی ازچاینک ها رابرداشت بسرعت آنرا به سوی ماکسیمویچ درازکرد.ماکسیمویچ نگاهی بداخل آن انداخت لبخندی حاکی ازرضایت بروی لبهایش نقش بست بزحمت پولها را درآوردودرجیب گذاشت وبعددرحالیکه چاینک رادوباره به پیرزن میدادتکرارکردپول!
پیرزن گریه کنان دست هایش رابعلامت اینکه دیگرپولی ندارد تکان داد
ماکسیمویچ به یوری گفت:
همه جارا بدقت تلاشی کن شایدبازهم پول یا اشیایی گران قیمت وجود داشته باشد.
وبعدخودش مشغول بازکردن ساعت ازدست جوان بیمارگردیدوچون تعلل یوری رادیدبتندی گفت:

سستی نکن ! اگر در تلاشی نتوانی چیزی بدست بیاوری با مشکل اقتصادی مواجه میشوی خودت میدانی که معاش ما برای مخارف ما کافی نیست ! میخواهی نزد خانواده ات دست خالی و بدون هدیه برگردی ؟!
دیگر چیزی که قابل بردن باشد بدست نیامد و ماکسیموویچ اشاره بطرف جوان بیمار کرد و به یوری گفت :
کمکم کن که این لعنتی را ببریم
و سپس بدون توجه به فریادهای درد آلود پیرزن ، جوان را دو نفری کشان کشان به حویلی آوردند . پیرزن گریه کنان خودش را به افسر و ملیشه رسانید و با حالت تضرع آمیز حرفهای بزبان راندولی افسر با لگدی او را از خود دور کرد و جوان بیمار را درحالیکه بزحمت بروی پاهای خویش ایستاده بود بردند .
دو ساعت بعد تلاشی به پایان رسید در میان عدهٔ که دستگیر شده بودند فقط دو نفر وجود داشت که باید برای خدمت سربازی جلب میشدند بقیه همه مردان سالخورده بودند .
یوری و ماکسیموویچ بروی صفه مسجد نشسته و به این اجتماع از مردم هراسان چشم دوخته بودند بعضی از این افراد سربرهنه و پا برهنه بودند . یک افسر روسی به نوبت گریبان هرکدام را می دریدو روی شانه های شانرا معاینه می کرد تا مشخص گردد که آیا شخص تفنگ حمل کرده است یا نه . روی شانه پنج تن چنین آثاری بدست آمد که از بقیه جدا شدند . مردی از این جمله با چهره هراسان به نحو خنده آوری سعی می کرد تفهیم کند که آثار روی شانه هایش ناشی از حمل بار بوسیله طناب است وی ضربات شت ولگدیکی از سربازان اورا به سکوت وادار کرد .
عصر قبل از حرکت تانکها بسوی پایگاه این پنج تن اعدام شدند و ماکسیموویچ به یوری گفت اینکار فقط جنبه نمایشی دارد و هدف از آن ترسانیدن وارعاب روستائیان است تا به پارتیزانها کمک نکنند .
این نخستین تجربهٔ بود که یوری بدست آورد اما وقتی از ماکسموویچ شنید که همیشه کار به همین آسانی نیست و عملیاتی مانند عملیات امروز تقریبا استثناء بشمار می رود ، بفکر فرو رفت . مخصوصا صدای فریاد وشیون زنان و اطفال پس از اعدام پنج نفر او را سخت می آزرد . در بازگشت خارج از روستا صدای انفجار شدیدی بلند شد ، یکی از تانکها به مین برخورد که دو کشته و سه مجروح برجای نهاد .
صدای گفتگوی بلند دو نفر از هم اطاقی های مجروحش که با هم به شطرنج مشغول بودند رشته افکارش را پاره کرد . بر یدمن واسیلی با سر باندپیچی

شده اش یکبار دیگر در برابر دیمتری سربازی که از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفته و با عمل جراحی قسمتی از روده هایش را درآورده بودند، شطرنج را باخته بود. بزحمت سگرتی روشن کرد و دوباره غرق در خاطرات گذشته شد. بیاد عملیاتی افتاد که در آن دوستش ماکسیمویچ را از دست داد. مثل معمول روستائی را محاصره کردند مجاهدین که در داخل روستا مخفی شده بودند با یورش غافلگیرکننده ای عده سربازرا کشته و مجروح کردند و دستور عقب نشینی از روستا بوسیله قوا نداد ن عملیات صادر شد. یوری و ماکسیمویچ دور از روستا در بین یک جوی خشک سنگر گرفتند و بعد روستا با سلاح های سنگین درهم کوبیده شد. بیاد حرفهای دوستش ماکسیمویچ افتاد.

* یوری! تو میدانی که آمدن به افغانستان بخطرش می ارزد؟
* شاید تو از ماجراجوئی خوشت می آید؟
* نه دوست من اینطور نیست، کیست که نداند صلح و آرامش از جنگ بهتر است.

درین موقع صدای فیرهاوان بگوش رسید و بعد چند ثانیه انفجاری در بین ده رخداد و گرد و خاک زیادی به هوا بلند شد چهار هلیکوپتر به فاصله نسبتا نزدیک به سطح زمین راکت های خویش را بروی اهداف شلیک کردند.
ماکسیمویچ گفت:

* داشتن تصدیق جنگیدن در افغانستان برای یافتن یک کار خوب در شوروی بسیار تاثیر دارد.
* بلی! من هم چنین چیزی شنیده بودم.
* آه! نمیدانی چقدر آرزو دارم یک آپارتمان سه اطاقه داشته باشم...! شاید تصدیق جنگیدن در اینجا را بدست آوردن آپارتمان هم بی تاثیر نباشد...

صدای انفجار دیگری در داخل ده بگوش رسید و خانه ویران شد هلیکوپتر ها با ماشینداررهای ثقیل مشغول آتشباری درمیان درخت های داخل ده بودند. یوری به شوخی گفت:

* شاید در بازگشت بما مدال شجاعت بدهند!
* ماکسیمویچ درحالیکه دستش را چون سایبانی جلوی چشمش گرفته بود تا موفقیت هلیکوپترها را بهتر تشخیص دهد گفت:
* اصلا" به هرسربازی که زنده به شوروی برمی گردد باید لقب قهرمان اتحاد شوروی داد. جان سالم بدر بردن از جنگ "الله اکبر" خود قهرمانی است.

یوری گفت :

* من ترجیح میدهم زنده بمانم تا اینکه بمیرم وبروی تابوتم مدال شجاعت بگذارند ولقب قهرمان اتحادشوروی درفیابم بمن اعطا گردد!

* هلیکوپتر راکتی رافیرکردوبدنبال آن آتش سوزی درنقطه ای ازروستا آشکارگردید.

بزودی علامت حمله مجددبه روستا داده شد. یوری وماکسیموویچ نیزدوان دوان خودرابه دیوارکوتاهی نزدیک ده رسانیدندوبی هدف شروع به تیراندازی کردند.

یوری نتوانست تشخیص دهدکه چگونه اتفاق افتاد فقط صدای ناله کوتاهی رادرکنارش شنیدوتا برگشت ماکسیموویچ رادرحالیکه سرش رابزمین نهاده بود دید. یوری فریادزد.

* ماکسیموویچ ... زخمی شدی ؟

جوابی نشنید وقتی سراورابلندکرددیدگلوله دست درناحیه پیشانی اش اصابت کرده ومرگش آنی بوده است!

یوری برای آخرین بارسرت رابلب گذاشت وبعددرحالیکه دودآنرابه هوا می فرستادخاموشش کردوسعی کردخودش رااز چنگ خاطراتی گذشته نجات دهد سربدمن واسیلی که متوجه ناراحتی یوری شده بودخطاب به وی گفت:

* یوری الکسیف ناراحت نباش ناراحتی وفکرهیچ دردی راشفا نمی بخشد بزودی همه مابه آغوش خانواده برمی گردیم. دیگرجنگ برای مابه پایان رسیده است! ازماچون قهرمانان استقبال خواهندکرد!

چنان خشمی سراپای وجودیوری رافراگرفت که نتوانست خودراکنترول کند وباخشم وغضب بسیاردرجواب گفت :

* بس کنید اینقدرخودتان رافریب ندهیدما دربرابرملتی بدون اسلحه وبدون نظم سالهاست می جنگیم وموفق نشده ایم این مقاومت رادرهم بشکنیم آیا مسخره نیست ادعای قهرمان بودن بکنیم ؟

واسیلی باچشمان ازحدقه برآمده ووحشت زده گفت :

* یوری آبادیوانه شده ئی ... خودت راکنترول کن نمیدانی بزبان آوردن این حرفها چقدرخطرناک است.

یوری گفت :

* من هرگزنمیتوانم خودم راقانع کنم که چرابه این سرزمین فرستاده شدم ؟وچرا این بلابسرم آمد؟ وچه کسی مسوول این فاجعه است.

واسیلی با دلسوزی گفت :

* یوری عزیز! این فقط یک تصادف بودوقایع رانمیتوان پیش بینی کرد

مثل یک تصادف موتر ... شاید اگر راننده تانک اشتباه نمی کرد و از خط سیر تانک جلوی منحرف نمی شد این واقعه اتفاق نمی افتاد فقط چند سانتی متر اشتباه گاهی میتواند در سرنوشت عده موثر باشد باز هم می گویم این فقط یک تصادف بود و حسرت و افسوس هرگز دردی را دوا نمی کند ما باید سعی کنیم واقعیت را آنطوری که هست بپذیریم !!!

* پوری حرف ورسیلی را قطع کرد و در حالیکه بغض گلویش را می فشرد گفت :

* رفیق تو اشتباه می کنی اشتباه همه ما در همین جاست ما نه چند سانتی متر بلکه چند صد و شاچند هزار کیلومتر راه را اشتباه آمده ایم ...

* پوری تو یک سرباز هستی ، یک سرباز هرگز نباید روحیه خود را از دست بدهد .

پوری گفت :

* شما سرباز را با دانه شطرنج اشتباه گرفته اید شما فکر می کنید که یک سرباز باید چون یک دانه چوبی شطرنج بی احساس و بی اراده باشد . شما همه ابعاد انسانی یک سرباز را از وجودش حذف کرده اید ..

پوری حرف خودش را قطع کرد ضعف شدیدی را در وجودخویش احساس می کرد سرخود را برگرداند و چشمان خود را که از اشک مرطوب بود پنهان کرد .

ورسیلی با آرامی به سخن ادامه داد :

* پوری عزیز ! من وضع روحی شما را کاملا" قابل درک میدانم اما من هم بعنوان یک سرباز باید بگویم که یک سرباز خوب کسی است که احساسات و عواطف در کارش دخالتی نداشته باشد عشق و محبت انسان دوستی و ... خانواده نیز نباید در کار ش و در مسیر هدفش مانع ایجاد کند حتی وطنپرستی نیز میتواند گاهی برای یک سرباز واقعی مضر باشد ...

دیمتری حریف شطرنج واسیلی حرف او را قطع کرد و گفت :

* رفیق برید من ! من گمان می کنم شما کمی تند می روید ، شما فکر می میکنید اگر یک سرباز وطنپرست نباشد چگونه و با چه انگیزه گی خواهد توانست از میهنش دفاع کند ؟

* دیمتری فکر می کنم نتوانستم حرفم را درست تفهیم کنم من گفتم گاهی وطنپرستی برای یک سرباز مضر است مثلا" در بین با در همین افغانستان اگر تو یک وطنپرست باشی با همه آنانی که بر ضد وطن شان مبارزه می کنند احساس تعلق خاطر خواهی کرد و ممکن است کم کم این وسوسه در ذهنت قوت بگیرد که آنانی که کاری کرده اند تا تو نصف روزه هایت را از دست بدهی بر حق بوده اند آنانی که دوستانت را کشته اند می کشند حق دارند اینکار را بکنند زیرا هرکدام به اندازه تو وطن شان را دوست دارند . اینست

که من معتقدم که از عشق ومحبت ودوستی ودشمنی یک سرباز را مقام بالا تعین می کنـــد ...

درین موقع در اطاق باز شد وزن جوانی که یونوفورم نرس برتن داشت وارد گردید او نگاهی به اطراف اطاق انداخت وسپس پارسلی که در دست داشت بلند کرد وگفت :

* سرباز یوری الکسیف؟

* بلی !

* شما هستید ؟ من یک پارسل از خانواده تان برای شما دارم اجـــازه بدهید شما را بلند کنم ...

نرس بزحمت بزبان روسی صحبت می کرد او به یوری نزدیک شد وتخت خواب وی را از قسمتی که یوری سرش را آنجا گذاشته بود بلند کرد وسپس پارسل را دست یوری داد .

یوری بزحمت مشغول باز کردن پارسل شد سرانجام توانست آنرا باز کند چند بسته چاکلیت یک جاکت نازک ونرم پشمی که مادرش آنرا بافته بود. با خودش اندیشید !

* مادرم پیش بینی زمستان را کرده است !

دوباره دست بداخل پارسل برد ... یک بوتل بزرگ کولونیا که درمیان یک حوره جراب پشمی گرم زمستانی پیچیده شده بود !

یوری چون برق گرفته ؟ بدون حرکت باقی ماند . هیچکس حرفی نمی زد سکوت چنان سنگین بود که حتی صدای بال مگس نیـــز شنیده می شد.

سرانجام یوری آهی کشید وبتوی راکه پاهایش را پوشانیده بود کنار زد ناگهان بشدت شروع به خندیدن نمود خنده اش جنون آمیز وغیرعـــادی بود ودرمیان خنده بریده بریده گفت .

* یک حوره جراب گرم پشمی برای پاهای چوبی وسپس پاهایش راکـــه از زانو به پائین بریده شده بود بزحمت تکان داد.

کم کم خنده اش محو شد وبعد جوراب ها را بصورتش گرفت وباصدای بلند شروع به گریه کرد. نرس بسرعت از اطاق خارج شد تا دکتور موظف را خبر کند..

پایان

عبدالله بن عمرورضی الله عنهما فرمایی

رسول الله صلی الله علیه وسلم وفرمایل : ستاسی یوفرد ترهغه (کامل) مسلمان نشی جوړیدای څوخپلی غوښتنی دهغه هدایتونو تابع نکړی کـوم چې مادخدای (ج) له لوری راوړی دی "

دروح غذایامعنوی خودکاره وسله

دغیرت نمونه :

دابراهیم علیه السلام پەزمانه کی دده پەخیردغیرت اوجذبی بوبلله پاکه خیره هم وه چه پەمیلمه پاللواودعفت اوعصمت ساتلو لویه پاسکه بلل کیږی اوپدی لارکی ترخپل سرمال ، اولاد هم تیروو. دا پکلی خیره لوط علیه السلام دخدای (ج) پیغمبراودابراهیم (ع) وراره ووکله چی دخدای (ج) استازی (ملکی) ابراهیم (ع) ته داسحق (ع) زیږی او - اطمینان ورکولوڅخه وروسته دیوبل ماموریت داجراکولولپاره. دلوط علیه السلام دقریی په لوروخوڅیدل اود ابراهیم (ع) سترە محادله پای ته ورسیده اوهغه ته ئی دلوط (ع) اوددە دمسلمانی کورنی د نجات اودقوم دهلاکت اطمینان ورکړ ،لوط (ع) ددوی په لیدلو سره دیر خفه شوتردی چه دنفسی تنگی حالت ته ورسید ،سوداغم اوپریشانی ئی - داسی څرګنده کړه (هذا یوم عسیر) (دا ښه دیره سخته ورځ ده)

دا مانتونوساتل اومسئولیت رفع کړل سړی پر بښتیا نفس تنگی ته رسوی اوهغه مبارک پخواهم دقوم دسی کارە غیر فعلری عمل پەوجه څوخوځلی ددوی څخه بیزاری ښودلی وه لکه دشعراء په سوره کی :

قال انی لعملکم من القالین ط رب نجنی واهلی مما یعملون(شعراء ۱۱۹)

لوط (ع) وویل بیشکه زه ستاسودکارنه بیزاره اوپیژنو دونکی یم خدایه ما اوزماکورنی ته ددوی دکړوڅخه نجات راکړه .

دعنکبوت دسورت (۳۰) آیت دهغه دمبارک احساس چیغه داسی بیانوی رب انصرنی علی القوم المفسدین . خدایه ! ماته برفاسدقوم بری او نصرت راکړه .

ربښتیا هم چه دخدای استازی څومره دمخلوق اودخدای دبندګانوخیر خواه دی اودهغوی پەحالت څومره زړه سوی لری اودهغوی دنجات اوپت ساتلولپاره ئی خپلی لونی وراندی کړی اودپورە استدلال ومقاومت ته ئی کار وا خیست اوددوی سره دمقابلی دقدرت تمنائی وکړه ، تردی چه قوم دهجو

په حالت کی گورته رانڑدی شو. نودخدای (ج) نصرت ځان سکاره کړکه څه هم هغه دمخه داستازیومیلمنوپه صورت کی راغلی وووویل : وقالوا لاتخف ولاتحزن انا منجوک واهلک الامراتک کانت من الغابرین. انا منزلون علی اهل هذه القریه رجزا من السماء بما کانو یفسقون - (عنکبوت: ۳۱)

اودوی وویل : مه ویریږه اومه خفه کیږه موږ ناته اوستاکورنی ته نجات ورکوومگرستا بڼځه چی هغه دهلاک کیدو نکو نه ده .موږپردی کلی باندی دآسمانه عذاب نازلونکی یوپه سبب دهغه عملونوچه دوی گناه وی کولی .

داهم دانبیاوو (ع) دپاکوجذباتواوویښ وجدان کاردی چه دمخلوق د نیک مرغی عزت اوعفت څومره تلوسه ورسره شته ده چه دداسی فاسق قوم لپاره ئی خپلی لورانی وړاندی کړی چه زموږپه شان عادی انسانان داسی دوستی ته تن نه ورکوی هغه پەپخپلومیلمنوغیرت وکړدهغوی پتی وساته نوخدای (ج) دده عزت اوپت خوندی وساته ده اولورانوته ئی نجات ورکړ.

دنبیل فاتح :

یودهغه کیسوڅخه چه په قرآن کریم کی ډیره زیاته اومکرره ذکر شوی دنبیل دفاتح کیسه اویاکیسی دی .دهغه مبارکزوندماشومتوب هم پخپله حیرانونکی اړخونه لری خومودلته یوازی دده ددعاگانو اوداالله (ج) څخه دغوښتنوسلسله تعقیبوواو تفسیرا ویادکیسی تهول اړخونه مومنظورندی .

دلمړی ځل لپاره چه هغه کله وینی چه یومتجاوز قبطی دیوه مظلوم بنی اسرائیلی سره پەجګړه بوخت دی اوهغه مظلوم دته چیغه کوی چه ددی ظالم څخه ئی خلاص کړی اوهغه مبارک متجاوزسپین سترگی ته نصیحت کوی خوهغه ئی نه منی اوخپل کبرتجاوزاونا روا ه ادامه ورکوی نوددې دکړوپه نتیجه کی هغه په قهرکیږی اومتجاوزیوسوک وهی اوهمدا سوک دهغه دژوندخاتمه شوه نوهغه پښیمانه کیږی چه د مرگ قصدخوئی نه ووکړی اوداشیطان عمل دی نودا سی دعائی وکړه : قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین . قال رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی فغفرله انه هوالغفورالرحیم قال رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین (قصص: ۷۷)

ده ووبل داقتل دشیطان دعمل څخه دی اوهغه گمراه کونکی ښکاره دښمن دی .بیاقی ووبل : زماپالونکیه بیشکه ماپخپل ځان ظلم کړی ماته

بښنه وکړه نوده ته ئی بښنه وکړه بیشکه چه خدای (ج) بښونکی اومهربان دی . ده وویل : زما پالونکیه دهغه نعمت په سبب چه پرمانی کری دی نوزه به هیڅکله دګنهګارانو ملګری اومعاون نشم.

بلهورغ بیا همغه سړی دبل قبطی سره لاس په ګریوان واوده ته ئی چیغی وهلی دهغه دمرستی لپاره دده دعتاب اوملامتی سره بیا حاضرشو هغه تری ووښتده اوپرونی رازیی فاش کړ نودی په ټپارکی به حتیا ل اوویره سره ګرځیده چه ددربار یومخلص ورته خبرورکړچه مشران تاته پخلی کوی ترڅودی ووزنی ژردبنارڅخه ووزه.. دی مبارک دښارڅخه دوبری اوترس په حالت کی ووت اودعائی وکړه : قال رب نجنی من القوم الظالمین .

۲۱ قصص)

ده وویل : زما پالونکیه ماته دظالم قوم څخه نجات راکړه .

بیا دمدین خواته ئی مخه کړه اووویی فرمایل : قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل (۲۲) قصص ـ ده وویل : ژرده چه زما پالونکی به ماته سمه لاره وښیی . دادی هجرت لمړنی دعاده .

چه کله دمدین دښاه سرته ورسیدهلته ئی ولیدل چه دوه عاجزی حونی چه خیل مالونه ئی کنترولول اوخلکوخپلومالونوته اوبه ورکولی نو لدوی څخه پوښتنه وکړه چه ستاسوڅه حال دی ؟ دوی ووبل : موږترهغه چه ټول شپانه ولاړنشی خپلومیږونه اوبه نشوورکولی اوزموږپلاریولوی نوړادی .. نوددوی رمی ته ئی اوبه ورکړی اوبیائی دیوی ونی سوری ته پناه یوړه نوداسی دعائی وکړه . فقال رب انی لما انزلت الی من خیرفقیر (۲۴ قصص) نوده ووبل زما پالونکیه زه همغه ډبه چه دمالپاره دی رالیږلی چه خیردی محتاج یم . .

نودعا قبوله شوه په همدی وخت کی دهغه دوو نجونوڅخه یوه په ډیره حیا ناکه توګه راغله اووی ویل چه زما پلارتاسو راوړی ترڅودا وبوایستلو اجوره درکړی .نوچه کله هلته ورسیدا وخپل حالات ئی هغه ته بیان کړل هغه ورته ووبل چه لاتخف نجوت من القوم الظالمین . وبره مکوه ته دظالمانودقوم څخه خلاص شوی ئی دهغی یخوابنی دعا څواب ئی دشینځ کیږله خولی اوددوهمی دعائی دهغه دلوردخولی څخه واورید ډیوازی وبره اولوړه ورکه شوه بلکه دکورواهل خاوندا ودشړبغی اومذهبی دینداره کورنی خیل او دوست هم وګرځیده.

دتاکل شوی مودی سرته رسول اوبه هغه وعده عقد ناکولوسروسته دی دخپلی کورنی سره روان شو. دسفرپه لاره کی ورته دتښتلوی مسوولیت وسپارل شو ده مبارک خپل عذرونه داسی وړاندی کړل.

قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون واخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون .
(قصص ۳۴)

دۀ وویل سبشکه مالدوی څخه بوسپی وژلی دی نوزه ویریږم چه دوی به می ووژنی اوورور زما هارون ترما څخه په ژبه کی فصیح دی نوهغه لما سره ولیږه کومک کونکی چه زما تصدیق اوملاتړ کوی زه ویریږم چه دوی به ما دروغجن وګڼی په ځواب کی ورته وویل شول : قال ستشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما الغلبون (قصص ۳۵)

خدای (ج) وویل ژړده چه ستا مټ به ستا په ورور (هارون ع) سره محکم کړوا وتاسوته به غلبه درکړو نودوی به تاسی ته ضرر نشی رسولای .زموږ دنبیانو په سبب باندی تاسوا وستاسو پیروان به غالب وی.سبحان الله دخدای د پیغمبرویل اودخدای دطرفه منل تاسو دخدای دریښتنوبندګانو داخلاص اوبندګی دوعا ګانوته ځیر شی چه څنګه ژړا وپوره اوددوی په زړه سره قبلیږی یقیناً دهغوی دمخلصو پیروانو همداشان دی چی دوی ـ پوه شی .

بله دعا : قال رب اشرح لی صدری ویسرلی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشددبه ازری واشرکه فی امری نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا (۳۵ طه)

ده وویل : زما پالونکیه زما سینه پرانیزه اوزما کار آسانه کړه اوزما دژبی غوټه خلاصه کړه ترڅومی په خبرو پوه شی،اوماته .مدادن مقرر کړه زما د کورنی څخه هارون زما ورور اوزما ملا پری مضبوطه کړه اوهغه زما په کار (نبوت) کی شریک کړه .

ترڅوچی موږستا ویره ستاینه اوپه پاکی سره یادونه وکړوبیشکه ته پر موږباندی بینا ولیدونکی ئی ددی دعا څخه وروسته خدای (ج)داستجابت داسی ځواب ورکړ : قال قد اوتیت سؤلک یا موسی (۳۶ طه)

خدای (ج) وویل پریښتیا سره درکړشوی ستاغوښتنی ای موسی !

ددواړو دعا :

کله چه دوی دواړه سره یوځای شول دخدای (ج) ددی حکم (اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی (۴۴طه)

تاسودواړه فرعون ته ورشی یقیناً هغه سرکشی کړیده .نوورته نرمه خبر وکړی ښائی چه پندواخلی اویا ووویریږی) په تعمیل کی یی خپل عذرونه اوستونزی ددعا په لفافی کی داسی وړاندی کړی . تا لا ربنا انن

"آمنه" مادربزرگترین مخلوق آفرینش برای آخرین باربصورت قشنگ پسر دلبندش نگریست اوراسخت درآغوش فشردودرحالیکه سیل اشک ازچشمانش جاری بودرویش را بوسیدوبدایهٔ مهربانش "حلیمه" ساکت وآرام این منظره ها را تماشا میکرد ،چون برای اودیدن چنین صحنه ها تازگی نداشت تا آن هنگام بچه های بسیاری را برای شیردادن وپرستاری گرفته وپرورش کرده بود .

"حلیمه" طفل نوزادرا دربغل گرفت و "محمد" چون غنچهٔ نوشگفته یی که در دامان نسیم بهاری جاگیرد ، درآغوش "حلیمه" قرارگرفت .و"آمنه" چنین سفارش کرد :

"حلیمه" ! متوجه "محمد" باش که من غیرازاودرین دنیا کس دیگری راندارم ازاوبخوبی مواظبت کن ، من غیرازقراری که باهم گذاشتیم اندوختهٔ مختصری دارم که علاوه برآن ،برتومیدهم ،اوراهرگزتنها مگذار....."

وبدین ترتیب حضرت محمد (ص) ازدامان پرعطوفت مادرجداگشت وبا قافلهٔ کوچک ازبادیه نشینان عرب راهی صحراها شد .

هنگامیکه "حارث بن عبدالعزی بن زماعه" شوهر "حلیمه" طفل خوش سیمایی را درآغوش اودیداززنش پرسید :

حلیمه ! "این پسرکیست ؟"

حلیمه جواب داد :" پسرعبدالله بن عبدالمطلب "پدرش ازدنیا رفته ومادرش رنج بسیارکشیده ..."

بادیه نشینان رخت سفربستندوبسوی بیابان خانهٔ خویش درحرکت شدند .

محمد (ص) درآغوش "حلیمه" آرام وخاموش بود ، درهنگام جداشدن ازآغوش مادرگریه نکرد ، با "حلیمه" احساس بیگانگی ننمودوحضرت محمد (ص) با این صفات خارق العاده همراه بادیه نشینان بسوی قلب صحراها ، بسوی خیمهٔ چادرنشینان پیش میرفت .

حضرت محمد (ص) یک برادرودوخواهررضاعی داشت ،برادررضاعیش هم نام پدرش بودیعنی "عبدالله" وخواهرانش بنام های "انیسه" و"حذافه" مسما بودند .

باورودقدوم مبارک حضرت محمد (ص) درسرزمین "بنی سعد" آن دیارجان تازه گرفت ،زمین های بایرکه سالهای متمادی خشک ولم یزرع بودند سبزوخرم شدند ، درجویبارها آب شفاف وحیات بخش جاری گشت ،چراگاه ها مملوازعلوفه شد ،گوسفندان ، فربه شدند وپستان شتران مملوازشیر گشت .

چوپانان اطراف واکناف باطلاع یافتن ازین موضوع می کوشیدندتا رمه

نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی ، دوی وویل زمونږ پالونکیه ایښکه مونږ ویریږو چه هغه (فرعون) پرمونږ زیاتی وکړی او یا نورهم سرکشی وکړی. ددغه ځواب داسی وو: قال لاتخافا انني معکما اسمع واری فاتیاه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بني اسرائیل ولاتعذبهم قد جئناک بایة من ربک والسلام علی من اتبع الهدی (۴۷ طه) خدای (ج) وفرمایل: تاسو مه ویریږی بیشکه زه له تاسوسره یم وینم او او رم نوده ته ورشی نوورته ووایی بیشکه مونږ ستادرب استازی یو. نوته زمونږ سره بنی اسرائیل ولیږه اودوی مه په عذاب کوه بریښتیا سره مونږ تاته ستا دپالونکی له طرفه نښه راوړی او سلامتی دی وی هغه چا چه دخدای پیروی پی کړیده.

دمقابلی په دگرگی :

کله چه دحق پلونکی اودفرعون غولول شوی جادوگران دمقابلی میدان ته ووتل نوموسیا دحق منادی دوی ته موقع ورکړه ترڅوخپل زور کمال او استدلال څخه کارواخلی او بیادزړه ټوم ارمان ورته پاتی نشی نوهغوی یوره پری لرگی سره راتهول کړی ووادخلکوپه ستر گوئی سحروکړ تهولوته داسی ښکاریدل چه هغه ماران دی اوخوځیږی. نوپدی وخت کی موسی علیه السلام خپله همساواچوله چه دیولوی نامدار په څیرشود او تهول شی وخوړل مسلکی ساحران دخپل کمال په وجه پوه شول چه دوی دحقیقت سره مخامخ دی او کوم سحرندی څکه سحردکوم شی حقیقت نشی بدلولای یوازی په بنه کی ئی ښودنه کوی. خودلته هرڅه لمنځه ولاړل. نوسمدلاسه په سجده پرتوتل اووویل: قالوا امنا برب هارون وموسی (۷۰ طه) دوی وویل مونږدهارون اوموسی په پالونکی ایمان راوړی دی. دفرعون لخوا په مرگ پښولاس غوڅولواوپه ازغی لرونکی دخرما به ونوکی دراخوړندولوتهدید کول ترڅوله ایمانځخه لاس واخلی خوهغوی دایمان نشی داسی مست کړی روحه دلاسونو، پښو غوڅولوا ویاهم له دی فانی دنیا څخه دکدی اخستلوهسی خبروددوی تصمیم نشوای لړزولای. نوئی په زغرده داسی ځواب ورکړ. قالوالن نوء ثرک علی ماجائنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوه الدنیا انا آمنا بربنا لیغفرلنا خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحروالله خیروابقی (۷۳) دوی وویل هیڅکله به تاپرهغه څه باندی چه موږته دښکاره معجزاتو څخه راغلی دی غوره نکړوا وهغه ذات چه پیدا کړی ئی یومونږ نوته حکم وکړه هغه څه چه ته حکم کونکی یی. بیشکه ته یوازی ددی ژوندحکم کولی شی. مونږ ـــ

یخپل پالونکی ایمان راوړی دی ترڅومورته ویښی گناهونه زموږ او هغه څه چه تاپه زورمنلی پرموږباندی له سحرڅخه . اوالله غوره اوپایبدونکی دی
(نورتیا)

جهاد و هدایت الهی . . .

معرفت وانکشاف آنها بلندشده میرودوسخنان و اموری را میدانند که دیگران از درک آن ها عاجزوناتوان هستندزیرا این مجاهدین کسانی اندکه خداوندبا آنها است وخداوندبا هرکسیکه باشدآن شخص کامیاب ، سرفراز ،وسرخروی دارین می باشدزیرا خداوندبه نیت ،قصدوعمل نیک و جهادهرکس عالم وبینا است ومطابق آن برایشان اجرمدهد .واینطور نمیکندکه کسی رابه پرمشقت ترین احکام که جهاد است امرکندوآن شخص هم مطابق به امروی به جهادودیگر امورشرعی ادا ننمایند وبازاورا دربیراه دورودرازوپرمشقت تنها وبدون کمک وحمایت بگذارد .
خداونددرآیت دیگرمی فرماید : ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون ، یعنی کمک ، مددوعون ولطف خداوندی باکسانی است که ازخدا ترسیده وتقوی راپیشه خودمی سازندوباکسانی است که ایشان نیکوکاراند .

انسان وحشی . . .

پس ازشنیدن این سخن ،مودربدنم راست دوهیجان عجیبی درخود احساس کردم وبازبه فکرفرورفته باخودزمزمه کردم : انسان هم موجود عجیبی است ، زمانیکه رسالت ووظائف خودرا درک نماید ،خودرا بشناسد ودرجهت انسانیت ومعنویت حرکت کند ، مقام برترازملک رانصیب می شود .اما اگرمرتبت وعظمت خودرا فراموش کندو معنویت خودرا ازیادببرد ودرجهت مادی وخواست های شیطانی وحیوانی خویشتن سیرکند ، بحدی سقوط می نمایدکه ازحیوانات درنده ووحشی نیزپست ترمی گردد .ازغارت حیات دیگران محظوظ می شود ، ازریختن خون همنوعان لذت می برد ، به ثروت وهستی دیگران تجاوزمی نمایدوبالاخره به حیوان درنده ووحشی تبدیل می گرددوراستی که این قماش انسانها ، درنده ووحشی اند .
پس انسانهای وحشی رانیزباید شکارکرد .

ژباړن : فضل ولی "ناګار"

د اجتهاد په برخه کی څو شکونه

د ۱۹۵۸ کال دجنوری په میاشت کی دلاهور بین المللی غونډی ته دنړی له بیلابیلو سیمونه پوهان رابلل شوی وو ،چې پکی مسلمان عالمان ګډ وو.

دغونډی په دوران اوله هغې وروسته نوموړی پوهان له پاکستانی مفکرینو سره په تماس کی ووچی څانونه دیوبل په تګلاره او نظریاتو پوهوی په دی لړکی دیربهرنی مفکرین دمصنف مودودی "دفترته هم ورتلل چې په هغوی کی یونومیالی شخصیت ولفردکینت ول سمت "دی ،نوموړی لومړی دعلګړدپوهنځی داسلامی تاریخ پوهاندو ،ببا ذلاهورد "ایف ،سی" پوهنځی ته راغی ،او اوس (۱۹۵۸) دکانادا دمشهورپوهنتون "میګګل" د اسلامیاتو څانګی مشردی .لاندی لیک له "مصنف" سره دپوهاندسمت دیوی لیدنی یا دګار دی

دپوهاند" سمت " لیک :

دقدرورې !

تسلیم او ادب .

داخوستاسوغریب نوازی ده ،چی زه موتیره اونی پخپلی لیدنی ونازولم. له دی ښې مودزړه له تله شکریه اداکوم .ماستاسوله مخ کتنی دیره ګټه واخیسته ،ترټولوزیات به دی خوښ یم ،چی له تاسوسره می پخپله د کتلوبرخه وشوه ،اوپه دی دول می ستاسی فکری اواستدلالی تګلاره له دیر نږدی نه ولوستله ،داګټه ستاسوداثاروله لوستلونه امکان لری ،دومره لاس ته رانه ورل شی .

ستاسودمقالی انګریزی ژباړه می په غورولوستله ،تاسوچی څه دول د "الهی" (ج) قانون معنی اومفهوم تاکلی ،او ال موچی په کوم حیثیت دهغی قانون په وړاندی منسوب کړی ،زماپه اند زړه راښکونکی دی .اوزه تری په ځانګړی دول متاثرشوی یم .داخبره دومره مهمه ده ،چی زما په زړه کی دا قدرتی غوښتنه راپیدا شوی ،چې هغه عربی نومونی "اصطلاحات" په غور

وګورم ،چې دا نکته یې روښانه کړې ده .دا حالت دمقالې دنورومهمو برخوهم دی،کله تاسو سره دمقالې دا اردو ،او عربي ژبا ړې وي،نورا وبې لیږي،چې زه یې ولولم .

په دې لړې کې یوه بله پوښتنه هم پیدا کیږي،په انګریزي ژبا ړه کې تاسود "الهي قانون" منل او دهغې په وړاندې مولې خپلې خپلواکې نه لاس اخیستل "اسلام" بللی .له دې ړومبي مالې اسلامه تش دخدای(ج) په حضورکې دعجزسر تېټول مفهوم کړي،خوستاسي په وړاندې دا دواړه یوحیثیت لري او کوم تعارض پکې نه شته .په "کلوکیم" (غونډه)کې چې ما کومه مقاله ولوستله ،په هغې کې مې دواړه په یوه حیثیت راوړي،خوچې زما دمقالې اردو او عربي ژبا ړونکي زما په نقطه نظرپوره نه دي پوه شوي،نوددې لپاره چې څه عرض کوم هغه صرف دانګریزي مقالې پربنسټ دی.امکان لري زما دغه ښوئیدنه هغه وخت سمه شوی وي ، چې ستاسي دملاقات په دوران کې مې درته ښکاره کړي وه ،او په دې برخه کې مې درته ویلي وو،چې زما به فکر "جماعت اسلامي" انسان له خدای(ج) سره دا ړیکود توجه ورکولو پر ځای تش دمذهب په بهرنیو مظاهرو زور اچولو ته رابولي،خوچې تاسو دهغې مفهوم څواب راکړي، اوزما دکره کتنې له پاره موکوم مواد راغونډ کړي،زما پرځېړنویې زیاتوالی راوستی. خوتاسوچې پخپله نشرشوی مقالې کوم دربخ غوره کړي،له هغې نه بیا دا پوښتنه پیدا کیږي چې : آیا دمسلمانانو دې دین اصل روح د خدای (ج) درابطې نه زیات په شریعت پوري تړلی دی ؟

له دې نه یوه بله پوښتنه هم را منځ ته کیږي ،یعنې دمسلمان امت دنورو مذهب پالونکیو قومونو سره دا ړیکود رست څرنګوالی .ما چې په غورا وځېر دا فقره ولوستله ،یودول تموج یې پیدا کړ،یو مسیحي ته دختڑیر غوښه خوړل معمولي خبره او کوم اهمیت نه لري،زه دې مفهوم دښه تراپوهې نه معذوریم .زه دیوه عیسایي په حیث عقیده لرم ،چې دختڑ بردغوښې خوړنې په برخه کې مختاریم ،او په دې لارکې مې هیڅ شی نه خنډ ګیږي.خوزه یقین لرم چې که ما داسي وکړل ،نوته دیومسلمان په حیث زما اعمال نه نا ارامه کیږي ځکه ستاسې لید شریعت او خدایي یوهمه ګیر او فاقي قانون دی .آیا دخدای (ج) دقانون پابندی پرټولو واجب نه ده ؟ اګرکه هغه تش مسلمانانو منلی وی.که زه دروغ ووایم ،ته به زما داکارنا سم وبولی.آیا کومه داسي اخلاقي ضابطه هم شته چې پرګردو انسانانو نافذشی؟ اوله دې پرته څه اصول او ضوابط داسي شته ،چې دهغې پیروي تش پرمسلمانانو لازم وي ؟

زه دسګرت او شراب څښلو عادي نه یم ،زما له دې روشه زما مسلمان دوست ډېر خوشاله کیدی شي، چې زه دهغه دمذهب دوو اصولو پابندی کوم .اګرکه زه

داکاردخپلو ذاتي اعتقاداتوپه بناکوم ،ما پخپل ټول عمرکې هم کله سګرټ اوشراب څښلی نه دی ،زه احساس کوم چې داغوره ده ، اودخدای"ج" په وړاندې مقبوله ده چې څوک شراب ونه څښي اوداکاردیومسلمان لپاره دومره صحي دی څومره چې دیوه عیسایي ،هندواودهري لپاره .خود مسلمان په مثله ګې ټربل ارخ هم شته ،یوشرابي مسلمان پخپل ډغه عمل نه یواځې خپله روغتیا تباه کوی ، بلکې دخپل خان دننه ضمیر محرم هم ګیږي ځکه چې دشرابوپه څښلوهغه دیوه داسې حرم مرتکبشوی چې هغه یې دخپلې عقیدې پربنسټ حرام منلی دی .

اوس دا مسئله حل کول غواړې ،چې آیا تاسوتصرات دمسلمان په حیث پدی خبره نه خوښیږی ،چې زه یازما په رنګ نورنامسلمانه دشریعت د قانون پابندی وکړی ؟ له دی سره چې زه اعتراف کوم چې دنامسلمانې په وجه به دشریعت دپیروی دټولوزمه واریولهعهدی نه کماحقه ونشم وتلی. امکان لری پدی باره کې ستاسوځواب داوی ،چې زه بایددیوه عیسایي په توګه دعیسویت دوړاندی کړی شووا صولوپیروی وکړم .خوآخر یو هندویا ملحدپه دا ټول پیښوکې څرنګه لارغوره کړی ؟ آیا دخدای(ج) منکرچې نبه وی ، دخدای (ج) دیوه منونکی بنده نه بهتر (اوپدی سبب د خدای (ج) په وړاندې غوره) نه دی چې بدکاره وی ؟

زه متاسف یم ،چې تاسومی بې ځایه تکلیف کړی ،اوښایي ستاسی له مروت نه مې دخپل حق په اړه ټول زیاته ګټه اخیستی وی .خودا زړورتیا می له دی کبله وکړه ،چې خپل ټول عمرمی دهمدا ټول مسایلوپه څیړلوکې تیرکړی دی ،اوپه ځانګړی ټول بیا هغه مسایل چې تحلیل یې دهیوادونوترمنځ د سولی اویوخلاتوب امکانات پراخه کولی شی .

ستا مخلص

" ولفر دکینت ول سمت "

دعلامه "مودودی " ځواب :

ښاغلی سمت !

ستاسی له یادونې نه شکریدکوم ،ستاسوپه فرمایش می دخپلې مقالې اردواوعربي نوټونه درولیږل . اصل مقاله په اردوکې لیکل شوی ده .عربي اوانګریزي یې ترجمې دی، تاسوچې په اردوپوهیږی ،نوغوره به وی، چې په اردومقالې اعتماد وکړی ،له دی سره سره هغه یاداشتونه هم درلیږم ،چې په " کلوکیم" کې می دخپلې مقالې دتنقیدونوپه ځواب کې وړاندې کړي وو. داسلام اوشریعت ګډې اړیکې :

ستاسی په ذهن کې چې زما دمقالې له لیدلونه د"اسلام" متعلق کومه

پوښتنه پیدا شوی ، دهغی ځواب دا دی ،چې اسلام بی له شکه د"خدای(ج) " اطاعت دی ، خوددی منلی ضروری تقاضا داده ، چې دخدای(ج) دقانون اطاعت وشی .ځکه چې دخدای (ج) منل ،اودهغه قانون نه منل دوا ړه له یو بل سره متناقض دی. ما چې په کوم دول دا مسئله سپرلی،ته په هماغه دول وړته ځیرشه ،نو په واقعی دول به درته څرګنده شی ،ترتیب دا دی.

۱ـ قرآن شریف "خدای (ج)" تش معبودنه دی ګیلی،بلکی قانونی حاکم یی هم بللی دی .

۲ـ دخدای (ج) دخدایی دا دوا ړه برخی دتوحید دتصور له نقطه نظره داسی نه بیلیدونکی دی ، چې که په هغوی کی له یوه نه هم انکار وشی،هغه په خامخا له خدای (ج) نه انکار وی .

۳ـ ددی عقیدی له مخی چې دخدای(ج) دکوم قانون اطاعت لازم شوی،له هغی نه طبیعی قوانین مراد نه دی،بلکی هغه قانون دی،چې خدای (ج) د خپلو استاځو (ع) په وسیله را استولی دی .

اودهغی مفهوم زمونږ فکر ونظر او په ځانی او ټولنیز ژوندکی زمونږ دتګلاری سمول دی .

۴ـ دقرآن شریف دبللی بنسټ دا دی ،چې انسان بایددهغه بللی اوقانون په وړاندی خپل سرتیت کړی ،چې خدای (ج) دانبیاوو (ع) په وسیله را لوړولی دی.اوددی په وړاندی به له خپلی خپلواکی نه لاس اخلی.

دا نوم دقرآن شریف په ژبه "اسلام"بلل شوی دی.یا په نورو توکو "که یوسړی ووایی چې زه دخدای(ج) په وړاندی دتسلیم سر ښکته کوم ،خو خدای(ج) د ر الیږلو استاځو (ع) دورکړی شوی لارښوونی اودهغوی دراوړو احکامو اطاعت نه کوم ،اونه دهغی په وړاندی دخپلی خودسری دعوه پریږدم،دقرآن شریف دی شخص ته د "مسلمان" په خطاب ورکولو تیار نه دی "

په همدی دول ته دخپلی معاملی په پوهیدلوکی زیار وګاله ،پخپله به درته ښکاره شی، هغه پوښتنه چې تا ته را پیدا شوی یعنی "آیا دمسلمانانو ددین اصل روح دخدای (ج) له اړیکونه زیات په شریعت پوری تړلی دی؟"دا پوښتنه په اصل کی نه را منځ ته کیږی، ددی لپاره چې مسلمان له خدای(ج)سره ،دا سلام اړیکی له ده سره ،اودی پخپله دخدای (ج) دقانون (شریعت) سره د"اسلام " دا ړیکو دول جوړکړی دی .اودا یی داسی فطری غوښتنه ده ،چې که چیرې د ـ خدای(ج) له قانون سره دا سلام اړیکی پاتی نه شی ،نو بیا دخدای (ج)سره دا سلام دا ړیکو پاتی کیدل کومه معنا نه لری .

دا سلام دروح ساتنی لپاره دهغه دشکل دساتلو اهمیت :

دعیسویانو دختر یردغوښتی خورلو په ارتباط دی چې څه ویلی ،هغه اصلا"دیو

سل سیاق او سباق دی، ما درته ددی خبری د پوهولو کوشش کړی، چې د مسلمانانو لپاره د اسلام دروح سره د اسلام دشکل (FORM) اهمیت څه دی، او ولې له دغه شکله دبې پروایی او انحراف د قدرتی نتیجه وی، چې مسلمان بیا د اسلام له روح نه هم پردی کیږی، د اخبره درته ما په دیرو مثالونو کې بڼکاره کړی ده، لکه چې یو مسلمان لمونځ پریږدی، نو لازمي نتیجه به یې داوی، چې دخدای (ج) او د بندګانو په حق کې ده دلازمو تولو فرایضو نه مخ اړولی دی، ځکه د مسلمانیدلو په صورت کې پرده لومړنی لازم شوی فرض لمونځ دی.

هغه یې فرض ګڼلی او منلی دی، نو که یې پریږدی، نو لکه هغه نه بیا د چا د حق پیژندنی او فرض پیژندنی هیله نه شی کیدلی. په همدی دول هغه شیان چې اسلام حرام اوسخته ګناه ګڼلی دهغې د حرامو والی او ګناه سره سره که پرې کوم مسلمان ککړشی، پرهغه بیا هم دا باور نه شته چې دکومو اخلاقي حدودو له ماتولو او یا دکومې ګناه له ارتکاب به ځان وژغوری.

په دی برخه کې باید تاسو ته ووایم، چې په لمونځ پریښودلو یا دخنزیر دغوښې په خورلو پخپل پورتنی قیاس کې چې مو مسلمانان ترغیب کړی او استقبال کړی، او داسې مسلمانان موځان ته لنډ ګڼلی، خو دا اندازه موندې لګولی، چې دومره حدودله منځه وړل او احترامات، ماتول تاسو ته دقرابت په نسبت د اخلاقي سطحې او معیار په وړاندی په درجو راښکته کیدل ډیر ستاسو په عقیده لمونځ بیخی فرض نه ګڼل کیږی، او دخنزیر غوښه خوړل درته معمولی خبره بڼکاری، نو دلمانځه د پریښودلو او دخنزیر د غوښې له خوړلو سره، سره په اخلاقي حدودو ولاړ یاتی کیدی شی، او دخپلو اقدارو احترام کولی شی چې کوم درته مقدس دی. خو که کوم مسلمان دا کار وکړی، نو هغه به دومره حدودمات کړی وی، او دومره قیمتي اقدار به بې پایمال کړی وی، او داسې یو مقام ته به رسیدلی وی، چې هغه له به په نړۍ کې په دیره سخته کوم شی مقدس پاتی شی، چې هغه یې دخپلو ځانې غوښتنو پاشخصي ګټو په خاطر ترپښولاندی کولو کې فکر وکړی. نو دهمدې لپاره درته خبر درکوم، چې تاسو خلک د اسلام د انحراف کومو نکو حوصلې افزایي پریږدی، ځکه چې دا په یوه مسلمانه ټولنه کې دسخت اخلاقي زوال مظهر ګرځی او دیوی انساني ټولنې اخلاقي زوال به حقیقت کې ځانله دهماغه معاشری زیان نه دی، بلکې دګرد انسانیت تاوان دی.

اسلامي حکومت نامسلمانه وګړی دکومو حدودو پابند کولی شی؟

ستاد اخبره پخپل ځای سمه ده، چې زمونږ په وړاندی هره ګناه د موقعیت په لحاظ یوه بدی ده، ځکه هرڅه چې الهي شریعت ګناه بلل، نو هغه مودهیځ

یوه انسان ژوندلپاره غوره نه دی ګټلی ،زمونږ دریځ بالکل همدا دی .
مونږ دخدای(ج) ټول احکام دخدای (ج) دټولوبندګانو لپاره په حقه ګټلی
اوکوم انسان چې له هغې نه غاړه غړولی،مونږ پرې رنځیدلی اومتاسف یو
دهغه پخپله غوښتنه به داګناه یوه معمولی خبره وی ،خومونږ یې معمولی
نه شوګټلی .البته که چیرې په کوم اسلامی حکومت کې کوم نامسلمانه
اوسی ،نودځینو اسلامي احکامو دپاسنۍ لپاره یې دمجبورولو زیارګالو
اوپه ځینو معاملوکې یې آزادپریږدو .لکه شرک زمونږ په ګروهه ترټولو
لویه ګناه ده ، خوکه دچا په عقیده کې سم بلل شوی وی، مونږ یې له هغې
نه نه اړوو .په همدې ډول دخنزیردغوښې استعمال زمونږ په وړاندې غوښ
حرام دی،خوکه څوک یې حلال ګڼي،مونږ هغه له خولې څخه نه منعه کوو .
خوددې په خلاف هغه له غلا،ددروغو له شهادت ، دغیبن اوخیانت څخه ضروري
راستنوو .ځکه چې دا دګردانسانیت په وړاندې متفق ووعلیه بدي ده .اوله
هغې نه په ځمکه کې فساد پیدا کیږي .

زه ستاله دې خبرې سره هم متفق یم ،چې که کوم سړي ترځه حده هم داخلاقي سټه
والی اوغوره صفتونوله وجې راسره نږدې شي ،نوپردې کار موخوښ زیاتیږي
دیوه انسان دغلطې عقیدې بدې پرخپل ځاي سمه ،خودبې دینه په نسبت دښو
اخلاقوړښتنې انسان په هرحال بهتردی . اوشردی لازیاته غوره داچې
دغه هیله هم تزې کیدې شي ،چې یووخت به دخپلې عقیدې بدې محسوس
اودسمې عقیدې منلوته به تیارشي .

خاکسار

ابوالاعلی مودودی

فروري ۱۹۵۸ —

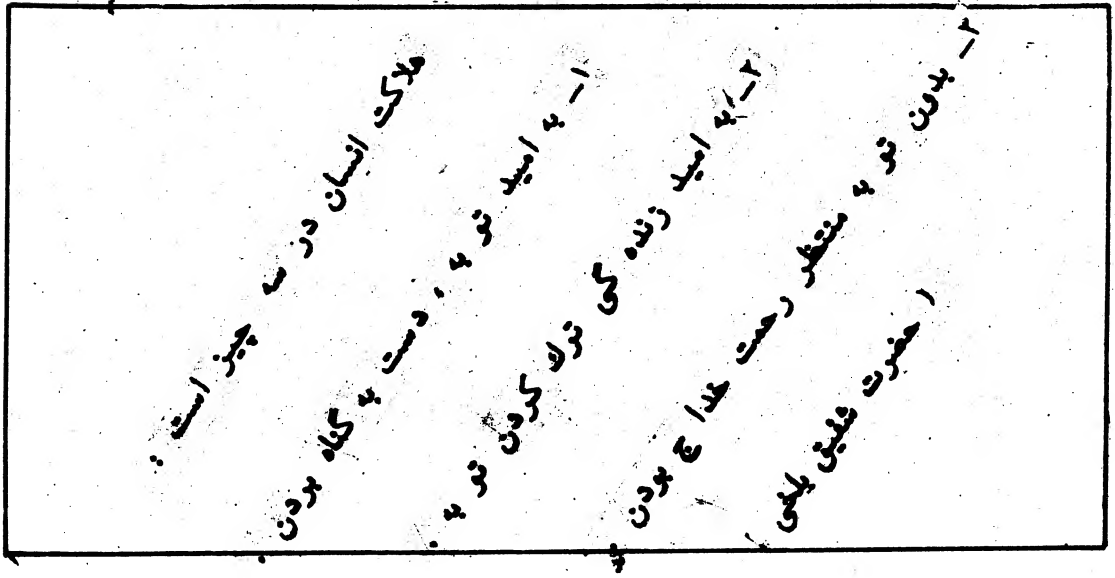
ملاکت انسان در سه چیز است :
۱ـ به امید فردا ، دست به گناه بردن
۲ـ به امید زنده گی فردا کردن فردا
۳ـ بدون فردا منتظر رحمت خدا ع بودن
از حضرت شیخ سعدی

گذارشی از کنفرانس بین المللی

تعلیم و تربیهٔ مهاجـــرین

کنفرانس سه روزه بین المللی برای تعلیم وتربیه مهاجرین افغان که ازطرف رابطه عالم اسلامی از تاریخ ۳۰ اکتوبر الی ۲ نومبر ۱۹۸۷ درشهـــر پشاور دایرگردیده بود اختتام یافت محفل افتتاحیه این کنفرانس که به ساعت چهار ونیم عصر روز شنبه ۳۰ — اکتور آغاز یافته بود در آن عده یی از رهبران ونمایندگان تنظیم هـــای جهادی، علما ودانشمندان پاکستانی وعربی ،نمایندگان وزارت تعلیـــم و تربیه کویت ،قطر، نماینده الازهـر ،مصر ونماینده رابطه عالم اسلامـــی اشتراک نموده بودند.

برادر محبوب الله (محمدیـــار) خبرنگار هفته نامه شهادت گزارش می دهد که محفل با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید وتفسیر آن آغاز وسپس دکتور عبدالله عمر "نصیف" منشـــی عمومی رابطه عالم اسلامی بیانیه افتتاحیه خویش را ایراد نمود.

سعدا" وزیر تعلیم وتربیه صوبه سرحـــد پیرامون اهمیت چنین کنفـــرانس ها درحیات اجتماعی وفرهنگـــی مهاجرین افغان بیانیه مفصلی ایراد ودایرشدن این نوع کنفرانس ها را برای مهاجرین افغانی مفید وارزنده تلقی کـــرد.

درروزهای دوم وسوم این کنفرانس برادر محمدزمان "مزمل" رئیـــس کمیته تخطیط وتنظیم حزب اسلامـــی افغانستان ،محترم استاد ربانـــی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان، محترم مولوی محمدنبی "محمدی" رهبر حرکت انقلاب اسلامی افغانستان ،دکتـــور حسن ترابی رهبر تحریک اسلامی سودان ،محترم عبدالله سابق کمشنـــر مهاجرین افغان ،دکتور عبدالرحمن مدیر نمایندگی تعاون اسلامی، خـــرم جاه مرادا میر جماعت اسلامی لاهـور دکتور عبدالحی رئیس کمیته تعلیم و تربیه جمعیت اسلامی، محمدی گـــل "وحیدی" امر تدریسی تعلیم وتربیـــه حزب اسلامی افغانستان ،مـــولوی فضل باقی ازکدر علمی حزب اسلامی افغانستان ،محسن بازوم یکتـــاز

استادان فاکولتهٔ قطر و یکعده دیگر ازعلما ودانشمندان هریک طبق برنامهٔ مرتبه بیانیه های مفید وجامعی پیرامون اهمیت این کنفرانس به لسان های انگلیسی، عربی ایرادکردندکه طرف توجه حضار قرار گرفت.

همچنان محترم فدا محمدخان گورنر صوبه سرحدپاکستان وفهیم الله ختک کمشنرمهاجرین افغان مهمانان خصوصی این کنفرانس درموردا همیت دایر شدن این کنفرانس سخنرانی کرده و به نمایندگی ازدولت ومردم پاکستان آمادگی ومساعدت هرنوع کمک و همکاری مادی ومعنوی رابرای مهاجرین افغان اظهارنمودند.

این کنفرانس ساعت چهارونیم عصر دوم نوامبربا ایرادبیانیهٔ دکتور عبدالله عمر "نصیف" منشی عمومی رابطه عالم اسلامی بپایان رسید.

درختم محفل داکترعبدالرحمن قطعنامهٔ این کنفرانس راقرائت نمودکه درآن چنین آمده است.

ایجادیک مرکزتعلیمی واحدکه به تنظیم ها ارتباط نداشته باشد.

ایجاد یک نصاب واحدتعلیمی.

ایجاد مکاتب مسلکی وحرفوی (زراعت وتخنیک).

ایجادزمینه تحصیل وبدست آوردن سکالرشپ وفیلوشپ برای محصلین افغانی درممالک اسلامی وکشورهای دیگر.

ایجاد موسسات عالی تحصیلی وجمع آوری امکانات برای مهاجرین افغان درپاکستان.

ایجاد مرکزتربیوی برای استادان

ایجاد اداره صحی تعلیمی و کورسهای کمک های اولیه برای زنان تاباشدکه درجامعه نقشی موثری ایفانمایند.

دروسانوتحفی ته په فکرکی ناست لیدل کیږی!؟

های خودرا برای چراندن درین منطقه بیاورند، ازمشاهدهٔ این حالت همه متعجب بودند.

"حارث "حیرت زده ازهمنشرش "حلیمه" پرسید: "میدانی چه شده ؟"

"حلیمه "درحالیکه بزها را می دوشید با لبخند معنی داری گفت: "نعمت به بنی سعد رسیده"؛ "حارث" سری تکان داد و گفت: من این بار که بمکه رفتم از "هبل "خیلی چیزها خواستم..."

"حلیمه" با حالت انکار و اصرار گفت: "نه این "هبل "نبود که بما این همه نعمت فراوان داد ! این از برکت قدم های این طفل است این طفل با خودش رزق وروزی همه قبیلهٔ "بنی سعد" را آورده است..."

واین بار "حلیمه" با جدیت از شوهرش پرسید: "تو از "هبل "برای من هم چیزی خواسته بودی ؟ "

حارث گفت: "نه..."

و "حلیمه" با اطمینان خاطر گفت !" پس بدان که شیرخشکیدهٔ پستان های من آنقدر زیاد شده که برقفسهٔ سینه ام سنگینی میکند... این هم از کرامات "هبل "است ؟!؟ "

چندی قبل شیر پستانم خشک شده بود از برکت این طفل ،خدای کعبه وخدای ابراهیم بما نظر کرد واین همه نعمتها را بما ارزانی نمود."

وآنگاه محمد (ص) را در آغوش گرفت ،رویش را بوسید و زمزمه کنان گفت: "برکت... نعمت... باید نام ترا نعمت و برکت میگذاشتند ،تو این همه برکت و نعمت همراه داشتی و ما نگران آن بودیم که چون تو یتیم هستی آیا پولی نصیب ما شود و یا....."

روزهای کودکی حضرت محمد (ص) در بیابان "بنی سعد" با آهنگ یکنواخت سپری میشد.

صبحگاهان با زمزمهٔ گوسفندان بجراگاه میرفت و شامگاهان به سوی خیمه ها قدم رنجه میفرمود.

روزها هم چنان میگذشت ،صحرا و بیابان برای او مکتب و کتابی از مکاتب و کتب پربرکت زندگی بود.

او از دامن صحرا و مناظر طبیعی نخستین رموز زندگی را آموخت.

"حارث" از صفات حمیدهٔ حضرت محمد (ص) چنین حکایت میکند:

"این طفل بسیار با عطوفت ،بسیار مهربان و بسیار با گذشت بود ،هرگز خشونتی از او سرنزد ،لجاجت و سرسختی در وجود این طفل مهربان دیده نمیشد..."

زمان بازگشت محمد (ص) به مکه فرا رسید و "حلیمه "حضرت محمد (ص) را دو

شفق

SHAFAQ

فرمان خدا (ج)

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا

و آنانکه فرا گرفتند (ساختند) مسجدی را برای ضرر

وَّكُفْرًا وَّتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ

و کفر و برای تفرقه انداختن میان مومنان

وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ

و برای انتظار مرآنشخص راکه جنگیده با الله

وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ۚ وَلَيَحْلِفُنَّ

و فرستادهٔاو پیش ازین وهرآئینه ایشان سوگند خورند

إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ ۖ وَاللَّهُ

که اراده نکردیم (ببنیاد کردن مسجد) مگر کارنیکو و الله

يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

گواهی میدهد که بیشك ایشان ضرور دروغگویانند

تفسیر : پیشتر ذکر آنها بود که ظاهرآکار بد کردند یعنی تخلف ازجهاد نمودند اما چون اعتقاد نیکو داشتند وبخطای خویش معترف گردیدند بخشیده شدند اینجا ذکر کسانیست که بظاهر عمل نیکو نمودند یعنی مسجد بنا نهادند اما چون اعتقاد شان بد بود مایهٔوبال شان گردید ـ پیغمبر (ص) هنگامیکه از مکهٔ مکرمه هجرت فرمود نخست خارج مدینه در کوی بنی عمر وبن عوف فرود آمد پس از چند روزبه‌مدینه‌تشریف برد ومسجد نبوی را بنیاد نهاد ـ در کوی بنی عمر ودرآنجاکه حضرت نماز میگذارد بعضی منافقان محل مسجدی ساختند که به مسجد قبا مشهور است آن حضرت ایام شنبه اکثر درآن دو رکعت نماز می‌خواندوفضیلت آن را بیان میکرد بعضی منافقان خواستند به مخالفت آنها که پیشتر مسجد قبارا تعمیر کرده بودند مسجد دیگری بنیاد گذاردند وبدین وسیله از جماعت جدا شوند وبعضی مسلمانان ساده را از مسجد قبا

بقیه در ۱۲۱: